

بازرسی شد  
۳۶ - ۳۷

۲۲۵

بازدید شد  
۱۳۸۱

بازدید شد  
۱۳۴۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

نام کتاب: زادبوم زین

مؤلف: محمد مهدی سرتیغ

موضوع تالیف: ...

شماره دفتر: ۲۲۶۵۰

۲۲۷۵

۲۱۷۸

۲۱۷۸

۲۱۷۸

عقبت فرستاده شد  
۲۱۷۸

۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----

این کتاب در  
مکتب  
مکتب

کتابخانه  
۱۸۷۱

کتابخانه  
۱۸۷۱

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱

کتابخانه  
موزه و مرکز اسناد  
جمهوری اسلامی ایران

ارکان سلطنتی از حضرت صاحبزاده  
که در روز پنجشنبه در شهر تبریز  
طی سوره نوره بر کتب مطبوعه که در کتابخانه  
دولتی تبریز موجود است از طرف وزارت معارف  
علیه السلام کشف شده و در روز پنجشنبه  
لا محاله در تبریز است

کتابخانه  
موزه و مرکز اسناد  
جمهوری اسلامی ایران

فaint, mostly illegible text in the lower half of the left page, possibly bleed-through or very faded script.

فaint, illegible text in the upper right quadrant of the right page.

هذا کتاب لیس  
بسم الله الرحمن الرحيم زاد المسافر

سپاس افزون از خواش بهمان ثبنا و سناش بنما و از شقون دروستان باقا  
نشا و بارگاه طبیبی است مهربان که زبان حال خسته دلان را بقال و از امر صحت و کسب  
کویا و در دل مسکندان نو میدارد و الا یوبد و نیک من الغران ما مو شفا و وجهه  
للو شین مذا فرموده است در و در نامعد و در صلوات نامعد و بر فیه نوبس عطا رفا  
ما آرسنا لک لک انما لک الفاس بنیبر و مدبر او دانشناس بهمان رشان و کتم علی شفا و کسب  
فانعد کم سیدانک ما لک اهل ارض و سما عهد مصطفی و بر سید او صبا و امام انبیا معین ما  
الحیوة اولیا و ترپانی فاروق سعدا و شفا تمیم جنبه و کفی بخد و م صلواتک سما علی رقی و  
بر زریه ابرار و اهل بیت الهزاران دو عابلی مقدار که هر یک در معالجه سمیت بنیتریش  
ذلات و معاصی حید و از صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین ما صبح الکریم لیلی  
القطیب و انکر الحیب بالی الحیب اثاب بعدین کوبد کم کشته دبار سر کوفتی و مستلای ریخ  
بج نذاتی الوالی بالله اللطیف محمد صدی بن علی بنی الشریف علی غنما که چون دوست  
روحانی و برادر و یارانی صاحب نسب شریف و حسب صیف سبحه کالان صوبی و معوی  
الصدیق الخلیل محمد حسین بیگ ولد مرحوم افامه را علی خور و حفظه الله العزیز الخلیل

اوان مقرون بفتن رحمتان از وطن سالوف کرزان و اکثر اوقات صرف بهر بلدان  
میدارد و از این راهی التماس نمود و خواش کرد که رساله تربیب و هده خلق با چند مسافر از  
حفظه حین در سفر نوبد پر و در احتراز از خضر ضر و راست و اشعار معالجه بعضی از امرای کسب  
حضور و راحت طبیب فقیه ان مقدم و در نوبد دفع آن میسر است نماید و بخصوصی  
امراض که اکثر اوقات مزاج انسان و الخراف از اعتدال بجانب اوقات و افعی شود فی الجمله بیانی  
داده در ذکر اسباب و علائمان و معالجات انما اهتمام مینماید که بدون مر اجت باقی نماند  
تدبیری نمودن با عدم استطاعت و تکت ضلعت در این صناعت و کسب حال و ترتیب حال و  
استیلائی در نخوان و فتن زمان که مرکز زبان و بیانی بمثل ان نشان نداده و منه المشکی الی  
المتعان انتفال اراپشان نموده شود و در بی چند نموده روز خود نشانیده بیند اگر عذر مینماید  
بست بر و و که مشهور است الامور معدومه ما مولانا نظران آنکه معین اصلاح ملاحظه  
و نموده بر غلبی که لازم طبع انسان خصوصاً که جهت این نماندست مطلع شوند و در اصلاح آن  
کوشیده و عین انصاف پوشیده اکثر انها را ناشی از ناسازگاری روزگار و بر هم خوردن  
کار و با و دانست و این رساله مشتملست بر دو مطلب اول در تدبیر مسافری و خواست  
بدن و تدابیر اموری که مسافر باغالب اتفاق می افتد مطلب دوم در معالجه صنفی چند از  
بعضی امراض که بدون مر اجت طبیب توان معالجه نمود بدان که مسافر باید که قبل از حرکت  
اگر در بدن غلبه خون باشد ضد کسد و اگر اخلاط دیگر غالب باشد مسهل پاشد و بدن  
از اخلاط فاسده پاک کند بجهت آنکه گاه باشد که حرکت سفر تحریک اخلاط فاسده نماید و در وقت

مساوت برضی حادث شود که محتاج بر جوع طیب باشد و بدست نیاید لهذا قبل از حرکت باید که تیریز  
 طیب بدن را از اخلاط فاسده پاک کند و تقیه نماید و دیگر باید قبل از حرکت خود را عادت داد  
 باغذیه نه در سفر از برای و میسر شود و هم چنین قبل از حرکت بتدریج بر خانات سفر از بخوابی  
 تعب و حرکت و اگر سفر در تابستان است بگردن و اگر در زمستان است بر ماسخود را عادت دهد  
 تا آنکه بیخک از آنها دفعه بر او واقع نشود **اما در سفر باید سفر غذای و حسب المقدور**  
 از اغذیه معاده در حضر باشد و چیزی چند که غذای شایسته غالب باشد از بیله گوشت و تخم مرغ  
 که جز اختلال مفرق توها را ضعیف میکند لهذا باید که بدل ما محتاج حسب الواقع رسیده باشد **اما**  
**ند بر آسایدن آب باید که آب منزل را با خود داشته باشد** با آب منزل دیگر مزوج نموده  
 بنوشد که دفع ضرر و اختلاف آنها با بنویسند و هم چنین مزوج نمودن آب با لیلی سرکه زافع  
 ضرر و است و اگر مسافر در بی از خالص خصوصاً از بلد خود با خود داشته باشد که در  
 منزلی با آب آن منزل بر هر چه بعد از آنکه نه نشین میکند بیاشامد ز معضات آن آب شود و  
 هم چنین خوردن پیاز و سرکه و سپر و کاه و هر یک که باشد زافع مضرات آبهای ناکوار است  
 و دفع ضرر آب شود بخالطه مذکور اگر آب غلیظ یا بد بود باشد زافع ضرر آن چو نشاندن و بخالطه  
 باکل یا با سرکه چنانکه مذکور شد می شود **اما در سفر کباب و زعفران و عیش بد آنکه هرگاه**  
 در وطن خوف کباب باشد باید غذائی که احداث تشبیه کند خورد و از پیشدینهای شود  
 و شربن بلکه هر غذائی که بخورد که از آسایشها بخورد و دیگر آنکه آب کم مخلوط با سرکه بدل آب

مناقص

خاص بسیار می تواند شد پس هرگاه آب کم باشد فلیلی از آن با سرکه مخلوط نموده بنوشد که  
 کفایت می نماید و باید که از جانی که خوف کبابی باشد از هر چه باعث عطش شود احتراز کند  
 از مقوله حرکت بر صفت رخی بسیار کفایت خصوصاً به او از بلند و غذای حات خوردن **اما**  
**اچند دفع تشبیه میکند دوغ ترش و شیر خورند که در دوغ خیساییده باشد و شیر تخم خورند** **اما**  
**سرکه در دهان داشتن یا آلوئی بخارانی یا ترهندی یا قزاقوت یا نار زان زافع تشبیه است**  
 و هم چنین در دهان داشتن بلور یا صدف یا فلفل خالص و لبها را بر هم گذاشتن که هوای محتاج  
 داخل دهان نشود و نیز زافع تشبیه است و بدانکه بعد از تشبیه مفرط هم اینکه مساوی با بی  
 رسد و ضد بقید ریه را براب شدن نباشد اما بلکه اول مضمضه کند و دستها و پاها را در آن  
 آب کند و در صورته زان شود و بعد از آن کم آب بیاشامد تا آنکه عطش بتدریج بر طرف شود  
 و اگر در ضد بعد از عطش مفرط آب بسیار بیاشامد خوف هلاکت **اما در سفر کرمی در سفر**  
**البته باید که مسافر از کرم تمام بدن را خصوصاً سر را از آفتاب پویشاند و در پری معده سر**  
**نکند و اگر لا بد باشد غذای کم سبزی بخورد و البته باید ناشنا نباشد خصوصاً اگر مسافر**  
**لاغر باشد** ز آبش جان باشد و ز آب سرد سرد بدن را بتوبه و از سپهها و زبشها آنچه میترسند  
 بخورد و اگر یافت شود سرد رسیده را با روغن نیفشه با دام با روغن تخم کدو چوب کند و میل از سر  
 از منزل را کند و در جوی و داده را با نوری نبات یا فندک با آب سرد بیاشامد مناسبت با  
 بدن در وطن با آب سرد با شکر جوهر یک که باشد بعد از نزول منزل از میوههای بارده و غذای  
 با دوغ اچند یافت شود میل نماید و در منزل باید هر جا که مرتفع باشد و روی چمد یا مسکن

بطرفی نباشد که با دشمنال پیوز و وجهها از یکدیگر دور باشد و زاب و مرکب حساب لغد و  
دوان حوالی نباشد و اگر در باطن فرو داند فراگاه در بوی که با دشمنال پیوزیده باشد  
استاد و ندر با حشر از آن **مهم است** که در محلی که احتمال و زیدن مهوم باشد همان **مهم**  
بدستمانی که از سر و سرکه آلوده باشند بسته و از اینجا بگذرد و حساب لغد و راستش از هوا  
نکند و هر ساعت مفضله باب سرد کند و اگر آب سرد باشد مگر بیاشامد و سر و سپیده را  
بروغ سفینه با ذام و روغن تخم کدو چرب کند و پیر و سرکه پیو بد و قدوی بیاشامد و اگر  
روغن تخم کدو بیاشامد قدوی البته دفع ضرر مهوم می شود و **طوبی** کرفتن روغن سفینه  
با ذام و تخم کدو در صلیح مذکور خواهد شد و اگر دروغ سرد بیاشامد نافع است و اگر قدوی  
بپای زاده دروغ سفینه اند و قبل از حرکت بیاشامد البته دفع ضرر مهوم است و اگر دروغ  
مسافت هوای بیعی را قبل از ورود استیاط نمایند علامتش تپکی و شدت حرارت  
و بد بوی هواست و سایر علامتی که بسا فر و هوای بیعی تیر به معلوم نموده اند باید  
که اگر در برابر باشد راه را بگرداند و همان یعنی زاب بند و سر را بکوبند و بیکر آلوده  
نموده در پیش و مانع ببارند و اگر باب نزدیک باشد خود زاب اندازد و با آنکه بر روی زاب  
بر روی بخوابد تا هوا بگذرد و اگر هوای مذکور و بند بد مانع رسد و حال شقیق شود و کرب  
و اضطراب در قلب و غش حاصل شود و اگر زبانی فاروق حاضر بوده باشد بقدر نیم مثال  
با قدری جلد و آریا فاد زهر معدنی فرو برند و قدری پیر و سرکه و کاه و و صندل سفید بپزند  
و بر سپیده و در مانع نماید و دروغ سرد بیاشامد و باب سرد فرو خورد و روغن تخم کدو و

بجنگل

چکانند و با هوا و دشمنها را باب سرد بکنند و در مقام خنک مقام کنند و غذاهای خنک  
و میوه های طبع و غذاهای خوش بخورند تا بجای آیند **مهم است** پیر و سرکه و برف و **مهم**  
قبل از حرکت منزل غذاهای خا رقیق داشته باشند و بعد از آن که حرکت غذا در بدن منقش  
شود حرکت کدو پینی ذاب و همان را بسته دار و اگر در پی مسافت سرما شدت کند قدری تراب  
فرو برد و اگر قبل از حرکت غذایی که در دو پیا زور داشته باشد یا شیره روغن داشته باشد  
بخورد دفع ضرر سرمای شود با آنکه قبل از حرکت قدری عسل را سزیت کرده با اندکی غلغل  
بیاشامد البته دفع ضرر سرمای شود اما بعد از خوردن آمدن بمنزل دفعی زود بکشد و زود  
بلکه اول هوای پورین یا چمه که فرو داید گرم کند و بعد از سکون شدت سرما زود بکشد  
برود و خود زاب پوشاند و دست و پا را زاب گرم بگذارد و در زجرهای بسیار بخوابد  
تا بجای آید و در سرد زول در کاههای کوه و در باطنها و غناها و اگر در چشمه باشد روغن  
و مشرق و چشمها نزدیک بهم و مرکب و چنان با پان نزدیک بچشمها باشد **مهم است** پیر و سرکه  
ضرر سرما در برف **مهم است** که با رجه سیاهی ناپود داشته باشد که نظریا و کند و اگر نقایح  
از دم اسب سیاهی یافتند که مانع دیدن اوست یا خود داشته باشد و در پی مسافت  
برف بر و بکشد البته چشم را هیچ ضرر نمی رساند و سرمه سنگ و چشم کشیدن نه تنها  
ضرر برفست **مهم است** تیر و روغن و ناخوشی که با بخار و سرما در چشم می رسد با بکشد **مهم است**  
سرد چشم را و بخار نده که با صلاح می آید و سرد چشم را گرم بپوشند و حساب لغد و در  
سرما و بیکر حرکت نکند تا چشم بجای آید و اگر در چشم بهم رسد معالجه خوبی که مذکور

همای

خواهد شد بکنه استند بپری حفظ دستها و پاها از سرما باید که پا را قبل از سوار شدن  
از منزل بروغن حار پی مثل روغن زیتون یا روغن مغز گردو و با روغن بادام تلخ یا روغن  
دبینه که اخته خوب کند و ما بین انگشتان را و تمام پا را به چشم نرم بپچد و چو زاب نرمی در  
کرده در موزه کند و اگر روغنهای مذکور نباشد بقطران اووه کند و دیگر حسب العاده  
نکذارد که موزه بر شود و بعد از آنکه تر شود و اگر توانست ایچند از موزه و چو آب که تر  
شده تبدیل کند و هرگاه در چینی مسافت شده سرما از کند ندوی مسافر یا پاره چینی کند و پا  
از جو زاب بیرون کرده فلزی همانند و پا زبانه اش مانند پیر ایچند سرما برده باشد **ببین**  
**که اثر بردن سرما ظاهر شد علامتش است** که حس عضو کم شود و رنگش تغییر شود و درد  
کند و بزودی پوششش عضو را بپند بکند و در میان آب گرم کند و نگاهدند و گاه کند  
بچو شتابنده در در میان آب گذاردند تا آنکه شلغم یا قرصت یا با بونه یا تخم شنبلیله یا بزک  
پخته گرم ضماد نمایند و مکرر در پیش آفتی بدارند تا آنکه قطران همانند و اگر عضوی پهل  
شیرین یا سیاهی کند با بدان موضع را بیخ زنند و در میان آب گرم گذارند تا خون مرده  
شود پس کل ارصی را با سرکه حل نموده طلا نمایند و اگر عضوی سیاه و فاسد شده باشد  
تردیک با فنادن انگشتان باشد با بیکر بیکم و بولک سفنج را بروغن کما و پخته ضماد  
نمایند تا آنکه گوشههای فاسده شده بپزند یا آنکه بر کتلی و خبازی یا ترکا و پخته ضماد  
نمایند تا گوشههای فاسد بپزند و اگر بعد از ضماد آن گوشههای مجودی خود بپشتاد و جوی  
صاحب و قوی با پد که گوشههای فاسده را قطع کند مبادا سرت بگوشههای کوچک

بعد از

و بعد از رفع گوشههای فاسده مرهم سیاه که صفتان از است استعمال نماید بصفت مرهم سیاه  
مرزاسنک چهل چغ شمال زلف روی بزرده شمال علک البطم عبارتا ز سقر چها و شمال  
روغن زیتون نو در شمال موم بیست شمال اجزا را با هم بکنند و در مرزاسنک لازم ضللا  
عوره با هم مخلوط کند با مرهم خل که صفتان از است خصوصاً بعد از آنکه مرهم سیاه را بپندرد  
استعمال کنند مرزاسنک صلا بیکر ده شمال موم ده شمال روغن زیتون بیست شمال  
سرکه سه شمال هم سازند و بعد از استعمال این مرهم مرهم سفیداب که صفتان در سوچی  
اقتش مذکور است خصوصاً هرگاه مدوی مرزاسنک ضا فر نمایند و با لجه و یک از این هرما  
که مذکور شد استعمال نماید نافع است و مصلح جراحات است لطابت اگر با این ترتیب که مذکور  
شد استعمال نماید رانی است صفت مرهم دیگر که در این جراحات و جمیع جراحات دیگر نافع است  
که گوشه پیر و یاند و در جده را بزودی با صلاح پی او درد و مشهور و معروف است  
سفیداب قلع موم از هر یک سه شمال دم الاغ چون که از زوت که عبارت از کچنده بنا  
و صبر و تر و کند از هر یک دو شمال روغن کلر سرج و اگر نباشد روغن بادام یا روغن  
کچنده شمال مرهم عوره استعمال نمایند **بدانکه چلی که سرما برده هر سال در سردی هو**  
و رم میکند و وجع با هم میسازند مغز کلانخ زبکی بران عضو سرما برده مکرر طلا نمایند  
در وقتیکه ورم و وجع عود عوده باشد رضع می شود و دیگر عود هم بکنند تا ناپس  
سفر دریا باشد که مسافر دریا قبل از حرکت و سوار شدن بکشی چند روزی غذا کم میل نماید  
و روز اول سوار شدن کشتی باب در با نظر نکند و رت به با سبب لانا را و با سبب

داشته باشد که مداومت بخوردن آنها نماید و از آنکه همی ترش مثل اشک خنثی و نار و  
میل نمایند و اگر همیان فی شو و مانع نشوند که از اندک معده از اخلاط روید پا نشود  
و بعد از این ربوب و اشها را میل نمایند و در این ربوب در هضم مذکور خواهد شد  
انشاء الله تعالی **امثال** در دفع تولد شپش از بدن و خامه که در زهره جامه های پوشیده  
**اگر کتان باشد** دفع تولید شپش خواهد بود و اگر چوبه را با آب من و حنا بکشند بدان  
طریق که چوبه را در قدری حشا نموده و آب دهن بپزند و چندان بمالند که از چوبه  
اثری نماید و در چنجهانی بمالند و برگردن او بزند شپش را بکشد دیگر اثری نمی ماند  
و متولد نمیشود و اگر جامه ها را بد و دکندش و ترس که ثانی عباره از باغهای مصری  
بوده باشد بمالند و بپوشند یا آنکه بزرگ خوزه را کوبیده با یک روغن مثل روغن  
بادام مخلوط نموده و بر بدن بمالند نافع است و مانع تولد شپش است و طاییدن آب  
نمک و حوام بر بدن مانع تولد شپش است و چرب است **امثال** در برونک **دانه و انخاب**  
**سیاه** نشود از است که در وقت حرکت کثیرا و نشاسته و صمغ عربی و لعاب هبلان <sup>و</sup>  
بدن در فطون نجوع یا بعضی از آنها را با سفیده تخم مرغ بصورت بمالند و بعد از خورد  
آمدن نمزل بشویند **امثال** در دفع **دانه و انخاب** **دانه شده** باشد از است که سپه مرغ را  
با موم بکند و زنده با آرد و بصورت بمالند و با آب کرم بشویند **امثال** در دفع شدن  
ریش بدن از سواری است که همین که از ریش شدن بدن ظاهر شود علامتش حرارت  
و سوزش و سرخچان عصب است و اولاً باید که کثافی را به آب جینا و سر با کلاب مرده

نکته

تکند و بر عضو مکرر بمالند تا آنکه حدت و سوزش فرو نشیند پس بر فاسک از با کلاب  
و اگر نباشد با آب بپایند و بمالند **امثال** در **نخاع** که از موزه و کفش با همی رسد که زوا  
بقا و بی اول کوبیدن را خاوی برنگانند بعد از آن مایه زوا با آب بپایند و بمالند با کلاب  
نرم بکوبند و بر او بپاشند **امثال** در **ترکیدن دست** و پا که به علت اختلاف هوا و احوال و نجما  
از برای مسافر اتفاق می افتد باید که اول آنچو خوب پاک کنند و ساهی دواب کرم بکند و زنده  
و بعد از آن کپور را زامثل غبار سبیده را و او بپاشند و اگر در وقت شدن تحافک نمایند  
و اگر از این تدبیر به نشود سپه بزرگ بکند و ماز و زامثل غبار سبیده با او مخلوط  
نمایند و کرم کرده میان ترکیبدها را از آن بر نمایند و هرگاه مریض شده باشد سدر <sup>و</sup>  
نرم کوبیده با روغن بزرگچوشا نند تا بنات غلظ شود و کرم میان ترکیبدها بپاشند  
**امثال** در **بهرامشاد** از مرکوب **با بلندی** و صدمه بعضوی رسیدن مثل کدچا در پان یا  
صدمه سنک یا چوب و امثال آنها باید که اگر یکی از آن فانی بعضوی شریف مثل سرو  
لقچکاه و بپزند رسیده باشد یا آنکه بسا بعضوی رسیده باشد که باشد تا باید قصد  
نمود که مواد بدن سهل بان موضع سرف نکند و معنده عظیم تر نشود پس آن موضع را  
با بن او و به ضماد نمایند ماش مشش کل اری اما فی صبر سقوطی با آب بکود و رو  
اگر موضع صدمه ورم کرده باشد کل سرخ عدس مشش کل اری شیان مایه صا صندک  
سرخ و قند لاکلاب ضماد نمایند و اگر این او به بافت نشود و غیر حال بکود و با زوده  
تخم مرغ ضماد نمایند با چ حلزون را با زوده تخم مرغ با زهره بنر و صبر سقوطی و مرکب با زهره



نیم با یکی از این دو اما را با زوده نیم مرغ و اگر هیچ یک نباشد زوده نیم مرغ و ماش و قشلاق  
و اگر یکی از این دو تیفهای یافت شود هم خوبست و اگر یافت شود هم قدری مویزهای  
معدنی فرو برند و بر عضو مؤثر نیز طلا نمایند و غذا اش برنج یا آش عدس و پیچنی  
و آش با لام میل نمایند و اگر تب بهم رسیده باشد از جوی اخوان میابد و هر حال از تیفها  
و ماست و روغن و آب سرد بپزند و عضو را از هوای سرد محافظت کنند و خاکستر کرم را  
در کپه کرده بر عضو مؤثر به بندند و حسب القدر در ترل حرکت کنند تا تمام باصلاح  
آید و اگر بعد از این تدابیر روغن باقی باشد زفت روی کرم کنند و بر کرم بکشند و بار  
بچسباندند که تمام باصلاح می آید انشاء الله تعالی **انسانه پیر جراحی که از الان حوالی**  
**بی رسد شکار و شمشیر و اشغالها این مرهم مجربست** و از اسرار استخوانها را  
ملهم می کند و حاجت هیچ درایت دیگر نیست صفات آن روغن چغندر بلیت شفا ل زرد  
نیم مرغ عدس مرغانسنگ نیم شقال دم الاغون سه شقال اجزا از نیم کوبیده با روغن  
و زوده نیم مرغ مزوج نموده استعمال نمایند و این دیگر که سهل المانع و از اسرار است  
و در کتب طبیه مذکور نیست برك درخت سبزه را بر جراحات ضمائمها بجز جراحات را  
بجز کچا و رود پاک میکند و ملازم می گرداند و هیچ تدبیری دیگر محتاج نیست مگر  
تجربه رسیده است و اگر برون ناز نه نباشد خشک شده آن نیز مؤثر است اما تدبیر  
**سویکی عضو جراحی را با اب کرم با روغن کرم است که پتورا تا آنکه عضو باد کند**  
سپیده نیم مرغ را بر او نمایند و لنگه را با بخی و برف سرد کنند و بر آن موضع کلاه اند

لا

یا آنکه مرکب نمایند با عدس لایحه غمما نمایند یا آنکه کل ارضی و سرکه بان طلا نمایند یا آنکه  
سفیداب نلع و مرغانسنگ با سرکه نمایند یا سفیداب نلع و کل ارضی و سفیده نیم مرغ نمایند و اگر  
ابله کرده و مجروح شده و روغن و سوزش زیاده داشته باشد اگر مایه نوره باشد فصد  
کنند و از خوردن شیرینی و روغن اجنباب نمایند و مرهم سفیداب که صفات آن **انست**  
**استعمال نمایند سفیداب نلع موم کافور و جراحی از هر یک دو مشتاق روغن کل نیم ک** شقال  
و اگر نباشد روغن با لام شیرین موم را در روغن بگذرانند و سفیداب را زرم کوبیده با و  
اضافه نمایند و استعمال کنند **مرهم دیگر که معروفست بر م نوره** در سوختگی آتش حریق  
و بجز این مرهمهاست در این باب صفات اهاک را در همان اب بعد از کبوتر را بپزند  
بگذرانند و خوب برهم زنند چون نه فستق شود در دو ساعت بگذرانند از آن بر زود  
بجهد پدید آید و با زبوم زنند و بعد از دو ساعت بجهد پدید آید که تا هفت مرتبه پدید آید  
اهاک را خشک کند و با روغن کل نیم مرغ و اگر نباشد با روغن با لام شیرین مخلوط نموده است  
نمایند و اگر موم کافور و در آن مرهم اضافه نمایند شاد و اگر مرغانسنگ زرم صلابه کرد  
با پیله بر سرشته استعمال نمایند نافع و مجرب است نهایت استعمال مرغانسنگ در این صورت  
چاپز نیست زیرا که اسر سبایی در جلد میماند و جدا باشد که زایل نشود اما تدبیر **بهریکه**  
**در سفره نگاه مسافر در سفر از حرکت بسیار و خصوصاً در پیاده روی خسته شود و دیگر**  
و در بر حرکت نباشد ناخنهای پاها را از هر دو یعنی که باشد خوب کند و روغن آن میکند  
و در هوای گرم پاها را نازانود و آب سرد کند و بشوید و در هوای سرد و آب گرم نافع است

۱۱

در رفع خستگی می شود و بعد از آن هر قدر بی که خواهد بود بر زمین بپوشاند و رفت  
 اما تدبیر ماندگی مرکب هر چند خارج از موضع این رساله است نهایت چون مسافر را  
 بسیار ضروری شود ذکرش لازم استاسب و اش و هرگاه از حرکت و اما نماند باشد و دیگر  
 قدرت بر رفتن نداشته باشد فوری چون کما فلتش یک شقال و اکثرش سه شقال  
 بوده باشد با بدجملش کرد که نوانا بی رفتن را بهم می رسد و مسافت بسیار دیگر بی  
 کند و این تدبیر از اسرار مکتوم است و دانستن آن مسافر را بسیار ضرور است **مطلب دیگر**  
**در معالجه تبی چند از بعضی امراض** که بدون رجوع بقبیب بتوان معالجه نمود از آن جمله  
**صداع هرگاه از اسباب مستخفیه** و تبی از بدن اتفاق افتاده باشد مثل نشستن یا راه رفتن  
 در اوقات یا نزدیک آتش بسیار مقام کردن یا غذا یا بافتن یا با لغت نمودن  
 یا در حمام بسیار ماندن و یا بجمعه از تخارج آنچه سبب حرارت نماید حرارت بدن شود با عیناً  
 استعمال دماغ و اعضای سر سبب صداع کرده علتش وجود یکی از اسباب مذکوره است  
 و تهدیم یکی از آنهاست و علامتش حرارت ملس سر و خستگی اندرون بینی و تشنگی و صداع  
 گوش و تخفیف آفتاب صداع استعمال مبرقات با لغت با بالقوه است و عدم درد سر و اعتدال  
 در سایر اوقات بدن **علاج آن** بوییدن صندل و کلاب و کل بنفشه و کل پیلو فرو کاهور و  
 سنبلثاق با کلاب و بوییدن سرکه و کلاب و مالیدن روغن کل مرخ یا سرکه بر سر و روغن نیم کدو  
 روغن بنفشه با نام روغن نیم کاهور و روغن نیم خشخاش و مالیدن نیم کاهور بوییدن  
 با کلاب و تخفیف از کلاب و سرکه و صندلین و آب کشیزه و آب کاهور و تراشه کدو

در معالجه تبی  
 بسیار است  
 و در معالجه تبی  
 بسیار است

در معالجه تبی

و مالیدن هسته خلیله زرد با آب یا کلاب و مالیدن قوس شک با آب کشیزه و مالیدن با  
 و پاشویه کردن با آب گرم و مالیدن آب ناپین و آب ربیاس و آب غوره و آب لویه و بذر قطن  
 یا عرق بید یا عرق کاهور یا عرق بنیا و فر یا لوی یا لوی یا زرد لوی خشک را خیس با بنیده و صفا  
 نموده یا بنفشه یا بی شپ و خشک یا روغن سرکه که هر یک از این روغنه با اشربه مذکوره که  
 یافت شود و غدا انار و کلابی و هندوانه و مغز خیار و لویه و کیلاس و لوی زرد و زعفران  
 کاهور و اسفناج و خوفه و زنبوب ماش و عدس و از فله یا فله زرشک و زردان و تر  
 هندی و لوی سمان و لوبه و رنج و زنجبیل و ربیاس و قرا و قروت و روغن و طهیه و با چلو  
 و بی بی چلو در هر مکان که هر یک از غذیه مذکوره یافت شود حار و یار و با لغت آنست که  
 حرارت را از حرارت یار و دره او آنگونه مثل آب گرم و بیخ حار و بار و با لغت آنست که  
 بعد از ورود و بیدن لغات حرارت یار و روغن کند در مزاج مثل فلفل و کاهور و طهیه  
 روغن کل مرخ آنست که روغن کعبه را بر روغن کل مرخ تازه بسیار ریخته تا چهل روز  
 در آفتاب گذارد و بوی کرفس و روغن نیم کدو و خشخاش و با نام و اشا و اشا که هر یک از  
 اعطال نرم کو بیده و اندک آب گرم بر او پاشیده و بفشارند تا روغن بیرون آید و روغن بنفشه  
 با نام آنست که مغز با نام مقشر را با کل بنفشه تازه در میان کپسه کرده مکرر بماند و بعد از آن  
 بوی نیم کدو روغن بکرند صفا و قوس شک است زعفران چون روغن نیم کدو با روغن  
 پوست بنفشه فلاح امرا از اسبابی کو بیده با آب کاهور چون کرده در سه های مثلث سازند که  
 قوسهای دیگر مشتمل شود و مالیدن آن باشد و اگر سبب صداع برود بی باشد

استعمال

که از خارج بهم رسیده باشد مثل هوای سرد یا اغتسال با آب سرد یا خوردن دوا یا غذا سرد  
 علامه آن تغذیم بجز از اسباب مذکور است و کدورت حواس و میل و جبهه پس سرد است  
 در دوازده سینه است و بسیار باشد که این نوع صداع از زنده بهم می رسد **علاج** است که **سبب**  
**کندم** را با سیاه دانه یا نمک یا خاکستر یا گل سرخ گرم کنند و در یکسره کرده بر سر بندند و با بون  
 و بر زنجوش و اکلیل الملک و کلر سنج و اسطوخودوس و بون زانها را مجموع آنها جو شایند و  
 سر زانها را در دو پو بشین مشک و عنبر باغ است و غذا کم میل نمایند و چینه شویز  
 با ذرچین و هل و زیره میل نماید و از هوای سرد و آب سرد و مالتی و نوشها احتراز نمایند  
 و اگر سبب صداع غلبه خون باشد علامه آن سرخ چشمها و رخسار و زبانش و سبکی  
 سر و جستن رنگهای چندی سرد میل بخواب و پر پی دکهای بدن و سرخ و غلظت بول و  
 خون از پاهای دندان یا بواسیر و یا غار پدیدن جایهای فصد و ججات و شرب پیغم و نما  
 و جلوه کردن چیزهای رخ در پیش چشم بی آنکه در رخسار وجودی داشته باشد یا  
 در خواب چیزهای رخ در بدن **علاج** فصد **فصل** است با ججات بین لکفین و  
 و از دوا و غذا بی که در نوع اول صداع مذکور شد خصوصاً هر چه در شر باشد میل  
 نمایند بعد از فصد این ملین را میل نمایند عتاب سپستان از هر یک ده دانه اووی بخا  
 بیت دانه نمندی شربخت و نجین از هر یک ده شقال پوست هلیله زرد سد شقا  
 و اگر محتاج بتکرار ملین باشد مکرر یک روز فاصله با زمین ملین را میل نمایند  
 و اگر سبب صداع صفرا باشد علامتش مجموع علاماتی است که در نوع اول مذکور شد

سخت

سواهی رفع اعتدال در سلاطین لاث بدون باز زردی چشمها و صورت و لثه و همان و التهاب  
 و خشونت زبان و پاشنه های و بی خوابی و زردی و وقت بول و تجمل چیزهای زرد  
 و شعلها و در خواب دیدن زردیها و شعلهای **علاج** مجموع آنچه در نوع اول صداع  
 مذکور شد کاهنی شاه تره تم کاهوا از هر یک ده شقال عتاب سپستان از هر یک دانه نیم کمتر  
 یک شقال شیر خشک و نجین از هر یک ده شقال بون شربخت و ترنجبین شربت بنفشه  
 با شربت بنلو و از هر یک چهار شقال میتوان داخل نمود این ملین را میل نمایند **علاج**  
**ساختن** شربت بنفشه و بنلو **فصل** که **علاج** از **علاج** جوشا بنده صاف نموده با سده  
 آن شکر صاف نموده بقوام آورند و بعد از بن مسهل را میل نمایند کل بنفشه کل بنلو و شقا  
 پنج کاهنی خنای عنب الثعلب از هر یک ده شقال **علاج** سپستان از هر یک ده دانه  
 اووی بخا زای بیت دانه پوست هلیله زرد سد شقال اجزا و جوشا بنده و صاف نموده  
 با شربخت و ترنجبین و بنلو و شربخت و چنبر از هر یک ده شقال روغن با زای شربت یک شقال  
 مهبل نمایند و اگر از یک مسهل رفع نشود همان سیلین اول زار و زاید بخورد و بعد از آن  
 مسهل را نافع ماده بشود و با هر یک از انواع صداع کتب باشد احتیاطا از حیوانی لازم دانند  
**علاج** و اگر سبب صداع غلبه بلغم باشد علامتش **سبکی** سواست و مهبل و جبهه پیش سر و سخت  
 و جبهه و سفیدی رنگ و رخسار و پرانی دهان و عدم تشنگی و کسالت و غلظت بول و پاشنه  
 خواب و تجمل چیزهای سفید در خواب و انجا و غررها و با زان و پی و بون و سبکی شدن  
 اعضا خصوصاً زبان در خواب **علاج** خوردن **کاهنی** است بقدر چهار شقال

این ملین را میل نمایند

و سبکی

شغال کچین سکه روز و چهارم از شب سکه شغال طرفیل صغیر یاد و شغال ایاج  
 ففرا اثار و شب چهارم بقدر سکه شغال حب شبیار روز برند و از عقبان اندک آب گرم  
 بنوشند و اگر سبک سه لطف نشود باز دو روز در میان ایاج و حب شبیار را ببرد  
 میل نمایند تا رفع علت شده و صحت حاصل شود و غذا در روز سهیل بخواب و در سایر  
 ایام نان و تریای بالنگ با فیه شورایی باهل و دارچینی و زهره مهل نمایند صفت  
**شبیاری است صبر سقوی ده شغال تربده هفت شغال پوست حلیله روز پنج**  
 شغال سقوی تا سده شغال و نیم مصیکی و روفی کل سرخ از هر یک دو شغال نیم زعفران  
 نیم شغال اجزا از آن کو سیده و حب سنازند و این حب را حب اللذمه بزرگویند و در انواع  
 صلع نافع است و اگر نشیبه بینی که از زینهای بلغی مذکور نخواهد شد کم شاید و باقی  
 علاج صلع بلغی بینی است که در نوع دویم صلع مذکور **شصت و اگر سبب صلع غلبه**  
**سوزا باشد علامتش تیرگی زبان و رخسار است و بسیار بی فکر و مشت و خوف بپیک**  
**ظاهر و بی خوابی و خستی دهان و نخل چیزهای پیره و سیاه و در خواب دیدن چیزها**  
 سیاه و مهیب و تسبیدن در خواب علامتش خویشیت که در صلع بلغی مذکور شد و اگر  
 صلع با این رفع نشود علاجش شقیه بدن و دماغ است از ماده سوزاوی و بعد از آن  
 اصلاح مزاج و دماغ و طریق آن خویشیت که در ضعف قلب مفصلا مذکور خواهد شد یا  
 بدستوری که در تب ربع مذکور می شود و معالجه نمایند جمع کثیر که مستلای صلع  
 زمن بودند و اکثر آنها سوزاوی بود و اطباء انواع معالجان کرده بودند نافع نشده

بوی ففیر مداد و مدتی بجز حیات الشفا که در ربع مذکور می شود علاج کردم چنانچه هر روز  
 بخوابی بیدارم تا رفع علت شعله و بعد از آنکه این از عود شدند ترک کردند و در صد  
 بعد از نشیبه بینی که مذکور شد اگر بقیه آن را باشد شربت اسطوخودوس نافع است این بود  
 که دو روز و اول پنج شغال و در روز دوم شش شغال و نیم هفت شغال و بعد از آن یک  
 روزی هفت شغال و از باشره نیم کبابی و بادبان از هر یک یک شغال بنوشند یا آنکه عرق  
 بیدمشک و کلاب بالنا سفده یا بلغی بادبان یا بلغی کلا و زبان بنوشند تا دوازده  
 روز و اگر پیش از دوازده روز میل نمایند شاید **طریق ساختن شربت اسطوخودوس**  
 اسطوخودوس ده شغال عود صلیب بادبان پنج بادبان کلا و زبان اصل السوس و شنبلیله  
 از هر یک پنج شغال پوست بزرگ کرم نیم گرم نیم خطمی کل بنفشه کل سرخ از هر یک سه شغال و  
 منقوی رسپستان از هر یک بی دانه اجزا را بچینانند و بچوشانند و صاف نمایند و با آن  
 شغال قند یا شکر سفید بقوام آورند و اگر بعد از شش روز از خوردن اسطوخودوس  
 ایاج ففرا با حب شبیار و با یکی از سه لانی که در تریهای بلغی مذکور خواهد شد هر یک  
 با همان دستو رمد کو و میل نمایند شاید **و اگر سبب صلع بخارا از معدنه باشد علا**  
**از آنست که شده و ضعف صلع تابع حال معدنه است اگر قوهای معدنه مجال خود است**  
**صلع تخفیف دارد و اگر ضعف در حضم با سنا بر قوهای معدنه شده قوی نماید با جله و**  
**تا خوشی در معدنه است صلع با هم می رسد باشد قوی نماید در کاه حال معدنه بر خراپی**  
**طبی است ساکن نیاید شد علاجش خوردن طرفیل صغیر است بعد رسد شغال یا چنانچه شفا**

شریب

دوا خوشب و خوردن امله برورده باطبا شرا با معی یکی حبس هر بزاج و اگر خاصه بیضا  
ضعیف باشد بقدر یک مثقال نوشداروی هندی بروی غذا میل نمایند و اگر غا  
حال معده نمایند و اگر خلط غالی در معده ببایند بقدر یک مثقال و نیم ابوج فیض  
ناید و مثقال طریقل صغیر و میل نمایند اگر محتاج تبکوار باشد یک روز در میان همان  
دستور میل نمایند **طریقل ساخن المویقل از است پوست هلیله** در پوست هلیله  
کافی امله مقشو هلیله سیاه اجزای برابر کوبیده بروغن بادام شیرین خوب کرده با دو  
برابر بجنج عسل که کوفته بقوام آورند برشوند **اما طریقل ساخن نوشدارو که در**  
**المبا معروفست** بجنج مفرح از است و روغن کلرین شش مثقال سعد کوفتی شش مثقال <sup>نقل</sup>  
مصطکی اسارون سنبل القیظ دارچینی از هر یک سه مثقال قاقلم صغار و کبار و زرد  
سیاسه جوز بوا فرود زعفران از هر یک دو مثقال امله مقشور و مثقال قند و عسل از  
هر یک هشتاد مثقال امله زرد شیرکاو و بنجیپا نند و در آب بجوشانند تا چیده شود و در  
پشت خلبان بیرون کنند و قند و عسل بقوام آورند و او و به مذکور کرده و بنجده با  
امله مخلوط نموده با هم برشوند **صفت ابوج فیض مصطکی** ز سیلین دارچینی سنبل القیظ  
عود بلسان حب بلبلان اسارون زعفران از هر یک یک مثقال سیرقو طری شازوه و غا  
اجزای را کوبیده با هم مخلوط نمایند از است آنچه در معالجه بعضی انواع صلع بلایندی  
نوان نمود دیگر انواع و احتیاج بر جوع طبیی است **کلام** و زله که با دشتا زرد و زله  
**فضول و طبعه** صناع از راه بینی یا خلق لاریچنانان فضول با عضای مجاوره مثل سینه

کوش

دکوش و چشم و غیر آنها اگر سیلان یکی از اسباب سختی خاطر جده شده باشد از نشستن در لغا  
باز در پلانش با غیر آنها از آنچه در نوع اول صلع مذکور شد علامت نفع قدم یکی از اسباب <sup>کوش</sup>  
دخارش و سوزش اندرون بینی و حدث و وقت پنجه سیلان می نماید و سرچشمهها و زشتا  
علامت آنکه در نوع اول صلع مذکور شد علاج اگر علامه غلبه خون باشد چنانچه در صلع  
دموی مذکور شد **صفت ثقیال بکند باجمه میان شانه** اگر علامه غلبه صفرا باشد چنانچه  
صلع <sup>کوش</sup> مذکور شد و در زاین ملین را میل نمایند عتاب سپستان از هر یک ده دانه با غا  
دو مثقال شیر شمش کاهود و مثقال شیر شمش کبیریک مثقال خاک کبیریک مثقال شرب بنفشه  
سه مثقال و اگر همین را در دموی میل نمایند نافع است و تا سه روز از چوبی و شربینی و شرب  
واب سر حصاران نمایند و اگر تب داشتند باشد از خوردن کوش <sup>کوش</sup> المخران نمایند و غلا اسش  
عدهس با هیتی ماش و جلور و زرد ققم میل نمایند و اگر ماده زیاد باشد مسهلی از عینا التعلبیه  
و بنیاد فرخنازی ریخته کاپنی شاه طره از هر یک دو مثقال عتاب سپستان از هر یک دو دانه  
شربین شربش از هر یک هفت مثقال فلو سنجار چیده مثقال روغن بادام یک مثقال بل  
نمایند و بعد از چهار روز شرب خنثی اش با حب زله با حبتا شفا یا امون سبل نمایند **طریقی**  
**ساخن شرب خنثی اش از است که صد و اندر پوست خنثی اش با تخم ان با اب یا زان بنجیپا نند**  
و بعد از دو روز زنجوشانند و صاف نموده با پنجاه درم قند سفید بقوام آورند **صفت زله**  
ذشاسنه مع عرق رب السوس تخم خنثی اش امون از هر یک پنج مثقال کبیرا هبلان بروداده  
از هر یک دو مثقال زعفران نیم مثقال با عتاب بر روغن نایب سازند **صفت دیگر که بر جریبت**

نشاسته و بتاوس منع عریضه لفاغ تخم کاهو گل بنفشه ایون زعفران بذر الخبث بوزا  
 سناوی کوبیده حب سازند حب زله دیگر نشاسته منع عریضه و بتاوس تخم خشخاش  
 ایون از هر یک تخم شغال کپه اهدانه از هر یک دو مثقال زعفران نیم مثقال حب سازند  
 و نسخه مجوز حیات الشفا در ریح مذکور خواهد بود و زله طاره بعد از چهارم خوردن برقی  
 جایز است و رفق بجمام معتدل و ریختن آب نیم گرم بر مزاج است و خوب کردن منفره انداختن  
 یعنی بروغن نیم کدو و روغن تخم کاهو و روغن تخم خشخاش و روغن بنفشه با طام هر یک  
 باشد مناسب است و اگر علامه غلبه خون و صفرا باشد تدبیر نهایی است که مذکور شد  
 سواهی ضد خوردن مسهل و اگر سبب زله برود و خارج باشد مثل در سبیدن هوای سرد  
**یا اغشال** در آب سرد علامت نشی قدام یکی از اسباب مذکوره و کدو و حواس و انتفاع از شفا  
 بالفعل و عدم حده ماده و عدم سوزش اندرون یعنی **علاج ملبغی** که در روع اول مذکور  
 شد میل نمایند و برهیز را مثل روع اول نگاه دارند و سر را بشیر بپوشانند و اگر سوس  
 کندم را گرم نموده و در کبسه کرده بر سرینند مناسب است و در آن روع اگر کپشه وضع می شود  
 بسیار غلیظ است و روع عیشده باشد بوشیدن سپاه فله که در سر که جیبها بنده باشند هم  
 مناسب است و اگر بغول انجامد از این روع زله خوردن یا راج فبلا با اطر فیله مناسب است  
 خصوصاً هرگاه علت رطوبت مزاج و مبالغه با تمام بدن نباشد و خوردن اطر فیله مضر  
 در انواع زله نافع است و در چشم که از ابرو افتاد و ملوکوبید و از غشا و دانه و در طبعه  
**ملحها** است که طبعه محسوسه از طبقات چشم است یعنی آن که شش میاید که در چشم برز

و شود

بی شود و هرگاه ورم کند از ارمد میگویند و غالباً بیکجا چشم میخورد ورم می کند اگر خون  
 باشد علامتش شدت سرخی چشمهاست و بزری ورم بپوری و چند یکی رنگها و بسپا و چو لاند  
 و سایر علامات غلبه خون چنانچه در صلاخ دموی مذکور شد **علاج** ضد قیفا از طبابت  
 چشم علیل در شرح اسباب تغییر می نموده و جماعت سابقین و انداختن زانو بر پیشانی عند <sup>ولقه</sup> غلظت  
 و فصد شربانی که در شقیفه میباشد بخورد در علاج شده و جماعه میان شانند و خوردن  
 سبز دان سدل شیر نیم کاهو و مثقال شیره تخم کشمش یک مثقال شیره عناب ده دانه لهاب <sup>قطرها</sup>  
 یک مثقال خاکشیر سه مثقال شربت بنفشه با شربت بنلو فرستد مثقال و اگر ریح و ورم شد  
 داشته باشد این ملین را سیل نمایند شامه تره عنب الثقب بیخ کاپنی کل بنفشه کل بنلو در از هر یک  
 دو مثقال عناب سپشانه از هر یک ده دانه انوی بها را بیست دانه پوست هلبله در سه  
 مثقال شربخش زنجبین از هر یک ده مثقال و اگر محتاج تکرار ملین باشد همین ملین را مکرر  
 میل نمایند و هر یک شب ندر کتف در وقت خواب سه مثقال اطر فیله صغیر فرود برند و غدا  
 اشماش و برنج و ماش عدس و جوی و جملو لاد زده تخم مرغ تا و فی که وج و ورم سکون تمام  
 پیدا کند و در ابتدا سدل سنج و پوش در بندگی و حضرت می ایون با آب عنب الثقب  
 آب کشمش و کونار و آب سنا و هر یک باشد بد و چشمها بخورد که اندرون چشم زود <sup>تنگ</sup>  
 و مایلیدن رومی که حقیقاً از افرس مبارک نام کرده ام با آب کشمش بد و چشم مناسب است  
 و جریب و جویو جباری از رمد زا که چندان شدنی نداشت بمایلیدن این فرس بد و  
 چشم بد و ن معالج دیگر **علاج** کرده ام **فرس مبارک** از **استان قن** حاصنی یکی **میان** <sup>شما</sup>

علاج چشم  
 در وقت خواب سه مثقال اطر فیله صغیر فرود برند و غدا  
 اشماش و برنج و ماش عدس و جوی و جملو لاد زده تخم مرغ تا و فی که وج و ورم سکون تمام  
 پیدا کند و در ابتدا سدل سنج و پوش در بندگی و حضرت می ایون با آب عنب الثقب  
 آب کشمش و کونار و آب سنا و هر یک باشد بد و چشمها بخورد که اندرون چشم زود تنگ  
 و مایلیدن رومی که حقیقاً از افرس مبارک نام کرده ام با آب کشمش بد و چشم مناسب است  
 و جریب و جویو جباری از رمد زا که چندان شدنی نداشت بمایلیدن این فرس بد و  
 چشم بد و ن معالج دیگر علاج کرده ام فرس مبارک از استان قن حاصنی یکی میان شما

عین مفران هر يك پنج مثقال گل ارمی چون سندان سنج هلیله زرد از هر يك سه مثقال  
 در بوند چینی خونگ کافور و زردی کل رخ از هر يك دو مثقال اجزا از نرم کوبیده با آب کشتن  
 فرس نمایند و بعد از پنجم با همین قوس صبر سفوطی پنج مثقال ترکیب و مثقال زعفران یک  
 اضافه نمایند و زردی نیم مرغ بشمار پیش چشم نماید نمایند و پنجم با نودون چشم داخل  
 کند مگر سفید چشم مرغ و هیدانه با نود و فلون با یکدیگر بزنند و صاف آن را مگر در چشم  
 چکانند و بعد از چهارده هیدانه و خبازوی و چشمه <sup>کرم</sup> زرد را نیم کوب در ششند مجموع را  
 چوشانند و صاف نمایند با سفید چشم مرغ در شیشه کرده بر هم زنند و نیم گرم در چشم  
 چکانند که در رنگین و اگر وجه شدید باشد شیا فایضا چون با با سفید  
 چشم مرغ در شیشه کرده بر هم زنند و در چشم چکانند **ساختن شیا فایضا** از است سفید  
 قلع بیه مثقال صمغ عربی پنج مثقال امون کبیر از هر يك یک مثقال اجزا از نرم کوبیده با سفید  
 چشم مرغ ششند هلیله نمایند بلانده که خواسته باشد تا به قران چند بعد از سکون  
 وجه و کشدن سرچین از روز استعمال نمایند **شست زرد و ابیض از زرد و**  
**چشم مفران** ششند بذر فطون اجزا از مساوی و بیعی بدل بذر فطون از **زرد**  
 نبات سفید میسکنند و این زرد و زرد و ابیض و بجزار دار و زرد و ابی سفید  
 مینامند بطریق استعمال از خفاشست که قدری زرد و زرد و انکشت گرفته بر پلکها  
 چشم بیاشند و چشم را بر هم گذارند و بعد از آنکه آب آمدن تمام شد چشمها را با یکبار  
**اگر سبب و مد صفر باشد علامتش** است که درم و سرخی و آمدن چوک و ریختن آب

تشریح رنگ اراد

مکنند

کژ است و زرد و سوزش و التهاب بیشتر است و سایر علامات غلبه صفر چنانچه در  
 صداع صفراوی مذکور شد موجود است **علایق همان چیز است که در دم و موی**  
**مذکور شد غیر آنکه در موی مذکور شد** قصد از اجزای مخالفی کنند و در صفراوی  
 از طرف وجه باید کرد و زردی که در موی غالباً احتیاج بقصد دیگری شود و آن صفراوی  
 از جانب وجه باید کرد و در صفراوی یک قصد کافی است و احتیاج با شامیدن سهل  
 در صفراوی بیشتر است و همچنین احتیاج در مبرزات و اگر فرس نباشد سهل یافت شو  
 در موی صفراوی بقدر دو مثقال و ششند ده مثقال و اب گرم بعد از این با سهل  
 که در موی مذکور شد مناسب است **صفت فرس نباشد از است که نباشد ده مثقال**  
**و رنگ کل رخ پنج مثقال رب السوس** کبیر از هر يك دو مثقال بزرگ باد و غی با لام خوب  
 کرده و پوست از او اسپیده پنج مثقال سفونیا که در میان بد گذاشته و پنجم کرده  
 بزرگ اکثر گرم با آتش ملایم گذارده باشد تا جردی که پخته شده باشد پس سفونیا را  
 در آورده را از سفونیا می شوی کوبیده سه مثقال اجزا را کوبیده قوس زرد و سایر  
 نما برنجوبیت که در موی مذکور شد و اگر سبب رسد بلغم باشد علامتش شدت  
 درم است با کمی سرخی و بیپاری چوک و ریختن آب و چسبیدن پلکها در وقت خواب  
 و سنگینی و سایر علامات غلبه بلغم چنانچه در صداع بلغمی مذکور شد و بنود  
 علامات دموی و صفراوی **علامتش خوردن اطرافیل صغیر است** با ایاغ فیقر <sup>وی</sup>  
 که در صداع بلغمی مذکور شد باعث شیبای و جهان دست و دنیا باشد که مینامند

فصد باشد فصد قیقال بکند و حمله را نصف روز را بخیسایند و خوب بشویند  
 و با ده بران آب صاف بچوشانند تا بنصف برسد و صاف کند و صاف را با انگشت  
 بزرگ بنیم کرم در چشم چکانند و چشم با ابی که اکلید الملک در آن جوشانیده باشد  
 بشویند و حوض میکی و میرز در و مر میکی و افانیا و زعفران و عنبر الخلیب میورد  
 چشم عیالند و بعد از سکون و وج و ورم زرد و ریاض در چشم کشید و پرهیز و نشا  
 تا بپزیند است که در رموی مذکور شد **و اگر سبب رمد سودا باشد علامتی**  
**پیر کی رنگ چشم است و خشکی و نبودن چوکه باکی آن و سایر علامات سودا اینها که**  
**در صدماع سوداوی مذکور شد علامتش مثل علاج رمد صفراویست و در این**  
**تا بد کرد و رسانا و التعمیر با شربت بنفشه پس نافع است و سایر دلایل او فصد و غیره مثل**  
**در رکوش اگر سبب آن خون باشد علامتش مجموع علامتی است که در صدماع و**  
**دموی مذکور شد و فصد قیقال و حجامت میان شان میکنند و شیر خرد سفید**  
**شم مرغ و قناری و لعلاب بذر فطونا در رکوش چکانند و اگر وج شد پدید باشد**  
**شیا فایض افرونی با سفید و هم مرغ ساید چکانند و با اندکی افون را با آب حل کرده**  
**بفیلکه کفاله آلوده کرده در رکوش بپارند و صندک شیخ و حوض میکی و پوس و**  
**و شیان سا پیشا و کافور و اب کیشز و باکاه و باغیبا و باکاسی یا کوکنا و با عنبر الخلیب**  
**با هم بشوید و بعد در رکوش بمالند و مانع از فری صبار را با آب کیشز بشوید و رکوش**  
**بسی نافع است **و اگر سبب آن از صفرا باشد علامتش اینچند در رمد صفراوی مذکور شد****

در دستور

درست و علائش بدست و علاج در رکوش رموی است مگر آنکه در اینجا احتیاج بپزیند  
 و بمسمل بیشتر است و اگر وج بسیار شد پدید باشد احتیاج به فصد نیست و سایر دلایل او از  
 چکانیدن و مانع از چوئی که در رکوش رموی و در آن غذا بخورند که در رمد  
 صفراوی مذکور شد **و انواع در رکوش اگر روغن کل شیخ باشد بر سر کبچو نشا**  
**تا سرکه بر لوف شود و روغن عیالند و آن روغن را در رکوش چکانند نافع است **و اگر سبب****  
**بلغم باشد علائش عدم علامات دموی صفراویست و خفت وج و سبکی سرد سایر**  
**علاماتی که در صدماع بلغمی مذکور شد علائش بدست و علاج صدماع بلغمی است و در این**  
**نوع در رکوش چکانیدن آب مرزنجوش در رکوش جرب است و روغن بادام تلخ هم با آن**  
**تراب نافع و جربیت **و اگر سبب آن سودا باشد علامتش همان علامات بلغمی است سواد****  
**سبکی سرد و رطوبت دهان و علاج نیز همان دستور است مگر آنکه در این نوع چکانند**  
**روغن بادام شیرین در رکوش شاسیت و شکر کار بر سر چین پس نافع است **و اگر علامت****  
**غلیظه حواریت باشد چنانکه در صدماع دموی و صفراوی مذکور شد و در معالج ضعف**  
**قلب سوداوی مذکور خواهد شد و فصد قیقال در این نوع از در رکوش باید کرد **و****  
**آمدن از پیری که از آب رطوبت و غاف گویند ما را میگوید جدا فراموشند و از آمدن خون**  
**ضعف بهم نرسد معترض علاج نیاید شد چو اگر سبب آن حدت خون باشد و علامتش**  
**علامت غلیظه صفراوی چنانچه در صدماع صفراوی مذکور شد و حدت و حواریت مزاج**  
**و رقت خون علائش فصد قیقال و خوردن میرزات چنانچه در نوع اول صدماع مذکور**



شد از دو وقت غذا و بعد از قصد و تبرید هرگاه با خون با فرطی آمده باشد و چنان است  
 سر بر سر و لب تن برف و بیخ بر میان سر پیشانی بقدر غایت و بسین بازوها و زانها نام  
 و آب نشاع تر از آب پهن الاغ را با کافور برای کافور در پیچکانند تا آنکه ماز و کوفت  
 اسلیا و کند و صبر دم الاغون و شب بمانی را نرم کوبیده در پیچیه با فلفل کرده در پیچیه  
 با کافور را با آب کیشتر در پیچیه چکانند تا آب برف و بیخ در پیچیه چکانند و با کل غلیظ را با  
 سرکه بر سر نهاد کنند و اشامیدن آب بسیار سرد و قشمتن و آب بسیار شیر اگر هوا  
 بسیار سرد نباشد نافع است و اگر سبب رطوبت بسیار خون در بدن باشد علامتش غلبه  
 غلبه خوفت چنانچه در صدام و موی مذکور و با افراط آمدن خون علامت قصد  
 فیهال است و نجاست میان شانند و سایر تریبوری که در نوع اول مذکور شد و خوردن  
 موش خشک بسیار نافع است و در این نوع ایشلیخ بقصد و نجاست بیشتر است و در نوع اول  
 بمرطبات در دندان بدانکه شخصی خواهد دندان ولته و از افات محفوظ باشد باید که  
 مراعات چند چیز بکند اول آنکه لحر از آنکه غذا در معده فاسد نشود و دوم آنکه  
 از خوابیدن چیزها که بدان پیچید خصوصاً شیرینی مثل اینچون خشک لحر از آنکه سبب آنکه  
 از هر چه دندان را کرده می کند مثل قشای نارس از هر چه بسیار سرد باشد خصوصاً  
 بعد از چوبهای که بسیار گرم باشد بالعکس لحر از آنکه چهارم آنکه چوبهای بسیار  
 صلب را بدندان نشکند پنجم دندانها را همیشه پاک داشته باشند چنانچه بعد از چوب خوردن  
 بشویند و بزودی خلالت کنند ششم آنکه مکرر سؤال کند خصوصاً میان خواب و بیداری

مدرسه  
 کتابخانه  
 شماره کتاب  
 تاریخ ثبت  
 مهر  
 ...

کون

کردن مراعات کند که شبت نباشد که دندان حرکت کند یا بیخ دندان تمام شود و بعد از آن  
 در مسواک نکند بجهتی که آب دندان بر لثون شود بلکه هر روز مسواک کند برفق بجلدی  
 که چون دندان پاک شود و لثون چوبها برای مسواک چوباراک است و دیگر نمک و کچی را  
 سوزانیده با عمل خم عوده در هر ماهی دو بار بدندان بمالند در حفظ صحیح دندان و لثه  
 بسیار نافع است پس بدانکه اگر سبب درد دندان حار است باشد علامتش علامت غلبه  
 خون و صفر است و سایر علامات غلبه حار است چنانچه در انواع صدام مذکور شد و  
 این وجه باب سرکه نون در دهان ساکن شود و آنکه غالباً با ورم بن دندانست و اگر با  
 ورم نباشد با سرخی و شدت حار است بن دندانست علامتش قصد فیهال است همانند  
 ملبان شانه و بعد از آن غذا فصد چهار در و تبرید بمرطبات ذرات و غذای نیکو چنانچه  
 در صدام مذکور شد مناسب است و اگر محتاج عیبها شد سه مرتبه که در صدام صفا  
 مذکور شد مناسب است و سرکه و کلای را با هم خم عوده در دهان نگاه دارند و اگر  
 وجه شد بدان باشد اندک کافور نیز با سرکه و کلای خم نمایند و اگر وجه از آنها سنگین بینا  
 اندک ایون نرم سلاشیده با و غیر کل سرخ خم نمایند و در دهان نگاه دارند و اگر  
 سبب درد دندان غلبه رطوبت بلخی باشد علامتش خفت و جمع است و سکون باشیاء  
 حاره بشرط آنکه سرخی و ورم کوشش دندانها نباشد و سایر علامات غلبه حار است  
 مغفود باشد علامتش خوردن اطریفل صیرت با یا با چوب پهل و مضه کردن بلکه که  
 پوزده و غار فرخ را جو شاییده باشند و صاف کرده باشند و اگر فلفل را چوب شاییده و شاییده

نسخه  
 در دندان  
 ...

مدرسه  
 کتابخانه  
 شماره کتاب  
 تاریخ ثبت  
 مهر  
 ...



رخان سوخته و اگر بچ جان او در پد یافت شود یعنی از این که نیست و اگر با نهها علاج نشود  
و گوشت بن دندان نماند شده باشد کدر و زرد و نمد و صرغ و مالاخون کرسنه بشود  
حتی القبر و بقا رسی کا و فانه مینامند ارسا که بچ بنفشه چینی باشد این جوان را زخم گو  
نابرسکه عنصلی چهره غوره در صفا ساختند در وقت حاجت بیای دندان بپاشند  
**طریق ساختن سرکه عنصلی بیای عنصلی با باک و دو چوبین برزله کرده با نه بر کفین**  
در زخوف کرده نادر و ماه لافل تا چهل روز در آب کتان در صاف نموده استعمال  
نمائند و اگر سرکه عنصلی بهم نرسد همان او در پد را بر که بچ پاشند با سرکه که زهره که مانی  
در آن خیسای بنده باشد چه در صرغ نموده اند که بچین چهرها برای شستن او و بچه ز  
سرکه است که زهره که مانی در آن خیسای بنده باشد و همچنین برای مضمضه کردن  
بهر از همه چیزهاست و اگر نسا و بید ناکه رسیده باشد این سنون را استعمال نمایند  
که چربیت **صفتان بیخوسون در عرف بنفشه** گویند عا فر فرجا از هر یک یک مقدار  
گویند و شب بیای کلنا و ماز و کرسهانی از هر یک دو مثقال و نیم گویند و بیای دندان  
بپاشند و ضمیر گوشت زرداها فاسد و منعقد شده بود در ناهنا سیاه و لاپیک و  
ضعیف و اکثری مشرب به افنا و نوب و اهلایابی مطابجه نموده و نفی بکر و بقیه بر  
کردند و بقیه بعد از فصد و تسهیل بدین سنون علاج کردیم و صحت کامل حاصل شد با  
تغائی و اگر عفونت و ناکالت و ناسور این او در پد رفع نشود سنون سوخته را استعمال  
نمایند **صفت سنون سورخجان** اینست پوسته ناز و زرش و شربانه از هر یک مده مثقال

ماز

ماز و او کلنا و شب بیای کلنا و ماز و کرسهانی از هر یک دو مثقال کرد و سهالی با زرد  
مثقال مده مدهی نشاد و از هر یک پنج درم اجزا را زخم گویند و با سرکه سرشته حب سا زرد  
و در وقت حاجت با زخم گویند و بیای دندان ماباشند و بعد از لحظه باب کثیر با سرکه مضمضه  
کنند و اگر شدت فساد گوشت زرداها بچدی باشد که با نهها علاج نشود و فلاخون که  
صفتان در بیوا بر مده که ری شود علاج کنند و طریقی استعمال آن این است که مده ری از آنرا  
بیای و نذافتا بپاشند و لحظه صبر کنند و بعد از آن با سرکه یا آب کثیر زبونیید و مضمضه کنند  
و انکشت را حکم نمایند تا گوشت فاسد شده دفع شود و اگر بعد از استعمال آن وجع شدید  
بهم رسد کل سیر مضمضه کنند تا وجع و سوزش فرو نشیند و بعد از بر طرف شدن گوشتها  
فاسد او بچه که بچیت پاشیدن شب در وقت خواب مده که بر شد استعمال نمایند **صفتان کلنا**  
**در عرف و در کلو گویند** عبا رقتار و درم اجزای اندکی با پیرونی حلق اگر سبب بن درم  
از خون باشد علامتش سرخی رنگ و روست و پری و کھا و شربانی طعم دهان و سلا بر علا  
غلبه خون چنانچه در صلیع دموی مده که رشد علا جش ضد فضا لاسنا و جانب مخافت  
و ترک شربانی و بدو این و خوردن مبروات و دوابه و نغذایه چنانچه در و رند دموی مده که  
شد و بعد از فصد و تسهیل بخوی که در صلیع صغری مده که رشد اگر بقصد مخافت  
کفایت نکند اما نه فصد از جانب سواقی بکند و با چمانت میان شان و اگر بعد از انقباضی هوا  
این نخی بکند ان سبب است از خونین سهیل عنیا آفتاب زری بیخ کانی کل بنفشه پناور  
وزن سفید کل خطی از هر یک دو مثقال عتاب سپستان از هر یک ده دانگ شربانه مده مثقال

برک چند از هر یک هشت مثقال شکر خشک و نیمین فلوسینها و چیز از هر یک دو مثقال روغن  
 بادام شیرین پنج مثقال نمک طعام نیم مثقال و رسد دهنه **اول آب نمک و مدبری و عین**  
 بادام و دفتاب دیگر سا پر اجزا و آب چند و دهنه لغز و ایشله غزغره شکر که و کلای با  
 کشتی سبز لایب کاپنی سبز با آب نوک سیاه و عنب الثعبان و عدس و جو مقرر و کلنا و فارسی  
 پوست خنثی اش و تخم گاو و تخم کشتی و سمانی هر یک که بافت شود و مناسبت و بعد از ضد  
 و اندک سکون ورم و جع ترشیهها از اجزا غزغره ماخوارج و فلوسینها و چیز با اضافه نماید  
 و از خارج نیز صفای از کشتی بزرگ و بیده مناسب است و اگر ورم از خارج ظاهر بوده باشد  
 و بعد از ضد معلوم شود که در جمیع عوده شیرینی شود و غزغره های مذکور را با مالز  
**و کشتی سبز و سفلیج ناز مچده نیم گرم نماید نماید یا آنکه کل کلایی کل نیم شته بزرگ سفید شکر**  
 مرو کبوتر اختاری با شکر کاو یا آب سفلیج با آب برک با رهنک مچده نیم گرم نماید نماید  
 و هرگاه قریب با نفیج باشد تخم قمر هندی کو بیده اضافه نماید نماید تا صغیر شود و بعد از آن  
 همین صفای را استعمال نماید تا از چوک پاک شود و مله کرد و اگر سبب ورم صفرا باشد  
 چنانچه در صندل صفراوی مذکور شد علاجه همان علاج خندان و موی است سوائی  
 که قصد در این نوع کافیت و احتیاج بمبرکات و مسهلات صفرا در این نوع بیشتر است  
 و خوردن ماء الشیر با شیرت نیلوفر مناسبت است **و طریق ساختن ماء الشیر این است**  
 که ده مثقال جو پوست کنده را با رویت مثقال با آب قوی و ملاهم جو شانه اندازند  
 مثقال آب بماند پس صاف عوده هر روزه بیست مثقال از آن با ده مثقال سبب

باشد

با سه مثقال شربت نیلوفر با هشت مثقال شکر خشک بنوشند و مبرکات و منفع و مسهل و غزغره  
 و سا برت با پر جو پوست که در موی مذکور شد و ورم خارج کلوا را اگر جو اهد میخورد  
 نماید فلوسینها و چیز روغن بادام خطیل و موی نماید و اگر سبب ورم بلغم باشد  
**علامت کجی و جع است و بزرگی ورم و دشواری چیزی فرو بردن و بیماری لعاب در دهان**  
 و شورمان و سفیدی رنگ رو و موی صورت و سا بر علامان غلبه بلغم علاج آن  
**که اولاضنه کند از عنب الثعبان و کاو زبان کلید الملك ابو ندب با این پنج کاپنی سبب کجی**  
 اصل التوس از هر یک دو مثقال عنب اسپشان اینچیز زر موی زمنی از هر یک با زده  
 زانده کاشته پنج مثقال آب برک چند رده مثقال بوره ارضی یک مثقال روغن بادام تلخ  
 دو مثقال نمک نیم مثقال روغن دهنه بمل اورند و اگر چیزی بگلو فرو رود و عنب الثعبان  
 کل کاو زبان تخم خطی پنج مثقال کاپنی از هر یک دو مثقال عنب اسپشان از هر یک ده  
 دانه و نیمین هفت مثقال بنوشند و غزغره در این نوع از خندان برت کرد و جع است  
**و صفت برت کردن آن این است که پوست بزرگ کتان را بگویند و بقیضارند و آب از آن بکنند**  
 تا نصف برسد و مساوی نصف جمیع آب پوست کرد و شکر اضافه نمایند و بجوشانند  
 و کتان را بکنند و از بار بردارند و در وقت حاجت استعمال نمایند و ملاهم فیسی و شرح استبا  
 بی گوید که غزغره برت جو ز قویتر و مجرب و امان است در معالجه او را م حلقی نفر را کتان است  
 که در صفای موی و صفراوی هرگاه بسیار رسیده باشد م نافع است چنانچه ظاهر کلام ملاهم  
 هم دلالت دارد و اگر برت جو زانک شود و غزغره با آب ترب و سببین عسل یا عسل زانبا را که

خافرقطامو زنجوش و عدس مانند زعفران در آن جوشانیده باشند غرغره کنند یا با این که  
 حلیه و رازانانه و عاقرقراط در آن جوشانیده باشند غرغره کنند و بعد از سه روز این را  
 بجوشانند مانند بوره را در آن حل کرده غرغره نمایند و از آن وقت که حنق بسیار صعب  
 متفق علیه اطمینانست خصوصاً بلغم خیره رسیده است سرکه بن است و **طریقی اندر است**  
**سرکه بن است که بیکی لاسه روز سوای استخوان غداقی ندهند و در روز چهارم کن**  
 او را ضبط نموده خشک کنند غرغره بان کنند و اقوده نمودن آنکشته با بر مرغی بان و بورد  
 شاپیدن و از بیرون خلا کردن و با سکنجبین طبعی را مخلوط کردن و مانند اندک فرو بردن  
 تمامی این شقوق را نافع است و بی زحمتها صعب که چیزی دیگر علاج نشده بدین  
 نوع شده و از انواع علاج حنق شکم وضع و گرم نماید کردن مجرب کرده بسیار  
 نافع است و شکم خورسنگافین و گرم از خارج نماید کردن مجرب است و زدن یکی را  
 از اغاظم و ارباب دولت الحناق و موی بسیار صعب عارض شده بعد از قصد <sup>در</sup>  
 بسیار ریشی راه نفسش چیدی مسدود شد که مقروض <sup>بلا</sup> شد من از نصف شب تا صبح  
 در خورس را شکم پاره کردم و هر نصف او را بزرگ طرف کلو نماید که درم تا صبح برسد  
 رسید که یکی فقی هیچ نبود و نفس را با شربت می کشید نهایت فاد و بر چرخ خوردن نبود  
 بعد از آن غرغره با شکر گاو که کل نقشه و اینچیز در آن جوشانیده با فلوسین چنان چرخ خورد  
 تا شبانکه امانت شد و بلبلی ماء الشیراز برود باز بسیار و تا بپزید علاج کردم تا به شد  
 و بستن بر پیشانی که احمق را اوجده کرده باشند بر کردن صاحب حنق بی تربیت و در حنق

بخی

بانی غرغره مری و غسل بسیار نافع است و هم چنان غرغره سکنجبین و عصبلی و آب و عاقرقراط  
 و بونج و خوردل و در او کرم ماده نفع یافته باشد و سفیر نشد باشد نوشادر و بوره  
 اربابی در پیچیده کرده در حلق بدست که بزودی سفیر می شود **موی را بزبان فارسی است**  
 میگویند و هرگاه با شکر تربیت کرده باشند که سده میگویند و راسفهان و انکامه میگویند  
 هرگاه تربیت کرده باشند در سرکه و صفات آن است که از جو دار و کدو و انک و غیره  
 در آب جبر کنند و در یک اینچ پیچیده در سابه گذارند تا خشک شود پس بجز و از این را با  
 مثل آن نانی که از آن جو و پودنه چیده باشند هم وزن آن نان نمک و ربع آن را ز با شکر  
 کوبیده با آب جبر کرده در زمان شبان بیت و روز را قناب بگذارند و مکرر بوم زنند و آب  
 تازه بر آن بریزند و باز بر هم زنند و بعد از بیت روز بپزند و خشک کنند و این را با  
 هرگاه تا چند روز در قناب گذارند تا انکامه کوبید و اگر لا شکر تربیت دهند معرفت  
 بکومه و آنچه در سرکه باید باشد که اقل باید برابر باشند و بیشتر می شود و بیشتر چنان  
 بسیار بد و آنچه در غرغره حنق باید و مقصود اجناسان ما به است نهایتا که تربیت با  
 سرکه یافته باشد نافع است و سکنجبین و عصبلی که طریقی آن است که یک عصبلی که  
 صفت آن در وقت کوشش بزندان مذکور شد بقدری که چنانچه شود و با عسل که کش  
 بجوشانند و ضبط نمایند و اگر سبب حنق سودا باشد علامت **بزرگی رنگ در سواد**  
**سلاط ورم و تشکی و مان و سایر علامات غلبه سودا** چنانکه در صداع سوداوی <sup>که</sup>  
 شد علامت <sup>ش</sup> حنق سوداوی و صفراویست و در حنق سوداوی و بجز زبیا نافع

و در آن لعاب حلیه را و بجز زرد که چشده باشد و فلوس چنانچه در سایر علامات علاجها  
 شد رموی و صفرا و بیت غزوه و بیکرجه حنای و موی و صفرا و بیت اب تا درش که با پیله  
 افشده باشند با رب نوبت و اب کثیر به ستور اب بر لب با رهنک و اب عین الثعلب و اب بلوچ  
 سماق و بعد از چند روز که ماده دفعیها شده باشد بجز زرد و حلیه و غیره و در اصل  
 السوس جوشانیده صاف نموده با فلوس خنیا و چنبر غره نمائید و اگر در و کلا و لایب **بنا**  
 غزوه و بعد از آن و کل سرخ و تخم مرو جوشانیده و صاف نموده باشند با رب نوبت  
 نافع است و در انواع درد کلو غزوه بکنار و عدس و کل سرخ و کن با زج که علامه از ما نوبت  
 باشد جوشانیده و صاف نموده باشد با رب جوز مذکون نافع است و اگر سبب ورم صفرا  
**باشد علامتش شدت ریح و عطش و خشکی و لخی دهان و سایر علامات فلبه صفراست**  
 چنانچه در صلاخ صفراوی مذکور شد علامتش همان علاج حنای و موی است **سوالی آنکه**  
 بکفصد در این نوع کافیت و احتیاج بمیزان و سهلان صفرا در این نوع بیشتر است و چون  
 سکنجین و ماء الشعرا شربت پیلو فر مناسب است **سرفه زرد که طبا سعال گویند و آن جو کوات**  
 از سپیده و شش که سببان دفع مودی از خود کند و سببان اگر ماده حاره است که از **غما**  
**پیش و اعضای سپیده ریخته باشد علامتش خشکی و سرفه است یعنی در غزوه ریخته**  
 باشد و اینکه سرفه در سبب بیشتر باشد و سوزش اخلاص کلو و اعضای سپیده **علامتش آن**  
 که منع نزول ماده جنویب و خشک شدن نمائید و از شربتی چوبی و روشی و اب شراب زرد  
 و اگر خشک شدن را با لعاب ببلانند و بزرد فلوسا و شربتی که در و شربتی که هو و سفوف **سعال فلبه**

شربت

محررات

بپاست طریق سلخون سفوف **سعال این است** اسفناج شکر تیغی از هر یک پنج شانه نشاسته  
 صغیر عربی از هر یک دو مثقال و نیم و رب السوس ثبات سفید از هر یک یک مثقال و نیم اجزا از زرد کلو  
 سفوف سازند و هر روز سه مثقال شربت خشکاش را با یک مثقال از این سفوف با لعابها و شربتها  
 که مذکور شد میل نمایند و اگر شربت خشکاش میسر نشود هر روز و در وقت خواب و روز یکبار از این  
 فرزند دوشب وقت خواب این حد را **در دهان نگاه دارند و نشاسته کپور** معنی عربی کپور  
 از هر یک دو مثقال صفرا با دام شربین با لبلای مفسر هم خشکاش پوست خشکاش از هر یک یک مثقال اجزا  
 زرد کوبیده با لعاب بزرد فلوسا و جبهای بهن بقدر نیم نخ و سلاخه سکر در دهان نگه دارند  
 و چنانکه در زله مذکور شد اول در این نوع نافع و تجربیت **چوبی و بکر** در این نوع و شربتی  
 از سر نفا نافع و تجربیت و نفر سوزنهای زمزم و رب سبل را بعد از این صفت علاج کرده ام  
 و از اعراض است و صفحتان کپور انبان سفید نشاسته با لبلای مفسر و بزهره پیرون  
 که در مضم خشکاش سفید با پوست خشکاش ببلانده کلان و فی از هر یک دو مثقال آمیون سه  
 مثقال اجزا از زرد کوبیده با لعاب ببلانند و بسوزند و در دهان نگاه دارند و  
 لعوق خشکاش در این نوع سرفه و سایر انواع حتی بلغمی خصوصاً بعد از سفید ببلان نافع  
 و تجربیت و صفت لعوق خشکاش **این است پوست خشکاش بخانه** مثقال بخیبانه در صان  
 نمائید و با صد و پنجاه مثقال قند بچوشانند تا بقوام آید و بعد از آن رب السوس مفرغ  
 که در صفرا با دام شربین از هر یک پنج مثقال کوشه و با آن مزج نمایند و در شربتی دو مثقال  
 هر روز خوردند و زانند که بلبس که نافع و در انواع سرفهها تجربیت **شربت با نوبت در این**

شربت

صع	اشغال
صع	اشغال
صع	اشغال
صع	اشغال
صع	اشغال
صع	اشغال
صع	اشغال
صع	اشغال
صع	اشغال
صع	اشغال

نوع از روقه بی نافع است و حریت و صفایان از است منفاش سفید یا پوست و تخم بیت دانه تخم  
خطمی کبیرا مع عربی تخم خیار و عیدان از هر یک پنج مثقال اصل السوس بیت مثقال بد زهر  
ده مثقال بوز را در دو روز با دان بچسباند و بخوشا نند و صاف نمایند و با فند سفید  
از صد و هشتاد مثقال نادر بیت مثقال بقوام او بریده در شربت نادر و مثقال اخور و زیتون  
و اگر سبب سرفه حار و ک فراخ شش و غلبه خون باشد علامتش حرارت نفس است و تشنگی و بی  
رنگ و دو سابر علامت غلبه حرارت مزاج چنانچه در انواع صلح مذکور شد **علت سرفه**  
با سدیق و خوردن هر دو زبیب مثقال ماء الشیر یا سه مثقال شربت نبفشه و یک مثقال سفوف  
سعال مذکور با لعاب همدانه و بد زهرا و اگر بقصد تب و یزدفع شود و روزان منوج  
میل نماید عناب سپستان از هر یک ده دان بخاری همدان از هر یک سه مثقال شرفه تخم کدو  
و تخم کدو از هر یک ده و مثقال شربت نبفشه سه مثقال سفوف و مثقال مذکور  
یک مثقال و دور و زسم این سه میل نماید عناب سپستان ده دان نبفشه  
بنام فرخنا زبیب تخم خطمی عناب زهر یک ده و مثقال شیر خشک و زبیب از هر یک هفت  
مثقال فالوس خیار پیز ده مثقاله روغن بادام شرب یک مثقال و اگر محتاج بنگران سهیل  
باشد مکرر نماید و غذایش بجمه شیر یا با زچلو و چلو با و دده تخم مرغ و پختی ماش منقش  
و شیره بادام و شیره خشکاش و بدانکه در این نوع و نوع اول از سرفه و باجماله سرفه که با او  
مزاج باشد و میدانجات مذکوره اگر سرفه باقی باشد خوین شرب الایغ پیوی که در  
دو مذکور شد نافع است و اگر هر دو زبیب یا شرب الایغ بقدر یک مثقال در من خشکاش خم شود

وصف

وصفت قرین خشکاش از است بل منج مع عربی از هر یک چهار مثقال نشاء سه کی از بیت السوس  
از هر یک ده مثقال خشکاش سیاه و سفید از هر یک ده مثقال طباشیر پنج مثقال زعفران نیم مثقال  
باب خالصی از هر یک سه مثقال در شربت نادر و مثقال و اگر بوی شرب الایغ ماء الشیر که صفایان در حقا  
مذکور شد سیدمانندم نافع است و ماء الشیر یا شربت نبفشه بدون فرین خشکاش حریت و اگر  
سبب سرفه ماده و رطوبتی باشد که پیش رنجیده باشد علامتش است علامتش است که لجه غیر  
دفع شود و کال غلظت داشته باشد و با عدم غلبه حرارت علاجهش خوردن شربت زوق است با آن  
حلبه بزله و همدان و در طبق ساشین شربت زوقای است زوقای با این خشک بر سیا و نیا  
اصل السوس از هر یک هفت مثقال نبفشه تخم خطمی خیار زبیب از هر یک چهار مثقال عناب  
سپستان از هر یک سی دان بخاری زبیب و دانه جوا را بخوشا نند و صاف نمایند و با پنجاه درم  
شکر بقوام او روند و هر دو زبیب مثقال نافع است مثقال از این شویب با لعابهای مذکور سهیل نماید  
ناماد چه مشهور دفع شود و ذات الجرب و ذات القدر و ذات الزهر و شوشه بدانکه ذات الجرب  
و رجات در برده که از اندرون کشیده است و استخوانها که از ابرویا ضلوع و بقایا میزند  
و بزرگ میور رفته کویند و آنها چهار ده استخوان است از هر طرف هفت که با صلاحه الحبا الحنا از التلا  
صدر کویند یا بر ده که فاصله است میان اعضایی که نفس کشیدن با هفت مثل شش و دل  
و پرده های سپینه و میان اعضایی غذا مثل معده و جگر و خولها و این پرده جوف را بدو  
مخوه پس هر گاه و روح در یکی از این دو پرده باشد از ذات الجرب میگویند و اگر در  
باشد که مابین هر یک از دو پرده یا بر ده که از پیرون استخوانهای دنده کشیده است از ذات

بدها  
مخوه

الجبثه و غیر هیچ کونید اگر دم در پرده باشد که کشید ماست بر استخوانهای ندها و ریشها  
 نام رسیده است که با صلاخ اطباء از اصلاح خلف کونید و اطباءه اسحق افشاری و طریقی  
 پنج اثر سومه کونید و بعضی بر سپید تراد فرباشا ز اطباء از آنجا لب و شوصه و رسام  
 بی کونید و بعضی بخلاف مذکور اصطلاحان کرده اند لهذا بد چون منافسه در اصطلاح نیست  
 و عدم ثمره نزاع در علاج ظاهر است بذر اطباء نیز نوشته اند با بر اصطلاح مشهور و کذا شد که  
 و دم در پرده می باشد که سینه زاید و فتمت کرده پس اگر در طرفی باشد از پرده که دست  
 بر استخوانهای سینه از آنجا الصدمه کونید و اگر در طرفی باشد که منصل است به مهرهای  
 پیش از آن العرض کونید اما ذات الجنب **خالص** هرگاه سبب خون باشد علامتش **تب**  
**در درجی از عالم آنکه** کوباجی در عضو بخیلد و بیکی نفس و سر فرساید با در و نفس  
 رزدن بی هم و سرتی رنگ و رخسار پرچی و کها و جستن رگهای چنده و اکثر از است  
 که از تشنگی و خستگی دهان خشونت زبان و بیخوابی و هذیان نبری باشد و افوا **مات**  
 در دمویب فاده و زوات الجنبان است که آنچه دیگر رفع می شود که اطباء از افضل دم  
 میگویند مخلوط چون بی باشد علاج **فصد** با سلیق از طرف مخالف وجع بکنند و اگر قوت  
 اقوی باشد خون بعد **بی** که نرسد بکند بکنند و الا کمتر بکنند و فصد باید در ابتدای  
 مرض بعمل آید زیرا که در فصد انظار رفع داده ضرر و نیست لهذا فصد را در ابتدای مرض  
 میتوان کرد و صاحب خلاصه الجارب میگوید که من فصد را در روز دوم نفع از  
 سایر ایام داشته ام و در **پتم** و **چهارم** نیز میتوان کرد و اگر اول **نهم** و **چهارم** فصد **بماند**

باشد

باشد در پنجم سهیل باید زاد و اول و پنجم فصد باید کرد و در ششم سهیل باید زاد و اگر در پنجم **بماند**  
 نیامده باشد البته فصد را از هفتم نکند تا نهم که اگر از هفتم بگذرد دیگر فصد از جانب مخالف  
 بنیاید بعد او و در بلکه از جانب وجع باید کرد و هر چند اطباء بعد از چهارم را از جانب وجع **بماند**  
 نهایت خصوصاً چیزی تا هفتم هرگاه ماده دموی باشد از جانب مخالف فصد کرده ام و بسیار نافع  
 باشد ام و هرگاه فصد از جانب مخالف قبل از هفتم **بماند** و نیز فصد با سلیق دیگر از جانب **بماند**  
 در هفتم **بماند** و اگر در هفتم **بماند** و در نهم و اول در نهم و اگر بوض فصد **بماند**  
 وجع حجامت میان شان کنند در مطالبتکه اعراض مرض بسیار شد بد نباشد هم شاید و اگر **بماند**  
 فصد ثانی با مرض باشد و محتاج کم کردن خون باشد حجامت میتوان کرد شیخ **الریس** بخوبی  
 حجامت میان سینه کرده و اگر تا نهم **بماند** هیچ خون نکرده باشد با آنکه یک خون گرفته باشد  
 و باز از شدت مرض وجع و تشنگی نفس و آمدن خون بسیار باشد در نهم **بماند** و با چهار دم  
 و پانزدهم اگر خون هیچ نکرده باشد فصد با سلیق از جانب وجع و اگر خون گرفته باشد  
 حجامت میان شان بکنند و اگر علامت میل ماده بدماغ از هذیان گفتن بسیار **بماند**  
 بسیار و بچوشی باشد فصد صاف از جانب وجع با حجامت سابقاً از جانب بکنند هر چند  
 این ذکر نادر و عارضی بکسر منیع از خون گرفتن بسیار پانزدهم کرده نهایت شیخ **الریس** با اصلاح  
 بخوبی کرده اند اما تاد و اول و پنجم از عذاب و سپستان از هر یک پانزدهم **بماند** و شغال  
 بخوشانند و صاف نمائند با **بماند** و کد و اسه شغال و شربت بفشه با شربت بیلو و زهره  
 که باشد چهار شغال قرص **بماند** ملین نیم شغال بدهند و در آخر روز نای **بماند** و نای



بد ز طون و خاک کثیر و عرفی بیدیم گرم بدهند و در پیچ و با ششم سهلید دهند بدین رسوخ تباب  
 سپستان از هر یک پانزده لانه کل بفشه کل نیل و فرخیم خطی خنیا ز یا ز هر یک دو شغال و زنجین  
 پرخشت فلو سنجی بچند هر یک ده شغال روغن بادام شیرین دو شغال و هم چنین سه شغال  
 در هشتم و دم و درازدم نیز بدهند و اگر تب شدت داشته باشد و وجع و فربه شده باشد  
 در پانزدهم نیز همین سهلید دهند و در سنا و ایام همان منفع ز او گرفت شکل باشد و با سنا فی  
 آمده باشد و در سهل و منفع بزکمان دو شغال اضا نماید و بچین و در ها با سنا سهلید  
 اول در این رضو مآه اشجرات و بیوض و او غدا آب میتوان داد و هرگاه بیوض منفع بی شغال  
 شاه اشجرات چهار شغال شربت بفشه و نیم شغال فربس بناید دهند میتواند شد با آنکه منفع  
 مذکور را بدستور سطور بدهند و اگر مآه اشجرات بیوض یا هر چند فتنه بشود بدهندم  
 شاید و اگر شو برای زمانه اشجرت برنج و اشعاج با که و او با یکد و او زبیب هندم شاید  
 و غدا با چهار دم مقصود بشو برای حیوانی کند با استفناج و که و او شیره بادام را که بخوا  
 بسیار باشد شیره خنیاش سفید بنواضا نماید و بیخی ماس مفر با شیره بادام طوق ماس  
 بدهند و بعد از چهار دم اگر وجع سا کر شد باشد و تب خفیف یافته باشد و نفس خفیر بدهند  
 و اگر ضعف نیا باشد با وجود تب می توان داد و بعد از چهار دم و اگر وجع و فربه و تب  
**بانی باشد اگر تب حدت داشته باشد** منفع مذکور را نادم و سسه و در بعد از آن باز سهیلی  
 دیگر بدهند و اگر تب خفیف **اشته باشد** و وجع و فربه بانی باشد و نفس با غلط کر می آمد  
 باشد کازیا ناصلا ستوس ز هر یک دو شغال اضا نماید و روغن نیل را یک کند و سهیل

باغیان

با ضافه اصل ستوس و کازیا و زبان درسیا و شان از هر یک دو شغال مویز منقی پانزده را  
 بدهند و اختار از اب سر و مپوه را لازم داشته تا وجع و فربه و تب دفع شده بخت حاصل کرد  
 اما احمد با این سخن استعمال نمایند که در ابتدا از او دو کل بفشه نیم خطی یا روغن بادام  
 شیرین استعمال نمایند و اگر فلی کپیرا و موم کافوری نیز اضا فرمائید شاید شیخ الویش  
 نماید و در ابتدا اکلیل الملک و او رو و پوست خنیاش بتمن عوده و بعد از هفتم بر نیا  
 اول اکلیل الملک و نیم کتان و بعد از آن زده این دو جز و زانبار و زانبار و با یوندر است  
 نمایند و در او اخر بیوض روغن بادام روغن بابونه کنند و بی طهارت است نجاش  
 سفید چهار دم زنجین سه دم منفر خنیاش منفر کد و فاشسه منفع عربی نیم  
 خنیاش سفید کپیرا از هر یک یک دم بلغاب بد ز طون نار شده زین نمایند و اگر سبب  
 ورم صفرا باشد علامتش تریب زایی است و سوزش و فربه شدن و بیکی نفس زردی  
 بول و فلق و اضطراب و در صفراوی بیکی و خشکی دهان و خشونت زبان و بیخوابی و  
 هد بان پیش از رموی بی باشد و در رموی بیکی نفس بیشتر است و زردی بول از او  
 علامت صفرا و تب ما دست علاج آن بدستور پیش کرد و رموی مذکور شد سوا  
 آنکه در صفراوی زن سهیل باید داد و در پیچ و ششم نصد با سابق از لوق وجع با یکد  
 در معالجه و اگر وجع شدت داشته باشد و بیکی نفس باشد جات میان شان در نیم یکد  
 و بنا باشد که احتیاج عجا مد فشو و سنا و زانبار و زانبار است که در رموی مذکور شد و  
 تبر بد و این نوع پیش از رموی باید کرد و مداومت مآه اشجرت در این نوع از لوازم

و در منبع مذکور شکر کاهو را که بخواهی بسیار باشد شکر نیم تخم خشک اش اضافه نمائید و اگر  
 سبب ورم بایم باشد علامتش سبکی تب و خفت و جع و بی رنگ بودن بول و غلظت  
 آن و نبودن علاماتی که در رموی و صفراوی مذکور شد از اقوای علامت بلغمی است  
 نفت خلط است با اندک سرخی علاجش قریب است بلغم در نوع سابق سوازی نکره و این نوع  
 نیز یک فصد کافیت پنجاه در صفراوی مذکور شد و بسا باشد که حاجت نیز بیک فصد بسا  
 چنانچه حصیر خود این نوع را مکرر بدون فصد معالج کرده ام و در منبع مذکور در رموی  
 کاهو زبان اضافه نمائید و در سهل کاهو زبان و اصل السوس و بعد از ده روز هم پریشان  
 ما اجزاء مذکوره و بایستی علاج بد شود رموی باشد و تیرید در این نوع بسیار کم بعد از ده  
 و اگر سبب ورم سودا باشد و این بدترین انواع است چنانچه اکثر ائمه گفته اند که این  
 نوع فظالت است علامتش همان علاماتی است که در صفراوی مذکور شد و سیاهی روی  
 زبان و از اقوای علامت سیاهی نفس است و در بهام رسیدن نفس و بعد از آنکه هم رسد  
 بسا در شکل است که گفته شود علاجش نهی است که در رموی و صفراوی مذکور  
 شد و تیرید در این نوع پیش از هر انواع باید کرد فصد و این نوع در ابتدا از جانب مختل  
 وجع و بعد از آن از جانب وجع بخی بگرد رموی مذکور شد و در این نوع بعضی سهل  
 مشروب حخته بعد از زردیدن دست و در پنجم و ششم غلبه تخم خلیج تیار یک  
 نبغش کلینیلو و کلینیلو نیم کتان از هر یک سه مفاعل عقاب سپستان از هر یک پرتو  
 دانه شکر جو مفشرده مفاعل شکر شش و نیمین قلوب نیاید چنانچه در هر یک ده مفاعل بود

باید

با ذم پنج مفاعل اب برک چند مفاعل نمک طعام نیم مفاعل اب نمک زائول تا یکفصال  
 روغن با ذم برزند و سایر انواع از چهار و پنج عمده چهار دفعه برزند و آب چند روز در آن  
 آنرا داخل نمائید و هم چنین در هشتم نیز باین دست و رخصه نمائید و در سایر انواع خصوصاً  
 صفراوی بعد از یک سهل مشروب خصوصاً اگر هذان و پنجوازی و سبکی سر باشد سهل  
 سنوان تجویفی بعد از روند بجز است و در این نوع سو داوی منفع بسیار است و هماد و مداومت  
 مائ الشیره فصد و حجامت نهی است که مذکور شد و بصیر در این انام ذات الحجب سو داوی  
 سمانچه کردیم باین نحو که در پنجم رجوع بقیه کرده اند منبرج دارم و در ششم سهل مشروب و در  
 هفتم فصد با سبق از جانب مختل کردیم نفت بسیار در اول روز و دو در هفتم سیاه شد  
 و در هشتم حخته فرمودم و در نهم غاده فصد کردیم از جانب وجع و در دهم و در دوازدهم باز  
 حخته فرمودم و در چهارم حجامت میان شان فرمودم اکثر اوقات حسیف یافت و منبرج و  
 منما و نهی است که در رموی مذکور شد و تا چهارم مائ الشیره بوجوب اب میدادم بعد از  
 چهارم چون اندک بهبودی و صوت و پشت پاها بود و اعراض ذات الحجب ساکن گشته  
 بود و سیاهی نفت بر طرف شد مائ الشیره را ترک کردم و در شانزدهم سهل مشروب دارم  
 و خوش بچینه نیز دارم و چون بقیه وجع و تب بود در بیستم نیز سهل مشروب دارم و وجع  
 در سینه با بره رفع شد و حجت حاصل کردید باذن الله تعالی اما ذات الحجب مغالطه و غیر صحیح  
 در اسباب و علائم و معالجات با ذات الحجب صحیح متداول است مگر اینکه اعراضش در عالم  
 شدت وجع و حدت تب و بیوشی و سایر بر ناخوشیها از قطع است و بسا باشد که در غیر

در رموی

چرخ ورم در ظاهر باشد و اشتقاق نما و هماره چرخ بیشتر است و وقت در این نوع بسیار  
 کم است و علامات و علاج هر یک از موی و صفراوی و بلغمی و سوداوی بدستور است که  
 در چرخ مذکور شد **شومند علامتشان همان علامت است که در ذات الجنب مذکور شد سوای**  
 در شومند ریح در استخوانهای دندانهاست که سران آنها هم رسیده است و علامت دیگر آنکه  
 علیها زشدت و جحرکت شوند اندک در هیچ شکل نمیتوان خوابید و نفخ نیز بسیار کم میباشد  
**علامت نیز در هر یک از موی و صفراوی و بلغمی و سوداوی با ذات الجنب متفاوت است مگر آنکه**  
 در شومند ابتداء قند نیاید کرد بلکه در چهارم یا پنجم یا ششم حنطه بکند بدستور که در ذات  
 الجنب سوداوی مذکور شد و بعضی سهل مشروب زادن را تا بی که سهل نیاید و داخلها  
 با بدبوی آورده با بی علاج از قند و منضج و تبرید و غذایه و ضمادات همان علاج ذات الجنب است  
 و نفع ضمادات در شومند کثرت ذات الجنب است **ذات الصد و ذات العری علامتشان**  
 از موی و صفراوی و بلغمی و سوداوی بخوبیست که در ذات الجنب مذکور شد سوای آنکه  
 در ذات الصد و ریح در ابتدای کودکی گرفت تا خواستنی که در سینه است و علی نظر  
 بر موی کرد و سر را با لای نمیتواند کشید و راحتش در وقت که بر پشت پا بر چلو میخورد و در  
 ذات العری ریح در هرهای پشت میباشد و علی بر پشت نمیتواند خوابید و چپ و راست  
 نظر نمیتواند کرد و هرگاه سر بر سینه از شدت ریح مضطرب میشود و علاج انواع هر یک  
 از اینها بعینه همان علاج انواع ذات الجنب است **سوای آنکه** هماد در ذات الصد بر سینه  
 و ذات العری بر پشت باید بماند و چون ریح در هر یک از ذات الصد و ذات العری <sup>است</sup> <sub>کثیر</sub>

نویسد

و بیان

و جانب مخالفت و موافق ندارد و قند در ابتداء از طرف راست و بعد از آن از جانب چپ نیاید  
 کرد و هرگاه بعد از بیستم در هر یک از امراض مذکور سه سرفه و آمدن خلط غلیظ باقی باشد و  
 قضایت تخفیف داشته باشد خصوصاً در بلغمی هر یک از امراض مذکور سه شربت روزگانی که  
 در سرفه مذکور شد با شربت کدو و لعاب بیهندان پنج شغال تا هفت شغال بدهند  
 اگر از سفوف سعابی که باز در سرفه مذکور است بعد ریم شغال با شربت زو فاقم نمایند  
 شاد بد اگر بعد از بیستم هنوز تب تخفیف نیافته خصوصاً در صفراوی و چندان خلط غلیظ  
**نباشد اکثراً** بشیر و شربت کدو و شربت خیار و از هر یک سه شغال و شربت بنفشه چهار شغال  
 با لعاب بیهندان و نیم شغال از سفوف سعال مذکور وسیل نمایند تا تب قضایت تخفیف یابد  
 و بعد از آن اگر محتاج بشربت زو فاقم باشد بخوبی که مذکور شد بدهند و بعد آنکه چندان  
 شد بسیار امراض مذکور بر مرکب از دو و بیشتر آنها میتوان شد میل جمع ذات الصد  
 و ذات الجنب و غیر ذلک از ترکیب و هرگاه مجموع تا اکثر الفاجع شود علامت اجتهاد و  
 اکثر با جمع مواضع مذکور است علامت بسیار مشکل است چنانچه اکثر اطفال صریح نموده  
 بمرحال علاج مرکب همان علاج مفرد است با قضایت تمام و استعمال نمود و جمیع مواضع که  
 دارد ذات العری و ریحی است **خار که در ریش بهمی رسد از خون یا صفرا یا بلغم شود و**  
 شعلقن و گاه باشد که سبب آن تر که خارجیت که از مایع نازل شده و اکثر از انتقال مایه  
 حنثاق میباشد و گاه از انتقال ذات الجنب و گاه از انتقال سر ساه بهمی رسد بمرحال <sup>است</sup>  
 یا صفراوی یا بلغمی است پس اگر سبب آن خون نباشد علامت تب <sup>است</sup> <sub>بسیار</sub> و غیر بسیار <sup>است</sup> <sub>نفس</sub>

یا دردی در سینه با سنگینی چنانچه که با چیزی سنگینی بر سینه گذارد و اندوخت  
 از است که در دو رایتها ای چنان بر کردن کشیده است تا او استخوانهای سپید و  
 گاه بر کف نیز برسد و گاه تا بر پستانها نیز می آید و سرخی و خسار و خصوصاً کوفت  
 چنانچه که با کوفت از چیزی سرخ رنگ کرده اند و سرخی چشمها و روم و برآمدگی تمام  
 صورت خصوصاً با کوفت و سنگینی حرکت چشمها و عطش شدید و خشکی زبان و کرمی نفس  
 و سرخی زبان و ابتداء و بعد از ابتداء سبب این و سرخی بول با غلظت و با جمیع مجموع  
 آنچه از علائم در صداع دموی و ذات الحبه دموی مذکور شد و اگر سبب صفرا با  
 علامت شب دایمی است در نهایت حدت و تپکی نفس و وجع اشتداد دموی و سرخی  
 رنگ و رخسار و پری و سرخی چشمها با کثرت دموی است و خشکی زبان و بلغم دهان  
 و کرمی نفس و قلو و اضطراب و عطش و آفر و خشکی مجموع بیشتر از بجز در دموی است در  
 بول یا سرخی یا رفت با جمیع مجموع آنچه از علائم در صداع صفراوی و ذات الحبه صفراوی  
 مذکور شد و اگر سبب آن بلغم باشد علامت شب دایمی سخت خفیف است با علائمی که در  
 کارم بلغمی مذکور است و سفر و وجع و شدت و تپکی نفس و طوبیت زبان و پیر تپکی بول  
 و غلظت آن و نبودن علائمی که در دموی مذکور شد اما فرق میان انواع ذات الحبه  
 و ذات الصدور ذات الریه چند چیز است اول کیفیت وجع که در ذات الریه و ذات الصدور  
 از عالم این است که کوبان و عضو چیزی مثل سوزن یا سوال دوز فرود میرود و ذات الریه  
 این نیست و از علائم این است که کوبان چیزی بر سینه گذاشته اند و حرفی دیگر است

در ذات الریه

در ذات الحبه و ذات الصدور چیزی است و در ذات الریه خواب بودن زیاد علائم خاصه  
 ذات الریه نیز سرخی بسیار شد بدست بعد یک درم بزرگی در کوفت چنانچه که با کوفت  
 بر رنگ سرخی رنگ کرده اند و این در ذات الحبه عیب باشد علاج شیخ الرئیس میگوید که علاج  
 ذات الریه بخاری مجرای علاج ذات الحبه است مگر آنکه ضمادات ذات الریه باید اوقی باشد  
 اهتمام در نسیبه شش از نفت بیشتر باید کرد و با جمیع معالجه هر یک از دموی و صفراوی  
 و بلغمی اینچنین است که در ذات الحبه مذکور شد بعد از آن در ذات الریه ابتدا بصدق  
 قمر و در دجو و آب برک و قند و قلیلی روغن بنفشه با دام و اگر نباشد روغن بادام سفید نمایند  
 و بعد از چهارم از دجو و کل بنفشه و تخم خطمی و روغن بادام و موم کافوری اگر کبیر و اضافت نماید  
 شاید و بعد از ششم اکلیل الملک تخم خطمی از روغن فلا با جوده و روغن بادام و شیخ الرئیس پیوست  
 نایکی و پیله از روغن و ضمادات ذات الحبه و ذات الریه بعد از هضم بخور کرده و سایر معالجان  
 از دوا و غذا و فصل اینچنین است که در انسام ذات الحبه مذکور شد و فحش اینیکه در کدام جانب  
 شتر است که ضد اول از جانب مخالف بکند چند چیز می شود اول بیشتر سوج شدن رخسار و  
 جانب وجع و دیگر سنگینی زبان و در جانب وجع و دیگر زرد تر خشک شدن فضا و در  
 وجع و اگر در اینها هیچ فرقی در راست و چپ نباشد اول از جانب راست و در چپ از جانب چپ  
 بدست و بیکه در ذات الصدور مذکور شد بکند ذات الریه سوذایی که اتفاق می افتد  
 مگر آنکه از اول تب ماده دیگر نباشد و آن ماده صلب شود و سوذایی که در علامت  
 سوذایی شدن ماده ذات الریه اینست که در روز بروز تپکی نفس بیشتر می شود و نفس

کثر کرد و حرارت بسیار کمتر شود و اسهال شاف هوا بسیار مشکل شود علامت این است  
 لغاب بزرگ و جلدانه و حلیله یا روغن بادام بنوشند و روغن بادام و پسته مرغابی و فلفل  
 ریش خنجر و تخم خنجر و حلیله و بزرگ نماد نمایند ضعف قلب با جگر و سپیدن بخار و  
 بقلب و مطلع می تواند بود پس هرگاه با حرارت مزاج و احتیاج منفر باشد علامت  
 علامت غلبه صفراست چنانچه در صمد صغیر او مذکور شد علامت خوردن شربت  
 سیب و شربت زنج و شربت لیمو و شربت ریواس و شربت نار و شربت عود و روغن کاج  
 بر روی شلغمی اثر به مذکور است که آب زهره را با آب زرد کرده با انگشتان فندک یا بنات  
 با شکر صاف نموده بقولم آورند و در عود و زنج و اگر بر بینی بیشتر از ثلث کند شاید  
 و نماید در صمد سرخ نایسبید با کلاب و بخل قلب و خوردن مغزجات باره مثل مغز  
 که صفشان این است و تبدیل الدوا و کثیر النفع است تخم خورده صفال تخم کبوتر کلان  
 از هر یک پنج مثقال شرب سیب و اگر بنا شد شکر سفید یا فندک یا بنات دو برابر اجزا او باشند  
 و از دو مثقال تا چهار مثقال بلغمی بدمشک و تخم ریحان یا بنهائی میل نمایند و  
 ساختن شربت سیب مثل شربت به است که در حوضه مذکور می شود و مغز و بکر او  
 از مغز اول همان اجزای مغز اول با ضامر و از بد تا سفینه کبریا او چشم مغز  
 کرده و روشک بپزند تخم شمشاد سفید زهره یک سه مثقال مغز هل و مثقال تو  
 سرخ عود قاری همین سرخ و سفید زهره یک یک مثقال و روغن زهره یک یک  
 بدست و اول با دو برابر اجزا شربت سیب یا بنات یا فندک بقولم آورده میباشند و از یک

تاسه

تاسه مثقال میل نمایند و بکر او می از دو مغز مذکورین باشد مشهور و مغز باقلا  
 که اکثر اطباء اتفاق دانند که در نفوس قلب و مطلع که با حرارت مزاج بوده باشد نظیر  
 اما صفت این است مرزاید تا سفند شش مثقال لب چهار مثقال باقون و دو مثقال روغن  
 طلا یک مثقال لاجورد یک مثقال و نیم مثل سه مثقال عقیق هندی یک مثقال نیش یک مثقال کبریا یک مثقال  
 طباشیر هفت مثقال روغن کل سنج چهار مثقال کل سنج زردا که بنا شد کلان غشای و روغن  
 کشیز خشک سه مثقال تخم کل سنج سه مثقال سانس هندی سه مثقال پوست زنج سه  
 مثقال کاوزبان که لایق سه مثقال باد و بویبه هاون سفید زهره یک سه مثقال روغن  
 تخم کاپی از هر یک سه مثقال مشک نیم مثقال برینم سه مثقال مله مقشر پوست هلیله  
 کابلی از هر یک بیست مثقال فند سفید دو برابر اجزا کلاب و شربت سیب شربت بنابانار  
 شربت زهره یک بیست مثقال فند و شربتها و آب نار را بقولم آورند و اجزا را ساید و بچینه  
 با هم برهند و از یک مثقال تا دو مثقال میل نمایند و اگر بدون شقیه بدن این نادر است  
 نکند اول بدن را شقیه از صفرا بکند و بعد از مداومت با این مغزجات نمایند تا شقیه بدن  
 بدن بخاست که سه روز منجی از کاوزبان باد و بویبه کاپی کل بنلو فریستان شاه  
 تزه خشک زهره یک دو مثقال شرخش با زنجبین از هر یک ده مثقال میل نمایند و روغن  
 روغن نیشه سه مثقال روغن نادر بقون نیم مثقال حب کرده فرو برند و از عضبان همان سرخ  
 مذکور را با سه مثقال پوست هلیله زرد و دو مثقال کل نیشه و دو مثقال فنجون و  
 پازره مثقال بر هندی طبع داده میل نمایند و غذا در روز سهل خوردن و منجیم نماید

میل نمایند اگر یک مثقال کفایت نکند مگر میل نمایند تا بدنا از اخلاط فاسده پاک شده  
 مقویات و مفرجات نافع است و اگر بهوارت مزاج آثار غلبه خون باشد علامتش همان است که  
 در صلاح رموی مذکور شد قصد باسلیق از دست راست بکند و اگر کفایت نکند فصلی  
 از چپ بکند و اگر بعد از قصد احتیاج بمبهل باشد بخوبی که در دفع اول مذکور شد منفع  
 و سهیل میل نمایند و بعد از آن از مفرجات مذکور میل نمایند و اگر ضعف قلب بهوارت  
 مزاج نباشد بلکه آثار غلبه برودت از بیاقوتار و وه و بیاقوتون بشره و انتفاع بمختار  
 ظاهر باشد علاج آن شربت کاو زبان و عرق بید مشک و تخم فرخ خشک و مفرجات که در  
 باعتبار باشد مثل مفرج با فوئی که در قسم اول مذکور شد و مفرج مذکور بود و آء اللشک  
 حلوی طریقی ساختن شربت کاو زبان است که کاو زبان کلانی بیست مثقال کلکا و زین  
 ده مثقال باد و بخوبی ده مثقال و عرق بید مشک و اگر بنا شد و آب بنجینا تند و صاف  
 نمایند با پنجاه درم فند سفید بقوام آورده و اگر خواهد ورق طلا و ورق نقره و غیره  
 نمایند و اگر اجزا را در آب سیب بنجینا نند بهر است اما طریقی ساختن و آء اللشک حلوی  
 و زین باد و در دفع عرقی از هر یک کفقال مرزا بید بسکه با او پنجم مفرج کرده از هر یک  
 یک مثقال و پنجم مرغ و سفید سارنج هندی سنبل الطیب فافله در فعل چند بیدستر  
 آشنه از چهار دانگ زنجبیل و در فعل در و دانگ مشک بکند پنجم اجزا را از هم کو بید و  
 باد و برابر اجزا غسل شهید که آفت بدید باشد بر ششند فله بر شربت از کفقال تا در وقت  
 در آء اللشک تر خصوصاً هرگاه ضعف قلب با ولوبت معده باشد بی نافع است **کشف**

در

در آء اللشک مزاج است انسانی رومی صبر سقوطی از هر یک هشت مثقال و پنجاه  
 شش مثقال زعفران نانو امیم کرمین از هر یک چهار مثقال تا درین سارنج هندی و ترکی  
 مشک از هر یک ده مثقال چند بیدستر کفقال و پنجم غسل صاف و برابر باد و برابر زین  
 کو بید و غسل زین بقوام آورند و با اجزا بر ششند قدر شربت کفقال و در بعضی نسخ بود  
 تا درین سنبل الطین است و هر یک سناساست و در نسخه بعضی مثاقین مرزا بید و  
 اضافه است و در نسخ اصلین است و اگر در این نوع احتیاج بمبهل باشد منفعی که در دفع  
 سابق مذکور شد بعضی بیلو فراسط خود و س و پر سیا و شان نام نمایند و برون  
 ششست و سهیل با پنج فیقر الکفقال و پنجم غا و بیقون پنجم مثقال حب کرده فرزند و از عقب  
 آن همین منفعی را با ضافه افنیهون میل نمایند و اگر احتیاج تنگوار باشد مگر نمایند تا طلع  
 اخلاط فاسده شده مفرجات و مقویات تا پربلیغ تواند نمود و اگر بچون نخاج یافت  
 شود در قطع امراض و تا به خصوصاً ما سفید قلب و در ملاء بیعدلیست و اکثر مزاج نافع است  
 باید که در روز سهیل بقدر سه مثقال تا پنج مثقال از این بچون فرزند و اندک آب کرمین  
 عقیان بنوشند و صفت بچون نخاج این است **هیلله سنیاه پوست بلبله پوست هیلله**  
 کاپلی امله مفرات بیقون از هر یک ده مثقال کسبلیح اسطوخودوس زید سفید از هر یک  
 پنج مثقال غا و بیقون سه مثقال لاجورد کلا رقی از هر یک ده مثقال سبونیاسه شفا  
 اجزا را کو بید و بچینه با سه برابر مجموع غسل صاف بقوام آورند و بر ششند و بعد از ششند  
 شربت باد و بخوبی که صفشان این است پنجم فرخ خشک پنجم باد و بخوبی از هر یک ده **شفا**

کار زبان که لای کل کار زبان را زاید بچ سفید اصل التوس از هر یک سه مثقال در شش  
 بیضی افیمون از هر یک پنج مثقال در کلاب و عرق پیده شک و آب سیب پیشو شانند  
 صاف نماید بافتد یا شکر صاف کرده بعد رکبید چهل مثقال بقوام او رند و هر روز  
 بعد ده مثقال با عرق کلاب زبان تاد و از ده روز میل نمایند نافع است **و بالجمله شربت**  
**باد بجزیه و مجنون نخاج و مفرح با بوی و شکر آنکه در دفع اول ضعف قلب مذکور**  
 شد و اکثر از جبهه و انواع ضعف قلب و در ماع نافع است **و بدانکه ماء العین که عیانت**  
**از زردی که از شیر بریده گیرند و جبهه دفع مواد عرقه و امراض سودا و پیر و زردی با غضا**  
 و تقیح شده نافع است ملائیم و شرح اسباب که بید ماع نافع ماء العین را در و به  
 سهله دیگرند و چند جبهه **اول آنکه سبب رقت قوام و لطافتی که دارد و با عرق بدن و**  
 بعضوی که مقصود است پی رسد و دفع موازای که باید میکنند **ویم آنکه فضلی که از او**  
 پی ماند غذای بدن می شود و بر طبیعت با دینی شود **سیم آنکه شیر کب از سه جزو است**  
**اب و چربی و پیر هر گاه پیر از او جدا باشد با پی ماند و جزو دیگر که یکی در هایت که در**  
 نرم می کند و بقیع می دهد و مهتابی دفع میکنند و دیگری مائیت که بقوت سهله  
 میکند و این دو خاصیت با هم در هیچ یک از سه هلاک نمی باشد تمام شده کلام ملائیم  
 در امراض سودا و یه قلب و در ماع بعد از آنکه فی الجمله بچی که مذکور شد بعد از او رند و اگر  
 ماء العین بنوشند بدستور چ که مذکور خواهد شد جینی نافع است و مکرر بجزیره است  
 اما طریقا استعمال آن موافق آنچه از کربای دازی در فاقه بیان فرموده معمول است

ملائیم

متأخر است و فی الواقع هر بن دست و راست که بز سرخ جوان صبح المزاج را که چهل روز یا  
 اندکی بیشتر از زایدن او کند شده باشد و از اسهال با سغناج با کاهو یا بنار و کبوتر  
 در برک فطونا و شاه هره و فطیل کرده باشند و در غروب آفتاب مغذی رکبید مثقال  
 شرا و زایدن و در دیک سنک اگر باشد و اگر نباشد مسناده فلع شده جو شانه بنده بعد از چند  
 جوش از نادر داشته باشد یا نوره مثقال سبکچین ساده که خوب تر باشد و یک مثقال رکبید  
 و پیشه چوب سبکچین زنده شرط آنکه پوست در پیشه کرده باشند تا شیر بریده شود آنگاه در کباب  
 سفید پی کنند و نگاه دارند تا تمامی آن با زهر جدا شود و صیغ ذود با زاپناب زاپناب چوشی دارد  
 کف از کوفته از نادر و زنده با یکی از شیر نهایی که مذکور می شود سبکچین نماید و هر روز  
 بیک ساعه فاصله میل نمایند و بعد از هر دفعه که خورد می شود بعد در پی چهل قدم راه  
 روند و اگر مزاج در دهانیت حار است باشد همان علاماتی که در صناع صفراوی و رموی  
 مذکور شد با سبکچین ساده هفت مثقال بنوشند و اگر آثار اخراقی بسنا باشد سبکچین  
 افیمونی از سه مثقال تا هفت مثقال و فیه مکرر با سبکچین بزوی موافق نسخه که  
 در عیانت مذکور میشود و داده ام جینا و نافع با فتم و بعد از هر شش روز از خوردن ماء العین  
 یکی از سه هلاک که در آن از ضعف قلب مذکور شد باید خورد شود و جیب مزاج را که مزاج  
 شد بد الحار را بناشدا فیمون هم نافع است و اگر هندی و افیمون را از هر یک سه  
 مثقال شب در ماء العین خپنا بنده صیغ زوری که سهله با بنخورد شود و بنوشند  
 در سه سال مواز بعد بیست و بدله سه هلاک دیگر می شود و مدت خوردن آن بیست

روز ناید باشد و اگر بکثر از این دفعه مرض بکلیه شود هم کثر میتوان خورد و قدرش چنانچه  
 مذکور شد صد هشتاد و شفا است موافق مشهور و بعضی بگوید مشغال گفته اند و بعضی  
 همین مقدار آب چکیده را نوزاد مشغال کرده اند و بکنان چهار یا پنج اختلاف نظر باختلاف اقله  
 و اگر مریض ناپسند قوه تحمل یکصد هشتاد و شفا از آب شرباشنده باشد بدهند و اگر بر معد  
 کرایه داشته باشد و رزش معده می شده باشد کثر از این ببرد و آنکه با طبیعت نبوی  
 باشد بدهند و غدا طرف چاشت بدهد شوربا و خوردن در روز جمعه آه قلبه تمر و قلبه  
 زرشک و طرف شب زجبلو و زنبقینات و زرشکهای تند و میوهها اجتناب لازم است و اگر  
 شهر زمستان شود و شربگاه و شربکوسفند نیز جایز است لکن شربانفع است و با جمل ماء  
 الجین در ای عظیم القوه است که در عامه امراض سوداویه و موافقها تمامت **سکینین**  
**افیه و آنکه ماء الجین خوردن می شود این است که ممول مناجین است** و مکرر و غیره  
 رسانیده ام و بعضی نافع یا مسموم افیه و آنست که میخ کایینی بنفایج از هر یک دو مشغال  
 پر سیا و شان از زلفانده اسطوخودوس از هر یک پنج مشغال شاه خشک باد بجز پیران  
 هر یک هفت مشغال فند سفید و دیت چهل مشغال مکرر نند هفتاد مشغال اجزا را بنفایج  
 و بچوشانند و صاف نمایند با فند بقرام او رند و اگر بدون شیر بز بعد از بنفید از سه تا هفت  
 مشغال بنوشند شاید اگر با حاررت مزاج باشد با آب کایینی بیست مشغال از آب شاهزاده  
 پانزده مشغال هر روز بنوشند و بعد از هر شش روز یکی از مسهلان مذکور و بنفایج  
 در بیکری از **اکبب شیخ الرئیس** که در رساله او قیه قلبیه ذکر کرده و مرفندی نیز

از ابوالدین

در قراباد زعلی ترتیب العمل نقل کرده است و شیخ فرموده است که در امراض سوداویه قلب و شفا  
 هرگاه ماده سوداوی بسیار باشد بسیار نافع است و در مدت ده روز که خورده شود  
 علت می نماید و فرموده که اگر ماده قلبیل باشد شرب باد بجزیره یعنی از آنست تمام شد کلام  
 شیخ فبیر میگویم که شرب باد بجزیره که شیخ فرموده همان است که در همین مرض مذکور شد  
 و با جملد پستانکه شیخ فرموده در موافق کثره و غلیظت این شربت بسیار نافع است و فخر اول که  
 الحمال مندا و است موافق اکثر مزجه و اکثر الحوال و امراض سوداویه جزیه رسید است  
 و فخر شیخ در امر جلد حاره مناسبه صفتان افیه و آنست که **مشغال بنفایج تریا از هر یک**  
**مشغال کاو زبان** پانزده مشغال ماشاد و فاکا فستوس از هر یک چهار مشغال پر سیا و شان  
 پنج مشغال شرب باد بجزیره نیم بار دو ج فرخ خشک زربناده و پنج عرق لیمو سرخ و سفید ساز  
 هندی سبب اقطیب فاکا از هر یک سه مشغال نیم نیم کثوت نیم کایینی اصل السوس پنج کایینی  
 از هر یک ده مشغال کافند شکری صبا و بجزیره اجزا را در سرکه شند خیسانند با لکن نیز از  
 بچوشانند تا بنصف برسد و صاف کنند و بچشند اگر بسیار زرشک باشد فدری که کایینی شود  
 فنداضافه نمایند و بقرام او رند و این سکینین نیز بدون ماء الجین میتوان استعمال  
 نموده بخوبی که فخر اول مذکور شد **صفت حب افیه و آنست موافق فخر که صاحب عارف**  
**سفیر ذکر کرده** و فی انواع ترکیب چوبیت افیه و آنست که مشغال با راج فیه بنفایج از  
 پنج مشغال اسطوخودوس سه مشغال ریم غار بقرام او رند و مشغال نیم نمک هندی یک شفا  
 و نیم اجزا را کو بیده و حب کنند فدر شربت نام و مشغال با آب کرم بنوشند چون بنفایج



مشهور است چوب چینی در معالجه امراض قلب و دماغ خصوصاً سوداوی آن بسیار نافع  
 و از تجربیات متکرر راسته که منافع و طریقی استعمال آن در این مقام مناسبست پس بدین  
 چوب چینی تا چند پستی پستی ز این معروف بود و در کتب طبیه ذکر آن نشده بود و در اول  
 طلوع بهر آب قلابی زوان سلاطین صفویه اطام الله ضلال لعل له الی یوم القیمه  
 مردم را بر آن اطلاع حاصل شده اشاعه یافته اند و دیگر سبب اطلاع نگار و نوایان فی  
 بسیار منافع آن پی برده اند از غرائب اینکه برخی که معرفت به افشک این دوا در  
 از آن بعد بلیت مقارن پیدا شدند این دوا در میان مردم شایع شده هر جا چوب  
 چینی چنانچه قیاس و تجربیه شده است مایه بجز ارتقاست و در پوست و رطوبت آن  
 خلاف بسیار است و قول بانیکه باجی است و بجا و بر تباب بجزی که الحال شریکان متعالی  
 کسب رطوبت میکند و رطوبت فنیکی نیز در جوهرانت نزد فقیران قوی از سایر اقوال است  
**و اما منافع آن معطوی حرارت غریزی و معطوی قلب و دماغ و کبد و مکه و معطوی**  
**باه و پاک کننده روح و خون از کفایات و سیرج القصور و رطوبت بدن و و از آنکه**  
**در روح نرمند و غیبیه و سودا و به خصوصاً اشک بچند بلیت و در دفع کلر بجز**  
**در وجع اولام صلبه و امراض سودا و به مثلب ربیع و بوا و اوجاع مفاصل و**  
**نار القلب و آواز الحینه و بطوق و برص سیاه و ملاحظاتی نافع و در دفع سودا و زنی و در**  
**کردن بدن به ظاهر جلد و دفع سمیسا خلاطه و مواد بدنی و قطع عادت افجون و خروازا**  
**امراض و اوجاع مزمنه جربست و در مجموع آنچه مذکور شد بعد از آنکه از سایر**

لغت استعمال آن

ان استعمال آن نجات حاصل شد و بجز آب کبیره رسیده و از آن است که می گویند پرورتن  
 آن از آب دیوان است و معطوی این معنی است و مشهور یکم آن را زوایا طمات می گویند  
 و بالجمله روای مفردی بن عموم النفع الان مشاهده نشده و ظاهراً از احوال نمی باشد که  
 یک قبی از اقسام استعمال در آن نافع نباشد و اینکه در بعضی از مرجه با و بعضی از  
 از ضروری مشاهده شده باشد هستند بعد مراعات اینج شاسبت مزاج خواهد بود  
 و بجز این این است که متصف باوصاف عشر باشد اول اینکه ابلق باشد یعنی نرم بقیه  
 از این وصف بخوش قماش میگویند **دوم** سرخ نیم رنگ باشد هر چند سفیدی بکن  
 نهایت سفیدی دلیل حاکی و یکی نفع است **سیم** آنکه کم کرد باشد و منبج ظاهر آن سوس  
 باشد و از هر طرف شاخها جانیده باشد چه اگر خلاف این باشد معلوم که در زمین  
 کم رطوبت فتو ما یافته است و باسین غالب شده است یا این است که هنوز بکمال خود رسیده  
 بیرون آورده اند **چهارم** آنکه در بزرگی و کوچکی متوسط باشد و اگر با بسا ر خوب باشد  
 افراط در بزرگی چندان مفهوم نیست **پنجم** آنکه رنگ ظاهر و باطن آن چندان مخالف  
 نباشد زیرا که اگر ظاهر سرخ و باطن سفید است دلیل است بر اینکه رنگ ظاهر بید و  
 صیفی حاصل شده **ششم** آنکه سنگین باشد زیرا که سبک گنده شده و فو قش بر  
 طوف شده است و افراط در سنگینی نیز دلیل بر غلبه اجزای رطوبتیه است **هفتم**  
 آنکه کرمر زده نباشد بجهت آنکه فو قش ضعیف شده است **هشتم** مزه نداشته باشد  
**نهم** آنکه بوئی نداشته باشد **دهم** آنکه از مغز آن و معضلات او را محافظت کرده باشد

مثل آب در بازم باران و کرمی افق و اشاب و زجاج و درت چرمهای که مفسد مزاج ان است مثل  
 کافور و زعفران و جند و مشک و این شرط این شرط است نام را کثرت و اها از او و اول است  
 فصل چهارم است و فایر و فصد تا ایشان و در نشان جا بزینب و تا ایشان بجای مزاج نا  
 نامناسب است و در نشان با مزاج خاد و باره و هیچک موافق نیست و این شهر است  
 که مزاج پیران و اطفال موافق نیست کلیه و اگر در پی دیده باشد مستند بعد مزاج  
 شراط و نهج مناسب است **شرایط استعمال آن اول آنکه تنقیه بدن از اخلاط فاسده**  
**و خصوصاً اخلاطی که سبب مزاج است بکنند تا اینکه این دو داد و اصلاح و دفع تنقیه فوی**  
 باشد و الا این بیج باعتبار لطیف و رفیع شاید که از این مواد فاسده کرده بقیه عظیم شود و  
 این شرط و اکثر از و به خاطر است **و دوم آنکه در ایام استعمال آن آب نیاشامد و بعضی از آب**  
**طبع چوب چینی را بدستور مذکور می شود و بنوشند و بعد از فراغ لایند و در این آب**  
 بخورند و بعضی از آب بعد از فراغ بعضی از بقاع قهقهه و کلاب و عرف کافور و زان و عرف  
 بادبان بحسب مزاج فرموده اند و بعضی دیگر چنین مقرر کرده اند که چوب چینی جویند  
 و هر روز را صیقل داده و در سایه بنشان کنند و در کبیه کاغذی کنند و بر او بپوشند  
 که از گلان دو و مشد و زاول و در قیوم و هکذا تا آخر بار و دیگر همان ترتیب میباشند  
 و بعضی آب بنوشند و بجان چرمی پان از این دو طریق ضروریست چنانچه در این  
 خصوصاً بر روی غذا مفسد میباشد و همان ترتیب و عدد ایام خوردن چینی را بزرگ  
 بعد از میزان کار نیست بیا و مشکل و خالی از منفعت مفسد به جز آنست که چوب چینی را

چوب

هر چه سیاه و سفید شده باشد صیقل کنند و بعد از فراغ آنها را بچند روز در نجسته کرده هر روز  
 یک نخش از آنها را با بادری آب که کفایت میزند بدستور دیگر در اصل چینی مذکور می شود  
 بچوشانند و بعضی آب بنوشند و اگر به نجش کنند و از آن آب نماند روز بخورد و هر است **سیم آنکه**  
 در ایام استعمال آن با کفشد بعد از فراغ تمام روز در بخورد بدنیاس کنند و اگر بعضی روز شربت  
 یا در وقت خوردن توقف برون آیند و اگر کبابه ملاصق بدن را بعضی روزها باید تبدل کرد  
 بای چینی رنگند و بختکانند و بنده بکنند **چهارم آنکه از جماع کردن در ایام شربت و نماند و**  
**بعد از آن اجتناب کنند ششم آنکه از حرکات عینیه و خلد شایسته بدینه بفرغوان که باشد بخورند**  
**باشند ششم آنکه از نامده لواحق نفسانیه مثل هم و غم و غضب با بجلد این سبب نام نغز کرده**  
 بر حد زبود و اوقات را بعش و عشرت و سرور و صیقل صدق و طرفا و بچسب لاذ  
 و فرج و اشغاش نفس و طبع کرد و بکنار رند بلکه با کمان سنوح الام نفسانیه ترک خوردن این  
 دو اولی و مندرج بر پیش از نفع است هر چند در این زمان و او ان نوع فرین غلط است  
**پنجاهم مضمون بلاغت مشهور این بیت است شعر که کسیر الیله فی آتاینا عجب**  
**بلا التلامله فیها عجب العجب لهذا فقولی من در این شرط بیجا است نهایت اگر عالم حکیم**  
 این در باجی بنیام و باجی چون رفته بقدر دیگر کون شود **هک ذره از این هست**  
**افزون شود هه هان تا جگر نوشی زغم خون بکلی که خوردن غم نیز جگر خون شود**  
 عده و مکاره دنیا و چندان بار خاطر فساد و هفتم آنکه با استعمال آن ترک خوردن نک  
 کنند چینی عمارت که بابت ظهور و انشا و این نیز چینی عظیم در آن یلا و در این نیز در آن

بی او زدا افتاد و مردم بجز ارشده و لغت با اصول بنا تا کسی نمودند و چون این بی علم  
در آنچه که سبب نفع باشد نداشت مردم بیشتر بدان رغبت می کردند لکن آثار و میان اینها  
صاحبان اراضی زمزمه مخصوصا سوزا و تپه و روح کهنه بود و از خویش زبان بیخ کاپی یافتند  
و چون این حال مشاهده شد از آن زمین بدیگر مواضع برود و همین آثار را یافتند چون  
در آن عرض خود دان بی نمک هر جا که می بردند بی نمک میدادند تا آنکه بنوازی بخاروب  
و لایق افکار شربت طبع آن با این نفع که الحال طعام را ناست معمول شد و چون معلوم  
مصلیبا اعضا و تحریف و طویانست و این یعنی منافی افشا این بیخ است فیاس نیز مشغله  
و کست نهایت چون خوردن اغذیه با نمک عاری و معلوف طبع شده است و اول معلوم  
مالوف رفته مضرت است و غیر از این زمزمه و روح عقیقه مخصوصا هرگاه بطریق تهور  
شود و تعلیل کنند و در مواضع و اراضی زمزمه و فرج مخصوصا هرگاه بطریق تهور  
شود و ترک نمایند **هشتم** آنکه ترك از لیبیتان کنند سوازی دروغ و در اوج حرارت و تبایل  
دروغ ضرر و راست **نهم** از میوه ها و سبزیها تازه نیز اجتناب کنند **دهم** آنکه در شربها  
نخوردند مگر صاحبان از جمله حاره که استعمال در شربهای ملائم چاشنی دارا بجا است بلکه  
سبب تعدیلی شود و خصوصاً هرگاه بطریق تهور و خوردن در اراضی زمزمه و در شربها  
کهنه نباشد نهایت هرگاه چند آن حرارت در مزاج نباشد البته ترك نمایند و خوردن شیرینی  
ملائم حال شاد و بیابان دواست مگر در از جید حاره که مناسب نیست و در افرات شیرینی در غیر  
از جمله حاره هم جایز نیست **یازدهم** آنکه بدن را از رسیدن هوای سرد نگاهدارند و خصوصاً

نوی

تفریق به مانند باشد بعد از آن نهایت احتیاط باید کرد زیرا که بدن بواسطه استعمال این  
در نهایت لطافت بهم رساند بعد از عرف مسامات منفع شده بود و در هوای سرد زمزمه  
تخلیل و تلبین که مطلوبی است حاصل می شود با وجود آنکه در و در صدین و بدن شیبان  
سبب خلایق می شود و فیاس این یعنی زبان یعنی باید کرد که در جسم صلبی بلکه خواهد زد و کشته  
شود و یا آنکه گویند و شود مگر زبانی که می کنند و بلا فصل با یکدیگر اندازند تا بل اذایه می  
میشود هرگاه در معادن و باجها این ترکند و بدن انسان چه خواهد کرد **دوازدهم** که  
احتیاط نماید از اموری که محدث مرض شود که **معامله با حیوانات منافی خوردن چینی باشد** و از آن  
مقدم داشت و ترك خوردن چوب چینی باید کرد که در خواص طبعی خود و در برخی که کشته  
ضایع نشود اما بطریق استعمال آن چندان هم مگر در بخوبی رسیده و در هیچ است که با تفریق و دیگر  
بطریق قهوه اما آنچه با اثری است که در از جمله قوی و اراضی زمزمه و مواد غلیظه و کهنه و در  
در تبه مستعمل است از طریقه زار و شدت کرنا و سردی هوا هیچ یک مناسبت نیست و  
فصلی بصاحبان از جمله حاره نیز مقررات و آنچه بطریق تهور است با کثر از جمله مناسبت  
و موافق و بهیچ مزاجی هرگاه مراعات شراب بهیچان از مقدار چینی و مقدار آب و بهیچ مزاجی  
مزاج و علت البته مغزینیت و بهیچان از جمله نافع است و در تعدیل و اصلاح از جمله نظیر نادر است  
**استعمال آن با تفریق بیابان است که بعد از شقیه مناسبت است** مرض هر دو و از شش و شغال  
تا هفت مثلاً از آب سرد با یک تخمبیا بعد از دم و ورق کتند در چین و در آن کردن  
آنچه مانند رود شده باشد جدا کنند و بعد از آن ورق را کتیند و شب در یک پاندرعق

کا و زبان و کلاب و سبب مشک و شاهز و سبب مزاج چینی مانند و روز دیگر با یکدیگر و نیم ازین  
 شاه و در یک سنک یا سفال یا مسنانه قلع که سرچش آن نیز یکی از مذکوران است و قلع  
 از اینچیز گرفته با قریباً و ملائم چو شاند تا به نصف رسد و معلوم کرده این که آب نصف  
 رسیده بدین خواست که سوزانی در وسط سرچش در یک کرده نصف آب مفرطاً بچوب  
 در در یک کند و چوب با در یکی را اندازه گرفته موضع اندازه را در میان پیچید نصف دیگر  
 از این برزند و سوزانند و دکتند و بعد از چو شاندین بقدر یک که بوقت اطفال برسد  
 سوزانند و اگر کوره معلوم کنند که آب بموضع اندازه رسیده یا نه و چون آب نصف رسد  
 دیگر از این بردارند و بکشایند و در پیش بر وی کرپی نشسته اطراف خود را با این پیچید  
 دیگر در زیر کفایت بردارند تا بخار بنهایی بدن برسد و سر و صورت و دهان باید بپزد  
 بخار باشد و اگر ملت در عضو خاصی حاصل باشد همان عضو را بردوی یک بردارند  
 تا بخار در یک بدان عضو برسد و از آن آید همان وقت دو پیاله بهمان کرپی بنوشند  
 پس خود را با بخار پیچیده اثرات نماید تا عرف خشک کرد و اگر بپزد و مزاج ناب تریق  
 هر روز نداشتند باشد بقدر طاقت بهما از این خفایب اگر امراض در عضو خاصی باشد همان  
 عضو را هر روز بخاران بدانند و تریق تمام بدن ظاهر از چند روزی بگذرد بعد از آن  
 پس آب چینی را صاف نموده ضبط نمایند و ثقل از هر چند سیاه و مضی نشده باشد  
 سایه خشک کرده و بنوی که مذکور شد بعد از فراغ بوضو آب میل نمایند و آب صاف  
 در هر صبح و عصر ناسه فحان آب چینی با و مشقال نباتات گرم کرده بنوشند و ناسه نباتات

بهر

آب میل نمایند و قدری زرد و زردی زار و طعام داخل کنند تا هر یک آب در ظرف نباتات  
 صرف شود و اگر آب علم صرف نشود تا تمام بسوزانند که از نصف کریمانند تا بخاری که  
 یک نلت بنماند و اگر باز زیاده باشد از این یکی که کند و چو شاند تا نالت شود و در فراغ  
 در هفت مشقال چینی که از یک آب چای زیت چینی هفت مشقال ربیم کوب کرده بلکه کند  
 از هفت مشقال نیز ظاهر است و بدتکه در بعضی از امراض او به مناسبان علت یا چینی میتوان  
 ضم کرد چنانچه در امراض جلد و در امراض و طبعه مثل فایج و بعضی مفاصلها و در چینی از این بناد  
 از هر یک دو مشقال عسله را که با همین برقی مغز است تا چهار مشقال در هر از این معلوم  
 تا برقی یک مشقال هر یک را مثل چینی بریزه کرده داخل کنند و در این طریق آنچه مذکور شد  
 از شراب چینی را باید بعد از خوردن و آید در این طریق ترک ترشی و نمک لازم است و بخور  
 خورج اینها بنوی که مذکور شد در خوردن بطریق موه است اما طریقی است **ان آب**  
 موه چنانست که از دو مشقال تا شش مشقال و سبب مزاج با یکدیگر و بنیاد در  
 بوزن شاه آب چو شاند و چون بنصف رسد صاف کند و ضبط نمایند و طرف  
 صبح و عصر در فحان از آن گرم کرده با نباتات سفید از یک مشقال ناسه مشقال بنوشند و ما  
 بعضی از بعضی آب بنوشند و ضابطه دو بعین مقدار چینی است که کار مزاج و بعضی  
 از شش مشقال که کتبتند و از مزاج و همچنین رطبت مزاج چینی را شش مشقال کتبتند  
 در هر یک از اینها بعد از یک کفایت کفایت یکجده بدون عسل آب چینی از خوردن و  
 در ششکی هر دو مغز است پس ضابطه بعین آب کفایت کفایت است و بعین مقدار چینی

زاج و حال بعضی که هر دو مزاج است باید چینی را که کند و هم چینی از بسیار چینی خوردن  
 نیز نماید و در به حاره اجتناب نماید و بعضی از اینها میگویند چنانچه مذکور شد بخورد  
 و صاحب مزاج باد و در طب چینی را بیشتر چینی کنند و با او که در این مزاج گاه باشد که بعضی  
 او در به مناسب علت مشد زنیام و در چینی و عود و قناری و عشبیه چنانچه در طب  
 مذکور شد و در این طریقه نیز توان هم کرد چنانچه در بعضی از مریضه حاره نیز بخورد  
 خیسپا پند چینی و عرق سیلو فرو بید و غیره که کرده اند بلکه دیدیم که بعضی که کم  
 او را طون صبح با طباطبایر میآوردند و بکمان تغییر و در این طریقه صم و با هیچ چیز خوب نیست  
 و چینی حبت بهمین طریقه که مذکور شد منافع بسیار دارد و هر گاه با چینی دیگر قسم  
 از کیفیت و مزاج خود بیرون می رود و آنرا در بر او مرتب نیش و پلوی و از اینها  
 و مواد غلیظه که استعمال آن با هر وقت است هر گاه از طبیعت آن با فالت شش چینی  
 منفرد شود و قسم آن چیز دیگر چنانچه مذکور شده مناسبست و غذای شاد و این در او  
 نیز بسیار مزجیه مختلفاست چنانچه در ضمن ترا بط اشعاری شد و بر هر از اینها  
 نیز مذکور شد و آنچه باید خورد اینهاست طرف چاشنا که مطبوخ میخورد و کتاب با چلو  
 و صورتها با چلو و ترپلو و اگر رعیت بنیان باشد یا از مطبوخ و عرق مستخرجی سنگ  
 باشد نان و بریای بالنگ و بریای پوست چینه و پالوده که بیشتر به کار رده باشند  
 نیشتر است مذکور که با این چینی باشد نیشتر است مذکور بدین پالوده و صاحب مزاج چنانچه  
 مذکور شد و از ترشهای خوش چاشنی مثل ربنا و این و بریای لولو و امثال اینها

میتواند

میتواند خورد و هر گاه استعمال چینی مریضه باشد و غذای طرف شام و ترپلو و نیش با چلو  
 کتاب با چلو و در هوای گرم آب چینی را در ظرف سی که بر روی شمع بگذارند از مرتبه که بپزند  
 آید و میل نمایند تا بدانکه خوردن چینی در هر یک از دو طریقی نسبت با مزاج و از جمله  
**مختلف می باشد و آنچه در این امر شده** معارف شده چهل روز است و کمتر و بیشتر هم با این است  
 اگر کمتر از چهل روز صحت حاصل شود کافی است و اگر در چهل روز از نفع ظاهر نشود و صحت  
 کامل حاصل نشده باشد بیشتر بخورد و با جمله نظر به خواص مزاج باید کرد و آنرا در مواد  
 خوردن را باید قرار داد و در ریشها از امراض بیکد فته و در دهنه باید کفها خورد و چینی  
 احوال هست بیکد فته و در دهنه طبع چینی بعد از یک نینان که بخورد بهت مشغولان را بخورد  
 باشد باید داد خدا اینها مدت استعمال آن میتوان کرد **هضمه عبارت از حرکت مواد است**  
**به نشت بعضی بطریق چینی** و بعضی بطریق اسهال نشده بعنف و سببش فاسد شدن غذا  
 در معده و باعث اسهال و غذا مواد فاسده که در بدن است نیز حرکت مینماید و میل بد  
 میکند و لهذا نشده و عنف میباشد علاوه بر این واسهال با هم و دل بهم زدن و نشستن است  
 و گاه باشد که در معده و فلز و اضغراب نیز باشد و گاه نایس که دست و پا سرد شود و بزود  
 لاغری در صورتها هم رسد و بنی کبیده شود و ششها فرو رود و هبنا باشد که چینی  
 برسد و بنی سنا فط شود **علتش از است کباب که هر چه که از خوردن آن در همان و کلا**  
 بوز در مکره میباشد مدتی جمع آن مواد فاسده ای و اسهال دروغ شود و بعد از آن بقدر  
 سه چهار ساعت خاکشیر و کلاب سر بیاشامد و غذا نخورد تا خوب نظر جمع شود که معده

پاک شده است و بعد از آن شربت را منقح با شربت به پارت به پارت آن ترش پاکلاب  
 بیاشامد و اگر اینها نباشد نار فانی پاکلاب پاره کشیده با طباشیر بنوشند یا آب بر و آب پیچ  
 آب نار ترش با طباشیر با پی طباشیر بنوشند و اگر بچه غشی در سر یا طوفان و سقوط مینویسد  
 باید مغز بطوس یا زوایق قاروفی هر یک که باشد بقدر دو دانگ پاکلاب بدهند و این  
 هماد را استعمال نمایند عصا و لجه تا آتش آفایا سماق کفنا و کلار منی سنده سفید  
 پوست نار و دعدس را در جویا زاکو بنده با آب بویک موج با آب به وسیله بروی  
 معده هماد نمایند **طریق ساختن شربت تا منع از است که آب تا شربت و ترش**  
 بکرند از هر یک ششغال و آب فستق تازه ششغال با قدری فندک چایینی او را با دشتو  
 بقوام آورند و طریقی **ساختن شربت بران است که آب ترش را در سرین زاهلا و بی کشر**  
 با فند سفید و صفت بجمع بقوام آورند و آب بروریتا نار و آب سیب و هر یک از اینها  
 است که آب هر یک از آنها را بچوشانند تا برنج برسد و ناکند شربتی داخل کنند و غذا  
 بعد از غرض نشستن فی و اسهال کبابی یا چلو با پی چلو بخورند و اگر غشی در کمر شدن و  
 و پار سلا بر امراض صعبه که مذکور شد بهم رسد مرغ بچه زاکبیا کرده با نان بخورند  
 در معده که از عرف غلام در دل میگویند عمل آن پانته اشو انهای پینه است  
 تا ناف و سبب آن اگر بچین صغرا معده باشد علامت خشکی و بلخی و هاضم و تشنگی و <sup>عبت</sup>  
 و پی و صغرا و زرد پی و شربتی و بلخی آنچه یعنی نم پی شود و پی استهای و سلا بر علامت  
 غلبه صغرا چنانچه در صناع صغرا و پی مذکور شد علامتش **علاجش که در دل بهم زدن کبی**  
 کرد

کردن شد بد باشد ابداعات برقی نماید که مواد صغرا و تبه با این طریقی رفع شده با این نحو که  
 سکینین ساده باب کرم و نمک بیاشامد و انگشت را بر مرغ بزندان یا کما مل شده مواد رفع شود  
 بعد از پاک شدن معده و سکون و حج اگر باشد شربت انار با لیمو و ناخوره یا رباس با آب پیچی از  
 اینها را با عرق بید پاکابی یا نیلو فر و اگر اینها نباشد بندهای یا بذر فطونا میل نمایند و اگر نش  
 و ریوب مذکوره نباشد سکینین و بذر فطونا با عرقهای مذکوره و اگر نباشد با آب و اگر باشد  
 با بجز و برف سر کرده بیاشامد و اگر اینها هیچ یک نباشد آب زرشک با آب بخوره یا آب <sup>سینه</sup> جو را با  
 بسیار یکی بر کرده بیاشامد و اگر هیچ یک نباشد بذر فطونا با عرقهای مذکوره یا آب بخورند و  
 غذا اش بخوره یا ترش یا زرشک یا سماق و اگر نباشد قاروفی با دونه یا سرکه و چند روز بپزند  
 نج و در غذا بخورند تا راج با صلاح بیاید و اگر فی مجامده باشد سکینین بذر فطونا و عرق بید  
 یا کابی سر کرده بنوشند و اگر این وجع ساکن نشود ملین را با آب پیچی یا بدهند و پس از آن  
 بسیار شد بد نباشد خوردن چهار شغال را بقیل صغرا یا آب کرم رفع ماده می کنند و اگر  
 بسیار شد بد باشد و شغال فر منقشند زاکو بنده حبت نمایند و فرورند و ناک آب کرم  
 از عقیبا و بنوشند که رفع ماده می کند و اگر فر منقشند یافت نشود عمر هندی یا زده شفا  
 کل بفته کل مرغ پوست هلیله زرد سنا و یکی از هر یک دو شغال لیمو یا آب پیچینه  
 چوشا بپزند و صاف نموده و تخمین و شربخشند انهر یک هفت شغال بنوشند و بعد از بلخ از غل  
 و سکون و حج غذا بپنجی که مذکور شد میل نمایند **و اگر سلب وجع معده حصول بدهند و معده**  
**باشد علامتش رطوبت در دهان و پی الیهایی و ارفع ترش و عدم علامت مذکوره و در**

وقتی باغی و سیدی رنگ و در وصف حاتمیه **علاج آن خوردن کلفتند کلرک رخ افشای است**  
 و بعد چهار مثقال طرف صبیح سبزینه عنصلی بعد هفت مثقال با کلفتند مصطکی بعد نیم مثقال  
 و بعد از سه روز و مثقال ابارج فیرا حب کرده فروزند و از عقیقان آنک آب گرم بنوشند  
 و اگر محتاج بکرا باشد مکرراً با ابارج فیرا آب گرم بنوشند تا ماده قلع شود و اگر با  
 فیرا نباشد این سفوف بعد سه مثقال باب گرم بنوشند ترند و مثقال مصطکی زنجبیل  
 از هر یک یک مثقال نبات چهار مثقال و اگر اجزای آن سفوف یافت شود و مثقال تربل  
 کوبیده حبت عوزه فروزند و آنک آب گرم از عقیقان بنوشند یا تربل با کلفتند مخلوط  
 عوزه بخورند و اگر کلفتند یافت نشود فیهوه زنجبیل بخورند و اگر بان دفع نشود بعد از آن  
 ابارج فیرا حب کرده فروزند و از عقیقان آنک آب گرم بنوشند و اگر محتاج بکرا باشد  
 مکرراً با ابارج فیرا آب گرم بنوشند و زنجبیل و اگر ابارج فیرا نباشد تربل را بهنج کوه  
 بخورند و اگر هر یک یافت نشود تخم شیت و تخم زرباجوشا بنیده و صاف نموده نیم گرم با یک  
 پستانداری کنند تا بلغم بی دفع شود و بعد از سه مهل باقی چند روز غذا و مت بخورند  
 کلفتند با مصطکی با عیون نوشند و دریا امله و مصطکی و یا مصطکی نهائی بکنند و غذا نخورد  
 آب و ترپلو و در هر روز سه مهل نان و ترپاچی با نانک با بر تری پوشیده با شربت فیرا  
**و اگر سبب وجع معده نفخ نباشد علامتش حرکت و باح است و معده واروغ و نفخ شکم است**  
 وجع از جلی عجمی علاج نهائی است که در وجع معده بلغمی مذکور شد و چون کوی که  
**که صفای آن است** زهره که مانی و سر که خیشا بنیده پیچاه مثقال فلفل سیاه پانزده مثقال سداب

بجلی

زنجبیل از هر یک بیست مثقال بوزه ارضی پنج مثقال ادویه کوبیده با سه وزن ادویه عجمی  
 بقوام آورده بر ششند قدر شربت دو مثقال و خاییدن کند و زهره و ابانرا فروزند  
 بسیار باغ است و این نوع ضعف معده **و اگر سبب ضعف قوتها می معده یکی از اسباب**  
 وجع مذکور باشد علامت و علاج هر یک مذکور شد و اگر بدون اسباب مذکور ضعف در  
 قوتها می معده باشد علامتش خوردن امله پرورده و هیلید پرورده است با مصطکی با نبات  
 بحسب مزاج و اگر با حرارت مزاج باشد آنچه در نوع اول وجع معده مذکور شد و شربت بهوش شربت  
 در شربت فرا که در شربت لیمو با طباشیر با بی لیمو شربت **فرا که با است** انار ترش و شربت زایه  
 ترش و شربت و اب سبب ترش و شربین و اب بارود ترش و شربین از هر یک یک گرم و اب زرد شک  
 نصف یکی از اینها با نالت مجموع شکر صاف با فند بقوام آورند **و طرف سلفین بلبل است**  
 اب به ترش و شربین سبب جزو اب لیمو یک جزو یافتند بعد ری که چاشنی شود بقوام آورند  
 و اگر با بروت مزاج باشد آنچه در وجع بلغمی معده مذکور شد **و عیون نوشند در وجع**  
**عوزه که صفای آن است عود نمازی ده** مثقال سنبل الطیب فافله یکبار و زعفران پود  
 ترنج فر نفل باد و بخوبی مصطکی از هر یک سه مثقال اب سیب ترش کلایا زهره یک پیچاه  
 مثقال اب لیمو و عیون مثقال نبات یافتند سفید بکشد پیچاه مثقال ادویه کوبیده و  
 بیخته نبات را با الجها و کلاب بقوام آورده بر ششند و قدر شربت نادر و مثقال سید  
 نماید جوارش **عود و نخته دیگر** سه مهل امله عود نمازی پنج مثقال پوست و نخبه مثقال  
 مصطکی یک مثقال نبات نود مثقال اجزای کوبیده با نبات بقوام آورند و بر ششند

قدر شربت تا چهار مثقال و خوبین الطوفیل صیغره مغاومت بان در انواع و جمع معده  
 وضعفان نافع و حریت و تقید در ضعف معده که با برودت و رطوبت معده و  
 مزاج باشد علامتش همان است که در وجع معده بطنی مذکور شد و خوبین شربت  
 نافع و حریت و خیر بسیار از این نوع ضعف معده و این نوع علاج کرده ام **مصنف**  
**شربت فسنجین** این است فسنجین پنجاه مثقال بنبون کلر خ سلیخه ساروناز  
 هر یک ده مثقال سنبل الطیب مصطکی از هر یک هفت مثقال اجزا از اینها از مصطکی فسنجین  
 و صافی کنند و با سیصد مثقال فند سفید بقوام آورند و بعد از آن مصطکی را صلا کرده  
 بدون مزوج کنند و هر روز پنج مثقال تا هفت مثقال از آن با کلاب بنوشند و اگر کم مثقال  
 سفره ل با کلاب بنوشند تا رطوبت بنوشند نافع است و نادره و از ده روز میل نمایند و غذا  
 طرف چاشنی خوب با کباب و طرف شام و بلو بداند که **سوفور سطوانه و بده کبر القلم**  
 و بجهت معده و فساد آن و سوء الخضم صبی نافع است و مقوی قلب و دماغ و مفرج و با بجماله  
 مدقوئیت معده و دماغ و قلب بی نظیر است و ندر شربت از این مثقال تا یک مثقال و نیم بجهت  
 خضم غذا بعد از طعام باید خورد **صفت سوفور سطوانه و بده کبر القلم**  
**مصطکی** پوست هیلله کاپلی آشته فرخچیک نارمشک زهره کرمانی دارچینی فلفل داد  
 الفلفل رنجیل فرنگل نار دین جوز بوانا فلها زهره یک دو مثقال مشک بجزر کافور ز  
 هر یک یک مثقال نبات شش برابر مجموع اجزا از نرم گوینده با هم مخلوط نمایند و با رطوبت  
 کرده این زمان یافت می شود و از اجزای آن سوفور است و چون الحال مفعول است

بدون آن استعمال میشود **فوج که عباد و اسناز در و شد بد و دهها که سببان احتیاج**  
 بیخ و برآز است در و دهها و محال آن وجع مابین نافه تا پشت زنها و بطرف راسته و  
 نیز میل مینماید بجهت آنکه وضع رودهها با این خواست **سببان اگر با هم غلیظ است که در و دهها**  
 مخلوط با تفال شده و باعث خیر آنها کرده و با ریختن غلیظ کرد و در و دهها می خورد  
 یا قلی است خشک و غلیظ شده و در و دهها می خورد و مانده است **علاج آن است که بنفشه از**  
**عین التلب** با بون نه از آن با نه بنفشه از هر یک دو مثقال سپستان ده دانه رنجیل ده  
 مثقال روغن بادام تلخ دو مثقال بنوشند و اگر میوه کوی یافت شود و بل از صغیر رو  
 مثقال خور برد و شبانی از نمک و شکر و بوره ارضی استخوان نمایند با شبانی از صابون  
 و شکر و نمک و شحم منطل با کل بنفشه و شکر و نمک با بون از این شحم منطل هر یک باشد  
 و اگر هیچک نباشد نمک زردی که طبیعت کسوده شد و وجع ساکن شد برهما و آنرا خنجر است  
 که صفات این است عین التلب را از آن بنفشه با بون نیم کوز شای یکی کابل الملک نیم  
 شنبلیله اصل السوس کا و زبان از هر یک دو مثقال سپستان بیست دانه رنجیلین قلو  
 از هر یک ده مثقال بنفشه نیم کاشده ده مثقال سیوس کندم ده مثقال سپستان آید  
 چند ده مثقال ریزند چینی یک مثقال و اگر نباشد بون ارضی نیم مثقال نمک طعام یک  
 مثقال روغن بادام تلخ و اگر نباشد با بون نیم مثقال اول نمک و با یک مثقال روغن بادام  
 برزند و بعد از آن سبب و اجزا از آنها و بخت کرده و در چهار دفعه برزند و اگر تمام اجزا این  
 حفته یافت نشود هر چه یافت شود کافیت و غذاها تا طبیعت کسوده شود و شود البته



نخوردند بعد از آن خود ای با دار چینی و زهره و زعفران میل نمایند و در آب جیلا سرد البته  
اعتدال نمایند و اگر قبیده وجع بعد از خفته باشد و در دیگر باز منفع را و روز بعد از آن  
نمایند تا ماده بلغمه رفع شود و اگر سید خویج فرازا سیاب مذکور نماید از مقوله و  
و سایر انواعی که مذکور شد رجوع بطلب ما ذی است **زهر که انرا در عرف نام پچتر گویند**  
**حرکتیست از زوده که متصل به قدامت است از معایب مستقیم گویند از برای دفع براد و پانی**  
**حرکت دفع عین شود مگر رطوبتی از مقوله ای بی کالی مخلوط چون و کالی چون سبیلان گاه**  
**نابند که رطوبت کرده باشد که این روده بی رنجتد باشد و سبیلان حالت همیشه باشد**  
**علامت خروج این رطوبت است یا پچتر و در زشتن بگر گاه زهر شک علامت خروج**  
**قصاب رجه خلیج و نایدنک و دروغ با دام است با سفوف این ماسویه اگر این شود**  
**بگشال و اگر بافت شود بدان آن وصف سفوف این ماسویه این است هم خلیج**  
**هم خلیجی مفسر از هر یک پنج مثقال نشاسته بوداده سه مثقال صمغ عربی کل از پی**  
**از هر یک دو مثقال اجزا را کوبیده و بچند مزوج کنند و این سفوف در هر یک از آن**  
**زهر که مذکور میشود و نافع است و در زهره سهل بااد و زهره مذکور میشود بلهنگ**  
**که در زشتین شدت پچتر بسیار نافع است و غذا شورایی بر عیاضه با دام و خوف**  
**شما چلو با و دره هم مرغ اگر این علاج رفع شد زها و الامین التعلیب و در پخت خلیج**  
**از هر یک دو مثقال سپستان ده دانگ و شایانیده صاف نهوده با ده مثقال فلوس**  
**و در مثقال دو غن با دام بنوشند و اگر حجاج تیکار شود با این خوب در میان سبیلان**

از کالی و زهره و زعفران  
و در آب جیلا سرد البته  
اعتدال نمایند و اگر قبیده  
وجع بعد از خفته باشد و در  
دیگر باز منفع را و روز بعد  
از آن نمایند تا ماده بلغمه  
رفع شود و اگر سید خویج  
فرازا سیاب مذکور نماید از  
مقوله و سایر انواعی که  
مذکور شد رجوع بطلب ما ذی  
است زهر که انرا در عرف نام  
پچتر گویند حرکتیست از  
زوده که متصل به قدامت  
است از معایب مستقیم  
گویند از برای دفع براد و  
پانی حرکت دفع عین شود  
مگر رطوبتی از مقوله ای بی  
کالی مخلوط چون و کالی  
چون سبیلان گاه نابند که  
رطوبت کرده باشد که این  
روده بی رنجتد باشد و  
سبیلان حالت همیشه باشد  
علامت خروج این رطوبت  
است یا پچتر و در زشتن  
بگر گاه زهر شک علامت  
خروج قصاب رجه خلیج و  
نایدنک و دروغ با دام  
است با سفوف این ماسویه  
اگر این شود بگشال و اگر  
بافت شود بدان آن وصف  
سفوف این ماسویه این است  
هم خلیج هم خلیجی مفسر  
از هر یک پنج مثقال  
نشاسته بوداده سه  
مثقال صمغ عربی کل از پی  
از هر یک دو مثقال اجزا  
را کوبیده و بچند مزوج  
کنند و این سفوف در هر  
یک از آن زهره که مذکور  
میشود و نافع است و در  
زهره سهل بااد و زهره  
مذکور میشود بلهنگ که  
در زشتین شدت پچتر  
بسیار نافع است و غذا  
شورایی بر عیاضه با دام  
و خوف شما چلو با و دره  
هم مرغ اگر این علاج  
رفع شد زها و الامین  
التعلیب و در پخت خلیج  
از هر یک دو مثقال  
سپستان ده دانگ و شایانیده  
صاف نهوده با ده مثقال  
فلوس و در مثقال دو غن  
با دام بنوشند و اگر  
حجاج تیکار شود با این  
خوب در میان سبیلان

بنوشند

بنوشند تا دفع شود و اگر سبیلان **زهره صفر باشد** این روده علامت خروج سفوف است یا پچتر و شون  
مقد و زشتی و بلغمه و سایر علامت غلبه صفر اینها خرد و صمغ مذکور شد علامت و مثقال  
بذر فطون و آب شغال با مرهمک با بال غلاب و بشه خطی اگر بافت شود با عرق بید بنوشند و اگر با این  
رفع شود و سهیلی کرد و نوع اول مذکور شد **بناشاند و مثقال کل با عرق بنوشند و بعد ستور نوع**  
**اول تکرار سهیلی با العیاج نمایند و غذا در این نوع اش شورایی با شتر جو میل نمایند و بعد از تکرار**  
**از سهیلی اگر باز زهره باقی باشد و صفر با خون با پیون رفعی شده باشد سفوف القین با شتر جو**  
**و شتر جو کثیر میل نمایند و اگر پچتر بسیار شد بد باشد و با خون باشد سفوف القین با بارون با دام**  
**چوب کرده با غلاب ببلان و عرق بید بنوشند و بعد از کم شدن خون و پچتر شهای مذکور بنوشند و**  
**سفت سفوف القین یک تم و بخان بودا دهم مرز بوداده بذر فطون بوداده نشاسته صمغ عربی**  
**کل از پی اجزا را ساسوی و سایر خنجرها را کوبیده با هم مزوج نموده از یک مثقال تا دو مثقال بدستور**  
**مذکور میل نمایند و بعد از برطرف شدن خون و غنایب خفیف پچتر اگر باز ترده باقی باشد سفوف**  
**سبیلان با رب بد و اگر خون را غلبه صفر باشد چنانکه مذکور شد باضانه رب زهره**  
**خرد و شتر جو کثیر بوداده میل نمایند و صفت سفوف جیبا از همان است تا در دانه بودا و**  
**ده مثقال بلوط کرد سمان زهره کرمانی در سر که خیسایانیده و خشک کرده هم مزوج و پچتر**  
**کثیر خشک بودا و خونو بفار و کتا از هر یک پنج مثقال عود نیم مثقال اصله شتر کپشال**  
**و نیم هر اجزا را کوبیده و بچند قدر شربت از یک مثقال تا دو مثقال و در سایر انواع دیگر**  
**مذکور شد بعد از چند سهیلی بر این پنج که در این نوع مذکور شد علامت کنند و پچتر بعد از**

از معالجه آنها مذكور می شود و بعد از سه ماه مذكوره در هر چه نافع است **سفوف و بکرک**  
**سفی بقیف اولوی است** بعد از معالجات مذكوره در اسهالات نافع و مجرب است خون را بر طرف  
 و طبیعت را باقی میکند و در اسهال صفراوی نظیر ندارد **صفه ان پز است** **مردارید با سفه چنان**  
**بد سوشه کلنار** و طباشیر خوب کل را برین کل ازین هم کل سندان سینه با رهنک بوداده هم خانق  
 بوداده هم خوفه بوداده هم مور دار دکا دار و سنجید زرشک سفی کثیر خشک بوداده صمغ عربی  
 بوداده جو مفسر بوداده طریب بد ز فطونا بوداده از هر یک سه مثقال که با کل غشال **سکک**  
 انانیا از هر یک دو مثقال انار دانه پنجه مثقال جوج اجزا از اسوای بد ز فطونا و بارهنگ نرم صلا  
 کرده سفوف سازند مگر شربت از هم مثقال تا دو مثقال تا بر به دو مثقال و پیر هم خوفه بوداده  
 دو مثقال سبل نمایند **و اگر سبب ان شش اس قصل با پی در اسهال بود** **و باشد** یعنی سده از انتقال  
 در اسهال خا در شده باشد علامتش سنگینی شکم و زور و بیخوابی و بیرون آمدن افعال یا جبه  
 با پیش پیچ او قات و فرقی واضح ظاهر میان این نوع و سایر انواع این خوبی شود که هسته  
 قلوبس را با سه قان چند دانه فرزند اگر بزوی دفع شد این نوع بیست و اگر دفع نشد یا باند  
 چند دفعه جابت دفع شد این نوع است علاجش عینا لتعلب و ریشیه خطمی لاجو شایسته با فضا  
 بارهنگ و روغن بادام بنوشند و اگر محتاج بمسهل شوند بزوی که در نوع اول مذكور شده مهل  
 بخورند و همچنین اگر محتاج بکرا شوند بدستور کرا نمایند و غذای نازید سوسو برقع اول است  
**و اگر سبب ان سرشانی باشد که بعد رسیده باشد** **میلان** **میلان** بر سنک سرپی یا فرورتن با  
 سرپی یا بخوبی دیگر علامتش بقدیم سبب مذكور علاجش نشستن بر سنک که راستانک نرم باغنا  
 کستر

کرم را

کرم را در کبیه کرده و بر او بنشینند و بکر بپند و در معده و کرم گاه و در شکم را بر روغن بادام کرم  
 کرده و بارهنگ را بر روغن بادام چوب کرده با لهاب ریشیه خطمی بنوشند و غذا بخوبی کرد و روغن اول  
 مذكور شد میل نمایند و اگر با بن علاج رفع نشود بخوبی که در نوع اول مذكور شد علاج بخورد  
 خلاصه اینقدر در معالجه این انواع زهر مذكور شد تفاوت چندانی نیست و از دوا و غذا بپند  
 نزد یکند **بواسیر دانه چند است که در معده بد بدی بدگاه و در ظاهر و گاه در باطن و گاه**  
**هم داخل** و هم در خارج و هر یک بر با و ریخت که خون از آن بخاید یا عیاست یعنی کوری که خون  
 از آن بخاید یا با ورم و وجع است لای ورم و وجع است و **دانه خا** لای از سده مسکلی نیست یا باند  
 چند است بشکل تایل کوچک در نهایت صلابه و از ان قولیه میگویند و این بد زین انواع است  
 زیرا که ماده آن سوداوی صرفست دیگری ذاتی این و کرد است و عوانی رنگ شبیه بند  
 انکور سوسخ و از آن عنبه گویند و ماده این نوع مابین دمویت و سودا ویت است و دیگری  
 ذاتی ورم و سرج رنگ بشکل بون و از آن بویه گویند و سبب این نوع خون است در بیهوشی  
 و با جمله سبب مطلق بواسیر خونیت سوداوی که با بن عمل میزند و سبب حصول این ذاتی  
 در دم و وجع سبک در هر چه سودا ویت دوا و بیشتر باشد بولس از برای علاج کرا است و  
 بر متواتری صاحب بواسیر نشستن هم سبب حدوث و حصول این علت می شود و علامته  
 حلق بواسیر است که رنگ صاحب بواسیر بزوی و بزوی فرزند و اگر این است که رنگ  
 بلع میباشد و صورت و چشمها مریخ میباشد و هضمها ضعف و قوه جماع بسیار کم  
 میشود و بسیار باشد که هضم و در حرکات زود دست شود و دانه ها ضعیف و رنگ

کرم را در کبیه کرده و بر او بنشینند و بکر بپند و در معده و کرم گاه و در شکم را بر روغن بادام کرم کرده و بارهنگ را بر روغن بادام چوب کرده با لهاب ریشیه خطمی بنوشند و غذا بخوبی کرد و روغن اول مذكور شد میل نمایند و اگر با بن علاج رفع نشود بخوبی که در نوع اول مذكور شد علاج بخورد خلاصه اینقدر در معالجه این انواع زهر مذكور شد تفاوت چندانی نیست و از دوا و غذا بپند نزد یکند بواسیر دانه چند است که در معده بد بدی بدگاه و در ظاهر و گاه در باطن و گاه هم داخل و هم در خارج و هر یک بر با و ریخت که خون از آن بخاید یا عیاست یعنی کوری که خون از آن بخاید یا با ورم و وجع است لای ورم و وجع است و دانه خا لای از سده مسکلی نیست یا باند چند است بشکل تایل کوچک در نهایت صلابه و از ان قولیه میگویند و این بد زین انواع است زیرا که ماده آن سوداوی صرفست دیگری ذاتی این و کرد است و عوانی رنگ شبیه بند انکور سوسخ و از آن عنبه گویند و ماده این نوع مابین دمویت و سودا ویت است و دیگری ذاتی ورم و سرج رنگ بشکل بون و از آن بویه گویند و سبب این نوع خون است در بیهوشی و با جمله سبب مطلق بواسیر خونیت سوداوی که با بن عمل میزند و سبب حصول این ذاتی در دم و وجع سبک در هر چه سودا ویت دوا و بیشتر باشد بولس از برای علاج کرا است و بر متواتری صاحب بواسیر نشستن هم سبب حدوث و حصول این علت می شود و علامته حلق بواسیر است که رنگ صاحب بواسیر بزوی و بزوی فرزند و اگر این است که رنگ بلع میباشد و صورت و چشمها مریخ میباشد و هضمها ضعف و قوه جماع بسیار کم میشود و بسیار باشد که هضم و در حرکات زود دست شود و دانه ها ضعیف و رنگ

میباشد و دنیا باشد که بخارات بواسیر سبب او اصلاح می کرد **در علاج** آن چند وجه می یابد  
 کرد **اول** تنقیه بدن و اصلاح مزاج کند و بحال و معده که تولید غلط فاسد نشود و **دوم** تدبیر  
 کشودن خون آن هرگاه بند شود **سیم** تدبیر شکم و روم و وجع آن **چهارم** تدبیر بند کردن  
 آن هرگاه بخدا قرط برسد **پنجم** تدبیر قطع و اسقاط و اخلاک با بزه دفع شود **اما اول بدانکه هضم با بلیغ**  
**وصافی** در تنقیه ماده بواسیر دنیا و نافع است و هضم اسهال از دست چپ در اصلاح محال کدان نیز  
 منتهی با اصلاح بواسیر پیش و نیز نافع است و شیخ از پیش هضم با زور که رگ است که محل هضمش  
 زهرکاسد را نوستا فوکی از هضمهای دیگر فروده است و نجاست مابین رگین نیز فروده است  
 و بعد از هضم اگر تنفید شود یعنی که در وضع قلب مذکور رشد با خوبی که در ریه مذکور خواهد  
 با علامات غلبه هر خطی موافق آنچه مذکور شد بکنند شاید بعد از تنقیه و مداومت بقوام  
 معده چنانچه در وضع معده مذکور شد بکنند و اگر اصلاح کید بخوردن شربت مائع و دنیا  
 سکین بر زردی و بنای که هر پانچینات مذکور خواهد شد بکنند شاید و اگر بواسیر مسهل  
 که در وضع قلب مذکور شد بطریق مقل ملین از سده مسهل ناشی مسهل با آب گرم بنوشند  
 بسیار نافع است **صفت الموقبل مقل پوست هلیله** کابلی پوست هلیله زرد هلیله سیاه  
 مقشر آیمون اسطوخودوس زهریک ده مسهل زرد سفید هفت مسهل فلوس خیار چینی  
 مقل زهریک پی مسهل فلوس و مقل زرد زاب کند تا محل شود و سنا بر او بده را گویند  
 و بچند بر وزن با او چوب کنند و رویت پنجاه مقل غسل را بقوام او زرد و زردین  
 بقوام مقل و فلوس را داخل کنند و از روی قش بر فاند و با سنا بر او بر شیرینند و **مداومت**

مداومت

بخوردن اطریق سفید را زاله بواسیر مجرب است و دنیا باشد که مداومت با طریقی که می یابد  
 اطریق مقل ملین را یعنی از تنقیه های دیگر باشد خصوصا بعد از هضم و اصلاح مزاج **صفا**  
 بواسیر مداومت بخوردن شربت زرشک یعنی نافع است و فقیر مکرر بعد از هضم و چند نفع  
 اطریق سفید مداومت بخوردن شربت زرشک زهر و دم یعنی نافع بود **صفت شربت زرشک**  
**این است** و زرشک دانه دار خوب را بخیسانند بچوشانند و صاف کنند با شکر صاف بقوام  
 او رند و شکر انقدر را بده که خوش چاشنی با بل بر تپنی باشد و اگر بعد از قوام آمدن شربت و پنجاه  
 درم شکر سه شقال طباشیر ساییده اضافه نماید نافع است خصوصاً هرگاه انا را در وقت سیاقه  
 در صلاحها و مذکور شد ظاهر باشد و این شربت را از پنج شقال ناره شقال بلوق کابلی باندند  
 میل نمایند و بعضی اوقات بیت مقل با بچون مقل با بچون حبت الخدی بده یک باسد یعنی نافع است  
**صفت حبت مقل این است** پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی املاء مقشر چم کدنا چم  
 زهر زخم ریحان زهر یک پنج شقال مقل زرد زاب حل نمایند و سنا بر او بر گویند و بچند  
 بر شیرینند و بچند بخوردی بسیار نفع دانه ناره دانه زرد و زرد و زرد و زرد و زرد  
 حبت را اگر نادر و برابری جوخ غسل بقوام او رده بر شیرینند بچون مقل مرزفش و مقل شربت این  
 بچون دو مسهل است **صفا الموقبل مقل این است** پوست هلیله زرد املاء مقشر چم  
 بلبله زهر یک ده شقال مقل زرد پی شقال مقل زرد زاب حل نموده و سنا بر او بر گویند  
 باه و برابری جوخ غسل را بقوام او رده بر شیرینند و اگر بدون غسل بطریق حبت استعمال نمایند  
 نوعی حبت مقل است و مقل شربت زرد ناره دانه ناره بچون ناره مسهل **صفت حبت زرد**

الحمد لله **معروفست** بقیوش این است موافق فسخه قانون پوست هلیله کاپلی پوست بیلله  
 امده مغز فلفل سعد کوفی دار فلفل زنجبیل شطرج سنبل الطیب انیسون کوه مسقا لیم کنفا  
 تخم شبت زردک چهار مثقال خبثا محمد مد بر صد مثقال اجزا اقام نرم کوبیده وید و شفا  
 روغن کاجوب کرده باد و بزرجموع عسل زاقوام او زرد و بر ششده و بعد از ششماه استعمال  
 نمایند مدد شربت نایک مسقال و اگر دو مثقال مشک هم اضافه نمایند شاید در نتیجه  
 صاحب مزاج حار چنانچه علائم حار مزاج نارها مذکور شد خوردنی است و اگر  
**تدبیر جنت الحمد** یک کپور **اهراست** از نرم کوبیده و صلابه کرده تا چهارده روز در کبر  
 بسیار رسد بخیلیانند و روغن میانه بسیار باید کرد که هر چه سخی بیشتر شود غیر است **انکه**  
 نرم داشتن طبیعت صاحب بواسیر کاذم است و هرگاه بید و طبیعت باشد کاهی تر هندی  
 اووی چنانچه از زرد الوی تشک را بخیلیانند و طوف صیاب از با بر چشمت یا بنهای میانه  
 و اگر قدری چغیر هم با سایر اجزا بخیلیانند غیر است و اگر شربت تر هندی یا شربت الوی بخارا  
 اکثر اوقات بنوشند هم در نرم کردن طبیعت و هم در تشکین حوارت مزاج نافع است **طریق**  
**سالمخین شربت** تر **اوی** مثل زوسک است و در شربت هم مثل است و غذای گرمترین  
 طبع باشد صاحب بواسیر نافع است و پر هیز از هر غذای غلیظه و از هر چه مولد سودا باشد  
 مثل باد چنان و عدس و چغیرهای شور و خصوصاً مایه منکره و کوشک تدبیر و سینه های تند  
 لازم است شیخ الویس لیبیات را منع کرده و خاکشیه زرد هم مرغ را با کندن او اندک پیاز  
 مناسب داشته و دیگر آنچه در باب غذای صاحب تب و جمد کور هم می شود و احتیاط **سری**

نیز نافع است و سایر تدبیر ربع و بواسیر هم نزدیک است **تدبیر کوشودن خون بواسیر**  
**باید کرد که دم معقان با زایشاده باشد** و دارها مثلی شده باشد و دردی با ووی یا شفا  
 دیگر از بخارا آن دو بدن حادث شده باشد پس باید که بعضی کرد بخام و صد و سیاهی  
 میان آب نیم گرم بنشیند و بجموع با بعضی از این روغن ها موضع را مکرر خوب نمایند و  
 هشته هلو با شفا لود و روغن هسته زرد الوی تلخ و روغن کوهان شرفه شفا  
 کار و سرفساف بره هر یک از اینها با مقل با پی مقل و اگر با اینها کوشود نشود پیاز را با روغن  
 کار و پیخته نماید نمایند و اگر نیز این کوشود نشود با پیاز را با زهره کار استعمال نمایند  
 و اگر چو زرم اضافه این در جزو نمایند او می باشد و اگر باز صغیر شود هسته سرفه  
 و سرفین کوشود نیز اضافه نمایند و شیخ الویس مزاج را نیز با اینها بخورند و ده و فصد  
 صافن با فصد با روغن در کوشودن خون بواسیر بسیار نافع است و بنا باشد که بعد از  
 فصد صافن احتیاج باد و به مذکور شد و لهذا اول باید فصد کرد بعد از فصد اگر  
 شود در به مذکور زای همین ترتیب استعمال نمایند و اگر استعمال او در به مذکور  
 هیچ لازم رسد یا سدید شود در به که بعد از این در تشکین و روغن مذکور خواهد  
 شد استعمال نمایند **اشاهم** آنکه تدبیر تشکین و روغن بواسیر است خواه ابتدا حادث  
 شده باشد و خواه بعد از استعمال روغن حاره و قطع حادث شود هرگاه روغن بواسیر  
 کند و خون آمدن حلیس شده باشد و اگر نهی که مذکور شد در کوشودن خون آن پی  
 نمایند و فصد او با سلیق یا صافن بکنند و اگر یک فصد کفایت نکند لکن فصد نمایند

در بعد از ضد نشاید ز لوبد و در مصد نافع است و اگر یک دهنه کفایت نکند سکر است  
 و هر دهنه اینچ مد تاده عدد و باشدت و صج بوا بر جز از از جوانی و سر بنی از زرد باد  
 و بر پیده بمرهات و دوائیه و غذائیه چنانچه در صدلح خا و و در و چشم و در و کلو و  
 صد گو و شد بمل و زرد و و غنهای که در و فنیج خون بوا بر ضد گو رشتد و در و شکین و صج  
 نیز نافع است **در مریهای مسکه اوجاع بوا بر** **نما سنا کاید الملك مدس** **مفسر از هر یک بجز**  
**و اجزا را کوبیده** باز در و هم مرغ و روغن کل مرغ استعمال نمایند **مرم دیگر اکلیل الملك**  
 کل خطی نیم گان از هر یک بجز و مقل سبجه ساله از هر یک نصف جز و امون و زعفران و پنا و زرد  
 پخته از هر یک سدس پید مرغ پید مغز ساق کاه و روغن کوهان شرد زرد هم مرغ بقدوی کشتا  
 اجزا ریشنه شود و روغنهای را بکذا زرد و باز در و هم مرغ و پنا و زرد و لشتا  
 نمایند که هم خورای کتاید و هم تسکین و صج مینماید **مرم دیگر کفنا را در و لشفه و پیچید**  
 در و زرد خاک تر کر بریزند و در روغن کاه و کهنه پار و روغن مغز هسته زرد الوی تلخ بریان کنند  
 و در دهان سرب باها و ن سوس صلا بر کنند تا مرم شود بعد از استعمال نمایند و اگر فلیلی  
 مقلاضا نه نمایند بجز است یا آنکه کندی ندای مذکور را با سفیداب قلع و پید مرغی و پید  
 کاه و موم کافوری مرم نموده استعمال نمایند **مرم دیگر سفید هم مرغ بار و روغن کل مرغ در و**  
 سرب چندان صلا پید کن که رنگ سپاهی بر دارد و استعمال نمایند **مرم دیگر پید مرغی و زرد**  
 کل مرغ موم کافوری هدر را با هم بکذا زرد و فلیلی امون و زعفران استعمال نمایند و اگر مرغی  
 نباشد سار اجزا کاهیت و اگر سوسو پید مرغی پید مرغ خاک بکنند شاید بکن سنج از پید و در

نموده

فرموده اند که پید مرغی در این باب شد بدالتفع است **مرم دیگر سفیداب قلع** موم کافوری  
 روغن کل مرغ موم و روغن را با هم بکها زرد و با سفیداب مخلوط نموده استعمال نمایند **مرم**  
**دیگر این است و روغن هسته زرد و الوی** **مغال** **مبجه** **سالمه** **سده** **مغال** **مقل** **و مغال**  
 اجزا را با هم بریشند استعمال نمایند **مرم دیگر** **مقل** **رزق** **کوهان** **شرد** **مغز** **ساق** **کاه** **و هسته** **زرد**  
 الوی **مبجه** **سالمه** **سده** **مغال** **مقل** **و مغال** **مقل** **رزق** **کوهان** **شرد** **مغز** **ساق** **کاه** **و هسته** **زرد**  
 با هم بریشند و استعمال نمایند بسیار نافع است **مرم دیگر** **روغن کل مرغ** **زرد** **هم مرغ** **با فلیلی**  
 و زعفران و بد و زعفران و زعفران و اگر هیچک از اجزای مذکوره نباشد زرد هم مرغ **مبجه**  
**مرم دیگر کفنا را زرد کوبیده** باز در و روغن کل مرغ و سفید هم مرغ استعمال نمایند و هر یک از اینها  
 که استعمال مینماید اگر از آنها بر وزن باشد بر پینه کهنه کرده بر او کشند و اگر در درون باشد  
 پینه را با آن الوی کرده بر او انداخته بکذا برسد و مدتی بکذا زرد و باز بچید بکنند تا  
**مغز ازان نافع** زرد هم مرغ مغز ازان بچیده نرم چسبند روغن کل مرغ **مغز ازان** **دیگر** **کالچ** **زاد** **بچیده**  
 تا خراش شود و مغز نمایند **مغز ازان** **دیگر** **پید** **مغز** **ساق** **کاه** **و پید** **مغز** **ساق** **کاه**  
 کوهان شرد روغن با زام روغن نیم کد و موم کافوری اجزا را مساوی با هم بکذا زرد و کپزل  
 و کل خطی نرم کوبیده با هم مخلوط کنند و استعمال نمایند و اگر بهار و روغنهای غلام یافت  
 نشود بعضیها کاهیت و اگر بسیار باشد اب برونک را بکنند و با قدری آب مخلوط نمایند  
 و با جمران و زرد هم مرغ و روغن کل مرغ ضم نموده ضماد نمایند **مغز ازان** **دیگر**  
**اوجاع بجز نیم گان نیم خطی** **بنا** **زرد** **هم مرغ** **کوبیده** **مغز** **ساق** **کاه** **و پید** **مغز** **ساق** **کاه**

ضم نموده در ظرفی کرده برین در آن آب نشیند **برقی** دیگر اکلیل الملك با بونه خطمی خنثای  
 شب بچو نشانند و در میان آبها بنشیند **برقی** دیگر اکلیل الملك با بونه خلیه هم گمان  
 با فلان هم خطمی خنثای کل بنفشه پوست خشک اشخاش خنثا رخله اجزا نیم کوب کرده بچو نشانند  
 و در آب نیم گرم بنشینند و اگر جوج این اجزا باشد بعضی از آنها کافور است **مانند برقیان**  
**خون** بواسیر **برق** **مجدد** **فراط** **برسد** بدانکه حبس خون بواسیر کاهی با بده کردن که خون طالع  
 با فراط دفع میشود باشد و احداث ضعف کرده باشد و رنگ دور و زرد و ساقها ضعیف  
 شده باشد در این وقت معترض قطع آن باید شد اما دویه مشرق به طرف صبح شراب هم  
 خورده بوداده سه مثقال شراب نیم کشتن بوداده یک مثقال باد و دانه طباطبائی چهار  
 مثقال رب به اگر نایک نشود فرض هر یک مثقال یا یک مثقال هم نمایند و بنوشند **صفت برقی**  
**هر نام معلوم متاخرین برقی است** که با اینجا از هر یک سه مثقال و در کل سرخ صغیر عریض  
 هفت مثقال نشاسته کلاریبی طبرانی طباطبائی کلاریبی نیم موز و از هر یک پنج مثقال رب  
 السوس افانیا از هر یک سه مثقال اجزا از نیم کوبیده فرض نمایند فرض **هر نام موافق**  
 فدا ماکر با بید مرزا و بدیم خرفه از هر یک پنج مثقال شناخ بزکویی پوست نیم مرغ و زرشک  
 صغیر عریض از هر یک سه درم کشتن خشک بوداده خشک اش سفید و سیاه از هر یک شش  
 مثقال و در سوسه بدالتیج از هر یک دو مثقال کوبیده و بیخ با لعل با بد بظون  
 فرض نمایند هر یک از این دو شیخ عمل میتوان کرد و شیخ اولی طریقی صغیر با با خنثی  
 ذکر کرده **طریقی** **شناخت** **خوب** **الجدید** **برقی** **است** که خبث الحیدر با لعلها و در زرد که

در میان آن

و بعد از آن شلغینا و سلاطیه کرده و مسنا و اجزاء اطریفه غسل را سه بار بچرخیم نماید و  
 سه مثقال از آن را سیل نمایند و اطریفه بدون خبث الحیدر هم نافع است **صفت چینی کرد و رب**  
**خون** بواسیر **نافع** **اسند** **سید** **هر با** **و در** **سوسه** **کل** **او** **برقی** **از** **هر** **یک** **دو** **مثقال** **پوست** **هلیله** **زرد**  
 پیلدا مله مغشور از هر یک پنج مثقال تخم کند ناسته شفا لاجرا را کوبیده و مغشور را با حل کنند  
 بجوج با هم بپوشند و سه مثقال از با با بی که آهن ناسته در آن خاموش کرده باشند بنوشند  
**طریقی** **سوز** **باید** **و در** **ع** **که** **هیندی** **کوری** **و در** **واصف** **نهان** **کس** **که** **به** **کوبند** **و** **سرخ** **بزکویی**  
 پوست نیم مرغ از است که در کوزه کرده و سر از اعکم بدینند و در شور با اون حمام انداز  
 تا آنهم پاشیده شود و خوردن فلوشاهی روپی و بر شینا و داخورد و زعفران بخوردی بیضا  
 نافع است **اشاء** **و** **اهای** **که** **استعمال** **آن** **خون** **را** **شد** **می** **کنند** **بها** **است** **صیر** **کنند** **در** **دم** **الکونین**  
 شنیاف مامشیا کلنا و اجزا را مثل غبار ساینده و تا رعینک کوبن با سینه نیم مرغ با با با لود  
 کرده استعمال نمایند و **دیگر** **یک** **پوست** **ناور** **شیرین** **و** **ما** **ز** **و** **با** **بچرخ** **نشانند** **صاف** **نمایند**  
 و معقد زبان بشویند و **دیگر** **یک** **که** **سفید** **با** **فعل** **مر** **اسنک** **شارخ** **عده** **فلیجیا** **و** **غره** **با**  
 کل سرخ و موم سفید هم نموده استعمال نمایند و **دیگر** **یک** **که** **برک** **مورد** **کلنا** **ما** **ز** **و**  
 بلوط شیبهای پوست انار اجزا را بچو نشانند و مرا جود آب با با بنشیند و **دیگر** **یک** **که**  
 کلنا را ما ز و سره سندن صفتهای شیبهای افانیا صغیر عریض اجزا را اسما و رب کوبند  
 با هم مخلوط نموده شاق نمایند و مداومت پنی در این باب بسیار نافع است و هر که بعد از  
 لدا با خون با فراط پیموده باشد فصد با سید و بکنند و بقدری مثقال خون بپزند

دین بازوها و زلفها حکم بجهت زایر که بر سپید نصب کردن و سپیدن خون و نابینا  
 غذا اش ستماف و نادران مناسبت و هرگاه ضعف ز یاد هم رسد انور و زرد و اوید  
 فاد زهر معدنی کل و اعشاشان از هر یک دو دانگ با آب سبب زایر هر روز ده هندامتا  
 نیم در دلبه استعاطا ذلها که با لره بر طرف شود و از چید و جداست یکی اکما دو پیند  
 استعمال نمایند که ذلها بر و انام خشک شود و بر بر زد دیگر آنکه ذلها را قطع کنند هر چند  
 در این معالج خطر عظیم هست زیرا که در استعمال ذلها طایر و بر بدن اکثر این است  
 که وجع شدید و روح غاری میشود و وسیله فاصد میگردد **دیگر آنکه** مواد ناسده که  
 بدن جمع می شود و از این طرف منفع میشود و بعد از ستان طرف در بدن منتشر میشود  
 و مفسده می کند هر حال ترک علاج اولی است و اگر هم علاج کند با بدبستن ذلها یا استعاطا  
 او و بده که بر و خشک شود و بر هر نفسد بر کمانه را بکند و ند تا ستد طرف دفع بله نشو  
 حای حسین جو ناح که در نین جو ای و کاپی بی نظیر است در این زمان از از او بپزیر  
 و تعب بود و مکرر داده قطع و از آن ذلها میگرد و کاپی نظیر مانع میشود از اول آنکه  
 آمد و بیج ذلها را حکم بدست و با مفرغ قطع کرد از شدت وجع و روح مفرغ بهلاک  
 شد بعد از استعمال مسکفان وجع و ملالت بسیار بر شد و از فوئید او ایپ فارغ شد  
 نهایت چون سیلان خون ناسدی گران بر او سیر رعی می شود بر طرف شده و بعد از یک  
 ساق تقریباً ماهه شریک حرکت آمد بعد از آنکه شرف بهلاک شد هر دو وجهش را باطل شد  
 لهذا قطع و قطع جوع ذلها ای بر او سیر سبب نیست و موثر مناسبت عظیمه است چنانچه در

استاد

استاد بر استعمال او و بده که ذلها را بر و انام خشک کند از اینجمله جو زاشت اول نیم تره مقل  
 از زنی پوست بیج بر او از اسلوی جو ز نمایند جو ای دیگر برک مور و پوست بیج کبوتر  
 اسر و که با و در جت سراسر است دنیا له با دنجان که در عرف کلاه با دنجان میگویند و دنیا  
 افراع با دنجان گویند هر یکی قطا زنی پوست ماوشیم خنفل و اگر مجموع اجزای باشد یعنی  
 اجزای کما نیست و دستور مجوز کردن **نایز است که نه دیک سفایلی** را سوزان کنند و شکل  
 شتر را بجوز و انند و این دو بده را برابر و برزند و دیگر از بالا پختان کنون کنند و از آنرا  
 بران سوزان کذا در دنیا چید و در دنیا زان خوب بد نظار برسد و اگر ذلها اندرون باشد  
 بعد از فراغ قضای طبیعت که ذلها بر رون آمده باشد عملاً ازید و او ای بخارات در نین ایپ  
 بلا در است و شیخ از برین میفرماید که جو ز خوب کز هر گاه مکرر کنند دنیا باشد که کفایت  
 کند از سایر او و بده و از **تر تا میگوید که** اگر خوب تر از او بگویند و با او بگردند و بپزند  
 بدان بیالانید و استعمال نمایند و از خشک می کنند و بی تکند و صفشان این است **کپره**  
 عشفه را در دیک سراب ندیده با ای جو شانند تا نیک فلیط شود و در رطامس  
 سنج اب ندیده کنند و تا چند روز در افق اب کذا درند و هر روز برهم زنند و سب  
 روی از او بپوشند و بعد از چند روز یک جو و از او با بکیر و از ترکی و صیر سو طری  
 و حرق که بقا روی بر نیک گویند اجزا از اسلوی و مجموع اسلوی با عشفه مک  
 نام بیامیزند و یک سب در میان بعنوان سفا استعمال نمایند غذا سوزان می دهند  
 که سبب پیش خایت نیفتد و دیگری **مایدن** هاست یکی از اینجمله **ترکی کپرا**

عصاره کچمه لایش در مشال کند رسته مشال اجزا از م کو بیده با هم مخلوط عووه  
 بطریق مرهم استعمال نمایند **دیگر جو زائری و حنظل و جفت بلوط جو زائری و عیدان**  
 بواسطه زایل اجزای شسته باشند بر او بپاشند **طلای دیگر زردچوبه مرزاسنگ زرد کوبیده**  
 ناروغی کل سرخ و موم کافور بی مرهم عوده استعمال نمایند **طلای دیگر پوسنا ناعصاره**  
 کچمه لایش جفت بلوط جو زائری کند اجزا را مساوی نرم کوبیده و بجزر زرد شده  
 استعمال نمایند در بعضی نسخ بعضی غریب التعلب و هرگاه دانه های پوسید را درون بپاشند  
 لنگه بان دو په اوده عوده بعنوان سفوف استعمال نمایند **ماطوی استعمال او و به**  
**حاره که** دانه ها را بجزر و زرد و بر طرف شود هر چند در این عمل بی خطر است زیرا که استعمال  
 در ای نند بسبب وجع شدید می شود و نگاه باشد که بدان فریب نماند **دیگر مرهم**  
 حادث شود و محمد زکریا میگوید که بریدن بواسطه رجز و با سلامه تراست از علاج بدو  
 شد و هرگاه خواهند با بد اول فصد با سلیق بکنند و بعد از آن منو حیا این علاج شوند **دیگر**  
**استعمال او و به حاره ما زائری است** که فلا فیون بادیک بر دیک هر یک که باشد در روی  
 شم مرغ بر روی پنبه که رفوق کرده باشند قدر قلبی پاشند یا آنکه مرهم زنگار را بر روی پنبه  
 کرده بر روی دانه بچسباند چنانچه بفرماند بعضی دیگر فصد و اگر از استعمال آنها وجع  
 برشته شدت کند که طاقت نتواند آورد نصف روز یا یک روز مهلت دهند و بکجا زنگار  
 یا چغندر ذات که در بایب مسکات وجع مذکور شد استعمال نمایند و یا از استعمال این چهار کنند  
 تا آنکه دانه سلیا شود و بعد از آن بزرگ کر نی کرد و رصف همان بزرگ کوبیده خوب بر آن چسبند

باروغی کاهند مرهم عوده استعمال نمایند در دسلاکن و هم دانه را می کنند و بعد از آن  
 دانه مرهم سفیداب نمایند روز و بعد از آن مرهم کافوری استعمال نمایند که جراثیم میم کرد  
 و اگر بزرگ کم نباشد هر یک از مرهمها احتیاطا در باب مسکات وجع مذکور شد و مرهم سفیداب  
 و مرهم کافوری نافع است و اگر طایفه بواسطه ظاهر نباشد بجز درون مقعد را بیرون باید کشید  
 و سالی بیرون باید گذاشت تا فی الجمله نوری پیدا کند و زور بجا آورد و انکا بجز را باید  
 برداشت و در استعمال عوده بعد از نظله با احتیاط باروغی هسه زرد او چوب کر  
 بجای خود گذاشت **صفت فلا فیون این است** فاینا با زده مشال زرنج سرخ زرنج زرد  
 از هر یک یک مثقال در چهار مثقال اهلان ندریده هشت مثقال شبت همان شش مثقال اجزا  
 کوبیده و بچسبند با سرکه فرسولانند که در وقت حاجت فرج از م کوبیده و بطریق مذکور  
 شد استعمال نمایند **صفت دیگر بر دیک این است** زرنج سرخ زرنج زرد از هر یک شش  
 مثقال ترکیب ده مثقال اهلان ندریده با زده مشال زنگار یک مثقال اجزا را کوفته  
 و بچسبند با سرکه و فرسولانند و بطریق مذکور استعمال نمایند **صفت مرهم زنگار این است**  
 زنگار و مشال انوزون یک مثقال موم علك النظم که نفازی نفع کوبیده را بشناخ که  
 صمغ صنوبر است از هر یک پنج مثقال روغن زیتون بی مشال اجزا را با هم بکشد و با دانه  
 و انوزون بچسبند تا مرهم شود و صفت مرهم سفیداب در صدر کتاب در علاج سوزگی  
 اشق مذکور شد **صفت مرهم کافوری این است** مرزاسنگ سفیداب فلع موم کافوری  
 از هر یک پنج مثقال روغن کل سرخ بیست مثقال موم کافوری روغن زانکد زنده را دو په



کوفته و بچینه اضافه نماید و بخت نیم مرغ و نیم منقال کافور نیم ساینده مانده نماید و در  
چندان بسازند که مرغ شود اگر فلاخون و دیک بر دیک در هم زنگار نباشد بصبر را در و چنان  
که خورنده و فاسد کنند است مثل غبار ساینده و بر روی زرده تخم مرغ پاشیده بدست  
مذکور و شد استعمال نماید و **بهدارده اینهاست و چون نشاء** در زارخ طبا و چیت که  
در وصفهان از اسن میگویند و زنج و فدا و الحار اهلک ایند بید و زنج سرخ که لاجرم از این  
بجز از بافتوان یا بول طفل یا بلبهائی استعمال نمایند و صاحبکماله تعالیه میگوید که اگر  
اهلک و زنج بدستور یکما از برای زاله موی سازند زنجب دهنده در حاتم مذکور از  
بروایر کف از در بعد از ساعتی با چهره بشویند و پوست کحل و وحش در من سوشند  
پاشند پی خشک اند و بر طرف میکنند ضمیر میگویم که اوئی است که این علاج را که از علاج نشاء  
ملازم تراست بعد از او نند و اگر با این زاله شود بعد از سابقه علاج نمایند و بر هر نشاء  
بعد از استعمال در به حاقه یا در پین این هرگاه و جی بهم رسد آنچه در باب سنگان و جی  
مذکور شد بسیار آید که قطع نفوا از اینکد مرغی نمائید شد طهای بگر و زهرهای  
دیگر مثل شدت و دم و غیره حادث می شود و بلبه عظیمی کرد **و اما ند** بر قطع ان **بندک**  
اینملا ذاکاهی با بد کرد که مرغی طاف و جی ان دانسته باشد و در دیگر علاجها غصیبی  
که بدان توان کرد ز ایند شود و با وجود این مراتب نمایی لطف را قطع کردن نشاء بدلیل  
اندش و ماده منقطع از آن مرد بدن و بیم حدوث امراض بدن و هرگاه عارض بر قطع با  
اولا باید فصد با سلیق و اگر مرغی زانمذری که حسن او را کم کند و منع سیلان خون

بیشتر

بسیار کند بهند و بعد از آن قطع کنند اوئی است و خذ و مناسب چون جتا شفاست که کنگ  
مذکور می شود و یا امون و زعفران را با هم شیشند تا فلونهای روی با برد شفا او یا زینا  
هر یک از اینها بقدی که حس مرغی کم شود **و طوی قطع این است که چراغ ماه مرغی** **ذاتها را** **بزرگ**  
در استعمال در به حاقه مذکور شد بپرون آورد و با مفاوض جیبا و شندی با الت فیطی بگر  
ببرند و سعی نمایند که چیزی از گوش هیچ بریده نشود که فاسد عظیمی کند و بعد از بردن  
بگذارد که مذوری خون برود و اگر و دم کند و شدت عادت شود و بیکی از هر یک که  
در شکیب و جی مذکور شد استعمال نمایند و مرغ سفید باد کاهوزی بگذارد تا مالم شود  
**و توی و دیگر ذاتها را با ابر قی با موی دم** **نسب** یا خیط حکم به بندند و یکی از مرغهای  
مسکن و جی بر او بگذارد تا خود بریده شود و سفید بعد از افادن مرغ سفید باد و کاهوزی  
توانید تا موضع بصلاح آمده مالم کرد و این طوی اسهل است **بپان** **و مرغی مجید بوا**  
**که از تراکیب کجا ذابای** **قصر است** و از اسرار مکوه مده است و مکر و بجز هر وسیله است **کرا**  
قلع و اکثری الخفیف خدی که بان توان کرد ایند با صلا شده **و هرگاه بی سیلان خون باشد**  
این شیخه است سیبه بر سرخ یک صد پنجاه مثقال کافور با زهر یک دو مثقال حنا شش  
مثقال پیس بزرا بگذارد و صاف کنند و زهری را با حنا و آب دهن و زهری صفا این بنا  
چشت فاشی چندان نمایند که از ری زان نماند و کافور از هر صلا بگر کند و هر ذابا  
مخلوط نمایند و چندان بهم زنند که چون مرغ شود و بطوی ساهر مرغها استعمال نمایند  
و هرگاه با سیلان خون باشد **علاجش این است که بر سرخ یک صد پنجاه مثقال کاهوزی**

سینداب تلح از هر یک دو مثقال سیرنج یک مثقال کاهور نیم مثقال سپه بزرگ است و فسخ  
 اول یک بگذازند و سایر را در وقت صلا بپزد و با هم مخلوط نمایند و مرغ نام زاده مثل مرغ  
 استعمال نمایند **جمله البول سونخین جزای بول بود و فک بول سبب آن که خندان و**  
 غنا لطفه مغز با بول باشد علامت سندی و رنگینی بولت و سایر علامات غلبه صفرا بچنانچه  
 در صداع صفراوی مذکور شد و نیامدن چوله با بول و نیامدن چیزی از قبیل غلظت با بول  
 علامت خوردن شیر و تخم خیار و جنین تخم خرفه شیر تخم کدو از هر یک دو مثقال با لثاب  
 بذر فطون و نوسه مثقال شربت بنفشه و اگر با فک شود نیم مثقال با یک مثقال زنجبیل که مگر  
 به بنا و البذر با ماء التیسر بقدر سیبک مثقال با شربت بنفشه سه مثقال و بنادق  
 البذر و نیم مثقال و بدون بنادق فالید و اگر شربت بنفشه با فک نشود ماء التیسر بقیه  
 کافیت **صفت بنادق البذر و آب است** مغز تخم بوزه کرک ده مثقال مغز تخم خیار  
 پنج مثقال مغز تخم کدو و بذر البیج تخم خرفه تخم خطمی مغز بادام مغز کبوتر انشا الله رب العالمین  
 خشک شش سفید کل ارضی تخم کرفس از هر یک دو مثقال کوبیده فرس سازند و غذا اش  
 ز رشک و آتش تری و بقی ماش و چلو و زرد تخم مرغ و با بیلجه میراث و آب بنده و غذای  
 نافع است و اگر سبب آن **رجه شانه باشد علامت بد بوی بولت** و آمدن چوله با بول  
 و آمدن چیزی چند است با بول مثل سوسکندم بعضی و کمان و خارش و وجع در جزای بول  
 از مفعله ناسر فنیب و کاه باشد که در غذا از ابتدای جزای باشد علامت شدت خارش و سوسکند  
 و وجع موضع ظاهر است ازین جزای و کاه باشد که در کرم در قصبه خاد شود **و سبب آن**

و سوسکند

**جوش چند بی باشد در شانه باد در جزای بول کدو از برفا طبا برب المشانه کوبند ملائق**  
 همان علامت رجه شانه است سواهی آنکه در رجه دفع شدن چوله بیشتر است و در جزای المشانه  
 دفع شدن سوسکند شبیه است و در جزای المشانه کاه باشد که مکرر رنجوبی سپلان می کرد  
 باشد و کاه باشد که طبل حوی دفع میشده باشد و با بیلجه چون بخت شخص رجه است و در  
 علامات رجه رجب با هم شبیه است و با هم ترکیبید و معا بجز هم یکی است مگر در آنچه مذکور  
 خواهد شد **علاج** در هر یک از رجه رجب لثان که علامت غلبه خون باشد **چنانچه**  
**در صلیح** دموی مذکور شده باشد و در رجه کاه باشد فصد با سیلیق بکند یا با جامه سیلیق  
 شانه بکند و اگر فصد را مایه بی باشد تبرید بجزایات چنانچه در دفع اول فک البول مذکور  
 شد بکنند و در رجه رنجوب چنانچه ضرورت و خوریدن ماء التیسر با بنادق البذر و بجز  
 بنفشه و لثاب بذر فطون با بجزایات مذکور بنادق البذر و با بیلجه بجز در دفع اول که  
 شد و در رجه رجب چکانیدن شیر خمر و سفیده تخم مرغ با سیلیق با بیض و بدون آن و چکانیدن  
 شیر خمر و سفیده تخم مرغ با سیلیق با بیض و بدون آن و چکانیدن کل مرشوی با شیر خمر با سفید  
 تخم مرغ و فنیله زاده در اینها غلطایند و در قصبه گذاشتن و استعمال سیلیق که در دفع  
 سوزش فخر ندارد و از اسرار مذکوره **صفت آن این است** فسله موش فسله مرغ از هر یک  
 دو مثقال شرجش کبکفالا زرد و دم الاخون صفح عربی فسا سنده از هر یک نیم مثقال البز  
 نرم کوبیده با شیر خمر یا شیر الاغ هم کرده شاهای بلند با یک جبارند و مکرر در جزای  
 بول بگذازند و مایه کدو مرشوی با شیر خمر با بیض با یک بر قصبه نافع است و مسکن

سوزش و خارش است و در فرجه و جوب متانده مداومت بفر کردن رفع مرض بالکلیه می کند  
 و در او احوکه مدت ماده کم شده باشد برای اصلاح فرجه و شش **کاکج** را که **صفت آن این است**  
**مناسبات** کاکج خشک است از هر یک ده مثقال مغز خیار و مغز بادام مفشر و جالتوس  
 نشانه صمغ عربی کثیر آدم الاخون کند و از هر یک پنج مثقال شکر کرمش بدالنج کلاری  
 از هر یک سه مثقال اپون یک مثقال اجزا را کوپیده فرم صلا زند و بعد بکفالت از آن با آب  
 و با شیره شمشاد و شیره شکر کدو و شربت سفید از هر یک سه مثقال بنوشند تا فرجه با صلا  
 آمده علت ذاب شود و در او الخوجام پی در پی رفتن بسیار نافع است **خوردن شیر بلخ**  
**بد سنوریکه در شب در شکم می شود در صلاح** فرجه شانه نافع و جرب است و از برای  
 دفع سوزش بول در همه انواع مکرر قضیب زاد و آب کرم کلک شدن و زرا بکرم بول کردن  
 نافع است و شربت خشک اش با لبن بگذارند بسیار نافع است و در او الخومل و متافون  
 نیز نافع است و مجامعت در او ابلضار و در او اخوانع است و هر گاه بعد از قصد و بریدن  
 کامل و سکون بیج و سوزش با بجز کوی آمده باشد فرجه با پی می باشد **شیاف کرم صفت**  
**آن اینست** استعمال نمایند سفیداب قطع از زوت کند و دم الاخون نشانه صمغ عربی  
 اجزا را مساوی نرم کوپیده با شیره بلخ با آب جمر کرده شیاف ساخته استعمال نمایند نافع و  
 جرب است **صفت باه سبب تلک تلک در جملع اگر ضعف قلب** و دماغ باشد علامتش وجو  
 ضعف در قلب و دماغ است و با شدت ضعف قلب و دماغ با پدا اول علاج بقوت قلب  
 و دماغ بخوبی که در ضعف قلب مذکور شد بکنند و بعد از آن با دویه و اغذیه و دانه های

بجو شانه سفید است  
 وقت آب جمر کرده  
 بسیار نافع است  
 در قضیب  
 بجز سبب  
 بسیار نافع است  
 در دماغ  
 در دماغ

کرم کلک

که بعد از این مذکور می شود تقویت باه نمایند و شیخ از بزرگترین سببها که هر گاه سبب ضعف با  
 ضعف قلب باشد در علاج آن چیزی غیر و ریوس نمیرسد بلکه در هر ضعف با پی که منشأ  
 آن حرارت مزاج باشد نافع از هر دو ای است و اگر سبب آن حرارت مزاج باشد علامتش علامت  
 غلبه حرارت چنانچه در صداع دموی و صفراوی مذکور شد و علامتی دیگر انشعاع از بزرگ  
 و نظیر آن است علامتش بریدن بجز آن است مثل شکر شحم خورده با سبب این ساده  
 و سایر برهات هر مزاج و غذای رزق و اشاناد و گوشت بره و بزغال و مغز کله اینها و  
 سایر تازه که چشیده کرمش اول نماید و هندوانه و شغلا و او خیار و امرود و اب غوره و دروغ و  
 ماست و با لاله عدس و زرت بوداده و زرده و سفیده شحم مرغ و اگر حرارت با فراوان باشد  
 شهر تازه با شکر و دانه **نخچین که صفت آن این است** که پخته آن ز کوشیده ذاب است آن ز  
 پالنجوشانند تا منعقد شود و تا با نازده مثقال میل نمایند و از اغذیه که بعد از این کوی  
 می شود اگر چند آن حرارتی نداشته باشد و یا بجزله هر گاه باه مسند جوارن مزاج باشد  
 میبایست و سایر برهات حازه مضرات بلکه اعتقاد در این نوع را غلبه است که بعد از  
 مذکور می شود که چند آن حرارتی نداشته باشد و همچنین آنچه از ناله بره و دانه و شکر  
 که مذکور خواهد شد نافع است و اگر سبب آن حرارت مزاج نباشد بلکه فلک پی در پی  
 یا نالت نفع با سرهای است باشد علامته انقطاع علم حرارت مغز است و انشعاع بیجهت ذاب  
 و غذایه و سایر برهات علامت این نجات که مذکور پیشود اما از **سبب این که**  
 که در تقویت قلب و دماغی نظیر است و بنایه تقوی باه است **صفت آن** همین مرغ و سفید

صفت

تودی سرخ و زرد سونچان و دایچی منگرو و نارچیل مغز بادام مغز پسته مغز فندق  
 ثم خربوزه مغز جلفوزه ثم ختنخاش همکده صیدان زهرک پنجقالا ثم شام ثم کریم پناز <sup>ن</sup>  
 مصطکی ازهرک و مسقال و نیم مشک عنبر ازهرک بن مسقال باد و برابر اجزا غسل معجون <sup>زند</sup>  
**معجون لبوب که مقوی باه و تب باعدالت مغز پسته مغز فندق مغز جلفوزه مغز بادام**  
 کچند مقترن ختنخاش سفید ثم خربوزه ازهرک سه مسقال ثم خیار و بن ازهرک یکقالا  
 نیم شغافل بودیدان همین سرخ و سفید لسان العضا پر خولجان دایچی ازهرک یکقالا  
 شکر نیبر نیچاه مسقال باعرتبید مشک حل خوده باد و برابر اجزا غسل بقولم آورده و  
 اجزا را کوبیده و بچند باهم درشتند سرخی سه مسقال **معجون لبوب کبیر که باغایه مقوی**  
 باه و قلب و دماغ است و کرده و منی را بی فراید و قضیب را سفید میکند **صفتان معجون**  
 مغز فندق مغز گرد و مغز جلفوزه نارچیل مغز بادام مغز پسته مغز خربوزه مغز کک کچند  
 مغز ثم ختنخاش سفید نعلب مصری مغز کجشک مشک کرده ازهرک پنجقالا کبلا  
 فرقه خولجان و نعل شغافل ازهرک و مسقال و نیم مصطکی نشاسته لسان العضا پر  
 سنبلی الطیب و زعفران زنجبیل نار و مشک ثم فرنجشک ازهرک یکقالا و نیم همین سرخ و سفید  
 تودی سرخ و سفید ثم باد و نجوید بودیدان مغز بادام ثم زردک ثم شام پناز <sup>ن</sup> بچند  
 ازهرک سه مسقال نخا نسک قضیب کا و جوان سوزان کرده ثم انجبار کسوزمانا ازهرک  
 و مسقال باد و برابر اجزا غسل صاف کرده بقوام آورد و معجون سازند و در شربت دروغ  
 و اگر با بوف سه مسقال مروا دید و مسقال عنبر یک مسقال مشک نیم مسقال و روغلا

بیم مغز



نیم مسقال و روغ نقره یک مسقال اضافند نمایند و تقویت قلب و دماغ و هم در تقویت  
 اعویضی شود **معجون فلاسفه که ماده الحویه بیکونید شیخ اوتیس در رساله باهید که**  
 کرده و غیر تقویت باه منافع دیگر هم دارد و تقویت حافظه می کند و نافع و طایف نسیان در  
 پشت و سلس البول و اوجاع مفاصل و بالجملة اکثر از او بارده و نافع است و استعمال آن  
 صاحبان راجح است از اجزا بنیست در شربت از یکقالا تا دو مسقال **صفت معجون نارا**  
**این است زنجبیل لعل داو قلفل امله مغز بادام پسته بیلد شیطرج هندی راز و ندمع**  
**حصه آتقل مغز جلفوزه بیج نابونه نارچیل ازهرک ده مسقال ثم بابونه پنج مسقال**  
**موز دانه برون کرده بی مسقال غسل صاف و برابر اجزا را با بوق معول معجون سازد**  
**معجون دیگر قلیل الاجزا و کثیر النفع نعلب مصری نیم مسقال مغز خطام ده مسقال شغافل**  
**خولجان زنجبیل دایچی ثم زردک ثم زبیرک ثم کریم سارون ازهرک سه مسقال**  
**اجزا را کوبیده و بچند باد و زده ثم مرغ نیم پرشته بقدری که مجموع اجزا خمر شود باد و برابر**  
**غسل که کف کرده معجون نماید هر صبح و شام بقدره و مسقال میل نمایند نافع است و اگر از <sup>عصب</sup>**  
**هرک از معجون مبهتد بترانه ووشیده بنوشند نافع است اما **اغذیه باهید خود****  
**باغ الاغصه صابا دایچی لو بیبا پناز کلم نفع رب زردک پیر کا و کوشند کوشند**  
**کوشند مرغ و جوان کوشند مرغای کوشند کجشک مغز کجشک با مغز سر هر یک از <sup>پناز</sup>**  
**ثم مرغ ثم کجشک انجیر انکو و خربوزه شربت و در و خروارین هند دانده و شغافل او اختیار**  
**و کوشند ماهی تازه که کرم ننا و ل نمایند اما **اغذیه مرطبه اینجه از کوشند املا و زرد باد****

که زنده باشد و از جوان جوان باشد و با بخورد و بیازد و در بران کردن در روغن که  
 منع نفوس است و بیضا بدید او زنده و تخم مرغ او در جگر و در بطن و در کبد و در  
 و در او چینی و هرگاه فصد کاه جوان سوهان کرده باز در تخم مرغ میل نمایند بسیار  
 نافع است و از سببها نفع و خصوصیت زبانی هست و با جمل از این غنایند که  
 انواع از کب و از کب بعضی از آنها محمول و معارضت مثل خاک کب و شش و آنکه در کب  
 و انواع کبها و انواع فلبه ها که از جگر و بقول مذکور زبانی هند و جگر و پستان  
 حاره و از بسیار کم و غیر جگر و پستان بهر باطل نمایند و اگر هر چه از کب و نخود و لوبیا و  
 گوشت مرغ و گوشت کوسفند جوان زبانی مرغی زبانی دهند و باروئی تازه و لذت  
 و فندک با غسل نماید نمایند نفع و جگر است **امداد و بیدار کردن آنها فصد**  
**مقوی و بزرگ کوبیده کنند** معضو و جگر شهور است روغن بلبلان از او و پستان  
 پستان و غصص زهرگاه با چهار بر او روغن زبانی جگر شهور است تا خوب چیده شود  
 هفت شب کت پاهای از آن روغن خوب کنند و بعد از خوب کردن پاهای دیگر زده  
 نروند تا صبح بعد از هفت شب در اعاده باه ما پوسین صاحب اند که جگر فصد است  
 و هم چنین ما ایدن حلیت را با روغن زکس برکت با جگر فصد است و روغن زبانی  
 با مغزینبه دانه و جگر پستان و کب و فصد و ما پوسین معقد و پستان بلبلان  
 دیگر **عرق زهر کب** در **مستقیم** در **مستقیم** روغن زبانی بلبلان **بزرگ**  
 با روغن زبانی با حلیت با غسل و روغن پنبه دانه بسیار نافع است و روغن زبانی

زبانها

و با عا و زهرها و شک زبانی است از جمله معظمتا ذکر ما ایدن شکر و تازه و شیده است  
 مکرر و اگر در وی نبات را با نمک زکی زبانی شده با روغن کاه و امجد جگر با شکر و مخلوط  
 عود مکرر طلا نمایند و نظیر است و اگر فصد را بر روغن زبانی خوب کرده و زبانی فصد  
 زبانی شده با روغن پستان بنایت عظمی شود و شیخ از پستان فصد است با روغن زبانی  
 خشک کرده زبانی و با روغن زبانی فصد نماید بسیار نافع است **و روغن ساخن**  
**زبانی و روغن زکس و روغن کب** است **امداد و بیدار کردن آنها فصد** و روغن باه و روغن  
 معقد است ملاخه من خوب رویان و جگالت و عرق با ایشان و پستان صورت باه نامه  
 و مقادیر کب معقد در باه و حکایت مشتمل بر اربع حکایات از افوای مجامین و  
 نظیر شدن حیوانات خصوصا افوای زبانی مثل انواع و کب و جگر و مذکور از او  
 مبهات و مقود با دشت پناجده مکرر بیدار رسیده است و از اینجاست که خواجده عید را  
 کانی مکه بود السقف و ساق بکانه و شیخ داود مصری در تذکره بی کوب عید را که  
 این است نفع چیزی که بشنید شهور و بیضا بعد از باس بخورد و فصد است بهر سبب که  
 رسیده است بجهت آنکه ملا زبانی و احد موجب ملال طبع است و نخود را بهر کفایت  
 داشتن موجب لاغری بدن و مورت پیری و مضعف عصبه است و با ایشان که  
 بخانه کب تمام شد زجهت کلام مذکور **دیگر از مقود باه و اشیدن پستان**  
 دیگر شستن عضو با آب سرد و بعد از فراغ از مباحث نافع است خصوصا در تادیتا  
 غسل به آب سرد و استعمال بخام معقد در در و ششان و مکرر باه کردن و باسها

۱۰۱  
 نرم ابرو بشین پوشیدن و در رخت خواب بر خوابیدن و سواری معتدل کردن و رساندن  
 بشام بدن خصوصاً از دست مطبوع و مرغوب و تقویت قلب و مدغم کردن و بوی خوش  
 بوشیدن خصوصاً هرگاه بوی خوش را از شیخ مطبوع و مرغوب بپزند و سبای خوش بشیند  
 و غائب و غائب با سره روزه بودن اما **انجیرهای که مضغ باه است که با بیدار شدن**  
 کند اصداً اینجا معقوبات که مذکور شد جمیع با شیخ مرغوب و جمیع با شیخ و زن پر  
 و نقل که ترازی در سال و زن بدشکل و بیاد و زنی که بیدار شود جمیع باشد و مواظبت  
 بر جمیع شیخ و واحدی کردن در یک استنا بدست و مواظبت کردن و قصد و حیات بسیار  
 کردن و مسهل بسیار خوردن و چیزهایی که لا بدشکن مثل زیره و بادبان خوردن و استعمال  
 کلاب بهرچی که باشد و بوشیدن کلسنج و مداومت خوردن زرشکها و برزاق و زردگان  
 مکرر در مزاج حرور و حرکات عنیفه کردن میان با زانیا دانن یا زاه رفیق و بر مکان  
 نمناک و بر شک صلب نشستن و آب بسیار خوردن و ذکر بسیار کردن و معوم و مایه و  
 بودن و با بیله پنجه از ادویه و غذیه و نذایبری که مذکور شد و هر ضعیف با شیخ  
 مکرر آنکه معاجین و اطلبه و اغذیه کثیر الحاره در وضع با شیخ که منشأ آن حارث  
 مزاج باشد ضرر میکند و سوای اینها از مذکور است در این نوع نیز نافع است **صکلا**  
**و نفوس و عرق النسا** و جمیع مفاصل در دیت با ورم و کاهی بدون ورم مکرر حادث  
 پی شود در مفاصل اعضا اگر خشونت انگشتان یا خصوصاً انگشت اهام باشد از اشرف  
 پی کویند و اگر در مفاصل زان باشد و کشیده باشد تا زانو از طرف پشت از اعرف

النسا

۱۰۲  
 النسا کویند سبب هر یک از اینها ریختن ماده ایست از مواد بدن با این اعضا که در  
 میکند اگر آن ماده خون باشد علامت سرخی محل و شدت ورم و وجع است و سایر املا  
 غلبه خون چنانچه در صداع و موی مذکور شد **علاجش** در ابتدا ضد باسلیق  
 از طرف مخالف است اگر وجع در دست باشد و اگر وجع در پا باشد ضد باسلیق از  
 جانب وجع میکنند هر قدر بر خوردن منفعی و مسهل با این دستور مناسب است **علاج**  
 کاه زبان بیخ کاهی شامه از هر یک در و متعال عقاب سپستان از هر یک ده دانه **علاج**  
 در و متعال در روز سیم همین منفعی را با صاف سورنجان سه متعال موز منفعی بیست  
 دانه قمر هندی ده متعال پوست هلیله زرد نیم کوپ چهار متعال فلو سنجیا ریخته  
 ده متعال روغن با دام یک متعال بنوشند و اگر در شب مسهل اطریقی صغیر از متعال  
 با یک متعال سورنجان کویند بخورد بجز است و اگر از یک مسهل رفع علت شود  
 مکرر **علاج** بنگاه باشد که احتیاج بنگار و نصیب بزی شود و در غذا از کجوانی فرقی  
 شوربای برنج با برهه با دام و طرف شامه پی ماش چلو و خصوصاً هرگاه وجع شدید در  
 یا با تب باشد و اگر اینها نباشد گوشت نازک میتوان خورد و از ابتدا صندل سنج و سورنجان  
 و کلاب طلا نمایند یا بذر فطونان یا با سرکه بر هم زنند و ضماد نمایند با عدس و پوست خشک  
 باب کشینز و ضماد نمایند و آب بک کاه و آب کله همیشه چهار نفع است و مایه بدن  
 مبارک که در درم مذکور شد با کلاب بسیار نافع است و بعد از سکون وجع و رطوبت  
 اکلیل الملک تخم خبیث را در جوتهما و نمایند با اردو جو با آب کشینز و ضماد نمایند تا بالکیده رفع

مرض شود و اگر ماده صفرا باشد علامت شده و کج است با سوسن و القهاب و فلت و دم  
 و سایر علامات غلبه صفرا چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد و کم میباشد که ما  
 صفرا صلا در صفراوی صحن باشد بلکه از خون غلوط صفرا باشد و فلتاد و این نوع نادر است  
 بفسد هست لکن خون را کمتر از نوع اول با بدگرفت و ابتداء کم فصدان بنام بیج کافیت و  
 سایر مطالبات برنجی است که در موی مذکور شد و اگر بلغم باشد اکثر این است که **نخا**  
 صفرا بنام شد و زیرا که بلغم باعتبار غلظت و برودتی که دارد و در صفرا نوری و فواصل  
 میکند فلتاد فواصل بلغمی نیز عتبات صفراست بالجلد علامت سفیدی رنگ و کجی در  
 روج و احساس روج و تقوی بدن و فلتان علامات غلبه صفرا و خون و اشتغال **نخا**  
 علاجش خوردن میوه است از کار زبان بیخ از زبانه اصل است و پوست بیج کجی کافیتی  
 از هر یک دو مثقال و پنجین ده مثقال تا سه روز و چهارم سورنجان مصری  
 سنای یکی از هر یک سه مثقال کلرینج زرد از هر یک یک مثقال لاجنبال تغلیب بوزیان **نخا**  
 دو مثقال فلوس ده مثقال اضا فده منیع نمایند و نوشند و اگر شب سه لاطر بغل بغیر  
 سه مثقال یا یک مثقال یا راج فیترا فر و برند و طوق میوه مهمل را بنوشند نفع است  
 و اگر یک شب دو میان چهار مثقال لاطر بغل صغیر را با دو مثقال ایا راج فیترا و یک مثقال  
 سورنجان مصری بخورد شایه که طابت عیبهل بیکر نشود و اگر مجنون سورنجان  
 دو روز مهمل بقدر چهار مثقال یا شش مثقال با آب کمر بنوشند خصوصاً بعد از آنکه  
 مهمل مذکور در خوردن باشد بسیار نافع است **صفت مجنون سورنجان این است که**

سورنجان

شش مثقال ماهی زهرج زبره کرمانی پوست بیج کجی شیطیح هندی بوزیان از هر یک دو مثقال  
 پوست هیلله زرد و هفت مثقال تخم کرفس نمک ندوی برک نما زبد الخیر لافل سفید با دیا  
 کلرینج زنجبیل سفونیا کشیز خشک از هر یک سه مثقال زبید سفید پانزده مثقال **نخا**  
 با نام چهار مثقال و نیم عمل صاف سد و پنجاه مثقال اجرا را کوبیده با روغن با نام چوبکتند  
 و عمل را بقوام آورد و با هم برشند و اگر صفوی که معروفست سفوف فواصل بقدر  
 چهار مثقال یا سه مثقال بخوشند و نند سفید و عرق کاسنی یا کافور یا کرم کرده بنوشند هم  
 نافع است **صفتان سورنجان و ورق کلرینج از هر یک پنجاه مثقال برد سنای یکی ده مثقال**  
 مغز بادام مقشر مغز تخم بوزه کرمانی از هر یک سه مثقال و زبید سفید هفت مثقال زعفران  
 دو دانگ اجرا را نرم کوبیده سفوف نمایند و اگر **صفت سورنجان که صاحب منزل القتا**  
 بجهت فواصل ذکر کرده بقدر دو مثقال زرد برونه و آب کمر از عطیان بنوشند اسان ناز  
 مرکبات دیگر نافع است **صفتان سورنجان** مصری صبر زرد پوست هیلله زرد اجرا  
 مسالوی نرم کوبیده متب سا زند و خوردن سبکچین بزوری عیار مغالجات مذکور  
 و هم چنین شربت اصول بدستور که هر یک در عطیان مذکور می شود نافع است مگر آنکه  
 علامات غلبه خوارث نراج شرب اصول مناسب است و در این نوع از فواصل کردن  
 بعد از خوردن موی از تیره تخم زبید و نمک و عمل بسیار نافع است و بسیار باشد که احتیاج **نخا**  
 نشود بعد از مداومه یعنی غذا در این نوع خود آب و زبید و فلید چلو میل نمایند و از  
 ریشها و نبات و آب سرد لغز از نمایند و سورنجان و بیج بنفشه و صبر شغوی **نخا**

با کلاب طلا نمایند با سوزنجان و بیخ نخلان و زرد و مد و بلور  
 حب الفار و رطخ و صبر و قوطی و زهره کی با کلاب طلا نمایند و بعد از آن لیدن آنها  
 روغن بادام نافع است و در سنگین ریح مفصل دو همه انواع هماد عدس مفسر  
 استخوان سوخته انسان و اگر نباشد فرفران و سوزنجان و پوست خنثا شش پباد  
 نافع است و شستن محل ریح با بونه و ابلیل المک و زنجوش و سفر برنجاسف  
 و پودنه جوع با بعضی از آنها زنجوشانیده باشد در نوع اجزیا نافع است و شستن  
 با پی که علفا سپند زرد و زنجوشانیده باشد جربت و مالیدن مغز لم کا و با شربان  
 با بونه در آن نوع اجزیا نافع است **طلایی بکر** که در موی و صفراوی و دوا و نو  
 در بلخی از اول استعمال آن نافع و جربیات صبر زرد و زهره کی و زعفران اجزا رساوی با یکم  
 طلا نمایند **طلایی بکر** **مفصل بلخی** که مسکن ریح است و عمل ماده است مغزانه بید  
 اینجور سه جز و عمل در روغن تازه کاوی دو دانه هم که از هر یک یک جز و یک نخل کاو  
 بقدر یک سار اجزا و اعلیظ کنند بدینجور و کین کاو زانم کونیده همه زانهم مخلوط نمود  
 استعمال نمایند و بدانکه عیاشی را که بفارسی تب کونند حار و طباستع بنید که در  
 مشعل شو و اعراض آنکه از دل منبع شود یا آنکه از جانب دیگر منبعست شود و بدل  
 و بتوسط رکهای جبنده که از دل رسنه است و تمام بدن رسیده است و افعال شراپن  
 کونند بیج علفا برسد و مشعل شود در بدن مجدی که بیج با بعضی افعال بیجیه من  
 رساند و افعال طبیعت مصلحاتی را کونید کرد و محض بر حسب اقتضای طبیعت صا و شرب

و چون مشتمل بر سه جنس است یکی اعضا و یکی ارواح و یکی اخلاط و اجناس غالیه می که هر یک  
 از او میدارند سه جنس است بزاکه اگر خوارش اولاً و بالذات متشبت با ارواح است و  
 بالفرض با اخلاط و اعضا سرایت نموده از اجزای **پوم میگویند** بجهت آنکه باعتبار لطافت ارواح  
 غالباً در یک شبانه روز و بعضی می شود و اگر اولاً و بالذات متشبت با اخلاط شده بعد  
 سرایت با ارواح و اعضا کرده از اجزای **خلیجی کونند** و **وجه شهبه** و اخلاط است و اگر اولاً  
 و بالذات متشبت با اعضا شده و بالذات آن ارواح و اخلاط کرده **الان اجزای و کونند**  
**بجهت** آنکه این شایعاً را میگرداند و با روک می کند پس اجناس و لیه می این سطح است  
**امتیازات پوم** که عبارتست از این که حرارت غریبه اولاً در روح بهم رسیده و شرب  
 مغلیب نموده و مشعل و قلب شده باشد از قلب بتوسط شراپن تمام بدن و اخلاط  
 سرایت نموده هر را که نموده باشند و این تبا از اسباب خارجه بهم رسد مثل برای  
 شدید و نزد فتن باب سرد و گرمای شدید و خوردن دوا و غذای حار و شلیم  
 مفرط و غصیب و غیر ذلک از اسباب خارجه و اثب را بحسب کثرت انواع میباشند و کین  
 در این رساله اخضا و بچند کثیرا الوفوع میباشند و پیشود **پوم استحصای این**  
 رسیدن هواپی سرد با آب سرد بدن حادث می شود و علامت آن تقدم سبیل است و  
 اعضا و غلظی که بفارسی کاکش میگویند و نشا و بکه بفارسی چنانچه می کونند و شیار  
 بول کردن و گاه باشد که مرکز اندک سرهای شده باشد و این تب را در عرف کونند که  
 که از جای بدن بهم رسیده **علاج** با بد خود را بپوشند و اعضا را مالند که کنند و باها را



و ما لیدن دروغ کل رخ به بدن و غذاهای بار در رطب خوردن مثل کوشش بزغاله  
 و مرغ چیده با استفحاج و زرد و سفید ه تخم مرغ نیم برش و خوردن کلاب و نبات **بوم**  
**بوم سبب این** بی خوابی فرط است و علامت نفد سبب است و علامت کبر و بی  
 مذکور شد و علامت علاج بی است **بوم زلی سبب این** بیغ زله و زکام است و علا  
 وجود زله است علامت علاج زله بیغی که مذکور شد **بوم بی سبب این** تب و خرم  
 فتن در فاسد شدن غذاست در معده علامت شروع تراش است یا بد بوئی و سبب  
 معده و سوزش معده گاه باشد که در معده نه زاید علامت بی کردن است و  
 معده را از آن غذای فاسد پاک کردن و اگر بی بیغ و بیغ خوردن و آب نیم گرم و نمک <sup>شام</sup> بی  
 و بی کند و اگر طبیعتا جابت میکرده باشد احتیاج بی نیست بلکه چند نجان این نیم  
 گرم از بیغ بنوشند و غذای فاسد را از شکم رفع میکنند و نام معده پاک نشود و غذا  
 میل نکند و بعد از تغای معده و کرسکی مادی قلیه زرشک با سهاق با غوره <sup>میل</sup>  
 و بدانکه در جمیع انواع **بیماری** بوم بعد از احتیاط رفتن بجماعت معند از دفع معالجات  
 و بدانکه جمیع انواع مذکوره از سمیات بوم هر گاه از بجا در روز نجا و ذکر و بیت  
 رفع فتن و تب ظاهر و واضح است منقل بر تب خلی شده این معالجات دیگر مفید <sup>نشد</sup>  
 بلکه مطالبه تب خلی بد سنور در هر مزاج در هر شخصی موجب اشغال با دیگر دامت <sup>باید</sup>  
 خلی که عبارت از بی است که اخلاط بسبب عفونت که میشود از آن حرارت بغلی  
 رسد و از آنجا سرایت به جمیع اعضا و ارواح کند این تب را خلی گویند و سبب <sup>نشد</sup>

باز

و آب گرم بگذارند و لعاب هیدانه و خاک کثیر گرم بنوشند و از هوای سرد و آب سرد <sup>سها</sup>  
 و ما ستان خوان نمایند و غذا اش شور با بیغ و مرغ و ماش و استفحاج میل نمایند جلوه  
 با زرد تخم مرغ نیز مناسب است و هضم نماید تا عرق بیاید و تب رفع شود **بوم**  
**بوم قوی سبب این** تب مکت و در افتاب گرم را نیز دیدن اش با جام بیبا در گرم باشد  
 علامت آن نفد بی از اسباب مذکوره است و سبب نیم و برافرونی و رخسار و صفا  
 و قشکی و زبانی حارن و التهاب و در دوسر علامت هر که و کلاب دروغ کل رخ  
 بر سر ما لیدن و بوئیدن یا آنکه صندل سفید و سنج و کلاب با آب کثیر نیز با بیغ  
 بر سر ما لند و بیوئند و اگر کافور نیز داخل کنند مناسب است و آب سرد بیاشامد و خوردن  
 شهر تخم خرفه و عتاب و کثیر و بد و فلو نار و عرف و بیغ جو را با بیغی با فاست و غذا اش نیم اند  
 با زرشک و غر با جو و سبب لایدن دروغ و سبب میل نمایند ثابت رفع شود **بوم**  
 سبب این تب و بیغ شدید در عضوهای اعضا است مثل چشم و گوش و غیره از اعضا  
 علامت وجود بیغ است در عضوهای **علاجش** و بیغ آن عضو است و بیغی  
 که در معالجات آنها مذکور است و از جمله مسکنات و طاع حرقه و زکام کردن و آنها  
 ما لیدن افون حاصل می شود و بعد از سکون بیغ اگر حاره با بیغ باشد علامت <sup>است</sup>  
 و خواب کردن دروغ کل رخ بر تمام بدن ما لیدن **بوم** بی سبب این تب رسیدن  
 تب بیبا است بر بدن مثل حرکت بیبا و علامت نفد سبب است و در باد کرب  
 مفصل و سایر اعضا و سبب بیبا و علامت اسباب و سبب است و ما لیدن کرب و خواب و

اخلاطی که از سد و جبهی باشد یکی سده که باعتبار کثرت یا غلظت و یا لزجت خلطی در جاری هم  
 برسد و آن ماده که بسبب سده مجوس شده باشد متعفن شود و هم از اسباب عفونت است  
 غذاهای مناسبات که باعتبار غذا جوهر مثل ماهی تازه یا باعتبار مرغه قبول فساد مثل  
 شیر یا باعتبار غلبه رطوبت بر جوهر آن مثل مویهای کثیر و رطوبت یا باعتبار عدم استعدا  
 برای ضم کامل مثل خیار یا مثل میوه میان اندیشه مختلفه در ضم فساد پذیرد و متعفن شود  
**سهم** از اسباب عفونت اخلاط هوایی و رطوبتی و هوایی متغیر از اسباب سماوی و آبی است  
 که باستنشاق و از راه مسامک جلد با اخلاط میرسد و متعفن میکند و چون که اخلاط هوائی  
 خون و صفرا و بلغم و سوسواینها عفونی تر جبار است بعد و اخلاط و هر یک از این اخلاط  
 او بعد یا داخل در عروق متعفن میشود یا خارج از عروق مثل معده و کبد و غیرتک پارهها  
 لعن در داخل عروق باشد لب لارم میباشد و طلع غلیظ و مکر بزوال مرض و اگر عفونت  
 در خارج عروق بی باشد تب ظاهر میباشد یعنی مجیب نوبه که از برای آن ماده متعقد  
 بی باشد چنانچه در هر یک مذکور خواهد شد تب ریحی شود و یا زرد و نوبه دیگر  
 آید و هكذا تا مرض زایل شود پس اینها عفونی است زیرا که هر یک از اخلاط را بعد  
 متعفن آن یا داخل عروق است که بتلازم و بر طرف میشود مگر بزوال مرض یا خارج عروق  
 که تب ریحی شود و یا زرد و نوبه دیگر عود میکند مجیب هر ماده چنانچه در مضابطه  
 نوبه هر یک مذکور خواهد شد و چون که خون در خارج عروق غلبه شد مثل اخلاط  
 نلته دیگر لهذا تب دموی ظاهر میشود و تب دموی خارج عروق بی است که سبب آن

ادام

او را ملاحظه میباشد چنانچه مذکور خواهد شد لهذا تب دموی که ماده آن داخل عروق باشد  
 برود و هم است یکی آنکه از حدت و غلیظان خون حادث شده باشد یکی آنکه عفونت در او باشد  
 و این نوع از تب دموی فی الحقیقت یعنی است علی امده که داخل در ریههای عفونی بیت بزاکه  
 در تحت حیات هوئی و در بی بزواخل بیت و لهذا ابریت زلب خلطی میتوان گفت و تب عفونی  
 نمیتوان گفت زیرا که منشأ و بت خلط است و عفونت بیت یکی آنکه متعفن شد باشد  
**اما اینها از غلیظان** و حدت خون باشد و عفونت که مذکور شد که فی علاقه است  
 و در تحت هیچ یک از اجناس نیستند هوئی و عفونی و در بی بیت از اسوس و خون کونید علامه  
**ان سرخی رنگ** و در و چشمها و زبان و بر پی رکنا و سرخی بول و تشنگی و تری دهان و  
 سایر علامات غلبه خون چنانچه در صلیح دموی مذکور شد و دیگر از علامات  
 این تب است که حال ریح چنانچه در تب صفراوی لازم که یک روز سبک و یک روز  
 سنگین و تبیت بلکه همه روز به یک فرا است و دیگر از علامات آنکه سرمانی و لزجی با  
 این تب میباشد **علاج** آن صفات در ابتدا از زک یا سلیق و اگر در سنگینی باشد  
 یا صلبی باشد صفد فیقال بکند بعد فوت ریح خون بگرد بلکه عجدی که در پیش  
 رسد خون کم کنند و بنا باشد که بند بپوشد دیگر احتیاج نشود و بعضه دفع تب شود  
 و اگر تب دفع نشود و منبغی از عتاب و سپستان از هر یک ده دانه نره نیم کا هو که در از هر یک  
 در مثقال نیم کثیر یک مثقال بپزخست ده مثقال بنوسند و در و نیم عین الثعلب نیم  
 بیج کابینی نهفته بنویز از هر یک دو مثقال عتاب سپستان اوغیا را از هر یک ده دانه

ترمندی پشیمانی فلوس خیار پنبه را از هر یک ده مثقال روغن بادام یک مثقال  
 بنوشند و هر چنان روز ششم و هفتم منفع مذکور را و با زرد و هشتم سهیل و نهم  
 نیز منفع را و در دم سهیل را میل نمایند و اگر احتیاج نبکرا رخصه باشد روز هفتم  
 و یازدهم نکرار رخصه با اجامات میان شانده نمایند و اگر سهیل کفایت کند روز  
 دوازدهم سهیلی دیگر بنوشند و غذا اش شورهای ریخ و اسفناج و کدو میل نمایند و  
 نمرود زرشک و غوره را با شورهای سهیل نمایند و بعضی ما شاد عدس مناسب است و اینوه  
 خیار و رومند و آنرا کلای و الوی زرد و آنرا بن مناسب است و کاهولیا با نافع  
 و آب سرد بسیار نافع است چنانچه شیخ الرئیس فرموده که اگر صاحب این تب چندان آب  
 سرد دهند که رنگ روپی آن مایل چیزی شود و البته آن تب دفعی شود و ماء الشیرین را  
 و غذای مناسبست و صاحب این تب را و بعد از دوازدهم شرم خیار نیز شرم کاهنجی از  
 هر یک دو مثقال با سکنجبین سیاده ده مثقال چند روز میل نمایند با شرم خرم خوفه  
 پنج مثقال با سکنجبین ساده میل نمایند و بعد از چهاردهم رفع شدن تب کوشش  
 خورس و چینه و بزغاله میل نمایند و پریز را تا روز اول تب با کلیت نگاه دارند و از هر یک  
 مذکور سهیل نمایند تا رفع مرض شود و صحت کامل حاصل شود **افشا و الله تعالی انما**  
**تب دموی که از عفونته خون خاوت شده باشد و اثر مطبقه گویند علاجش همان**  
**علامه سونوخ است و فلفلی و افز و خنیکی و نیکی بفرنگه گاه باشد که به پوسی نیز با**  
**تب بهم رسد و با جمله اعراض این نوع شده اول است و اخراج خون و نیز بد**

در بیان

و سایر را با بر در این نوع پیش از نوع اول ضرورت و بعد از چهاردهم فرم کافور و مناسبست  
 با لغاب بد ز فطون و شرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم  
 شرم خرم خرم کاهوا از هر یک پنج مثقال شرم کاهنجی و تب السوس صندل سفید از هر یک سه مثقال  
 مغز خرم خرم خرم خرم چهار مثقال مغز خرم کدو پنج مثقال زنجبیل هفت مثقال کافور یک مثقال با لغا  
 بد ز فطون و شرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم  
**که سبیلان عفونته خون خارج عروق باشند این نهایی است که مثقال آن اولی و دومی است**  
 مشدوم و ملاح که از اسهال کوبند و در اعضا پیسته و لجا و کزانی الصندل و زان  
 الجنب کوبند و در هر شش و دم معده و کبد و غیر اینها از لغش و تب دموی خارج عروق نیز  
 که در سایر اخلاط دیگر میباشند نیست زیرا که خون و خارج عروق میباشند و علاج اینها شرم  
 و متعلق برای طبیب است و خارج از موضع این کتاب است نهایت چون ضابطه صحرای زان  
 انواع بیماری عفونی قرار دادیم لازم بود که شعاری با اینها بشود و معلوم شود که بعضی از این  
 بیماری دموی هست که علاج آن مذکور نشده **تب صفراوی این نیز لازم است ماده آن دا**  
**عروقت با ذره که ماده اش خارج عروق است اما تب لازم صفراوی و آن نیز بر دو قسم است**  
 یکی آنکه ماده صفرا در عروق حوائی قلب با عروق تمام بدن متعفن شده باشد و آنرا  
 حرقه گویند و دیگری آنکه صفرا داخل بعضی از عروق بدن متعفن شده باشد و در  
 عروق حوائی قلب و این را غیب لازم گویند اما حرقه علامتش لزوم تب است و شرم کاهنجی  
 و فلفلی و همان روزی رنگ و رو چشمها و پویایی و فلفلی و اضطراب و هذیان و صدع

و خشونت زبان و زردی آن و گاه باشد که زبان سیاه شود و بول با رنگی و با رقتنا  
 و اینکه اجزای برین یک دور و سبکین و بویک روز سبک تراست علیحده یعنی است که  
 در سو نخس و مطبعه مذکور شد سوای قصد و بتوید در این نوع بپوش از هیدنها  
 خلیجی باید کرد و آب سرد و یخ و برف مکرر باید داد و از میوه های رطب در هر صد بخیر  
 باشد یعنی که در رب و موی مذکور شد باید داد و در ماء الشیر مکرر باید داد و از میوه  
 رطب در هر صد بخیر باشد یعنی که در رب موی مذکور شد باید داد و در ماء الشیر مکرر  
 باید داد و از روغن زلف و قطونا و هیدانه و خاک کیره و عرف بنیوخ و بید و کاپنی باید داد  
 و زوده که در او اسفناج و ماش و برنج که با ماء الشیر چینه باشند با مرمندی با اسفناج  
 و برنج و چینی ماش مضمرا با ماش و برنج و آب نان درین با شربت نیز در این تب بعوض  
 منفع مناسبت و سه لایق را که در تب دموی مذکور شد بدهند و بعد از <sup>زود</sup>  
 درخس کافور را بکینین و شیره تخم خرفه و رب دموی بسیار مناسبت و در این تب  
 و تب دموی اگر تب ناشنا زودم باقی باشد و ازین اشتهای و خشونت زبان و شند  
 تب معلوم شود که هنوز ماده باقی است و در دوزخ و نرسا زودم سه لایق بطریق سه لایق  
 مبلد دهند و بعد از آن با زمرجات بیوق مذکورید دهند و اگر در این تب و تب دموی  
 مواد مشوجه دماغ باشد علامتش بهوشی زیاد و هذیان و شدت صداع و بیخوابی  
 و در روز سه لایق بیخوابی تا درین چهل مشغال شخست ده مشغال با آب کاپنی سیر  
 بیست مشغال نبوشند با شیره تخم خیار و شیره تخم کد و او شیره تخم کاهوا از هر یک دو مشغال

بر

شیره تخم کشتیز یک مشغال لغاب بد و قطونا و هیدانه و عرف بید و کاپنی و بنیوخ و از هر یک که  
 باشد با شربت ده مشغال نبوشند و سه لایق بطریق اسفناج و بعد از این روشور که  
 از آب کربا بم مشغال غلغام و یک مشغال روغن با جاح برزند و بعد از آن <sup>الغلب</sup>  
 تخم خلیجی چنانچه بیخ کاپنی بنفشه کل بنیوخ کل خلیجی از هر یک دو مشغال از عتاب و سیستان  
 از هر یک بیست دانجه بوشانند و صاف نمایند و با زنجبین و شخست و فلو س از هر یک  
 مشغال روغن با جاح چهار مشغال شیره جوده مشغال ضم غوره چهار بخیر نمایند و هر بخیر را  
 یک دفعه برزند و تا انا و میل ماده بد ماع چنانچه مذکور شد با قیت مندل شرح و بشد  
 سوره با فیللی از کافور و کلایب و آب کینیز و آب خیار و زانگی سکه و شیشد کرده مکرر در تب  
 دماغ برین جازند و اگر مده این اجزا یافت نشود بعضی از انها کافیت و اگر بعضی از ضعف  
 باشد در اخور و زفا و زهر معدنی و کل لعششان و روغن اید از هر یک دو دانگ تا نیم مشغال  
 با آب سبب بدهند و اگر مجموع انها یافت نشود بعضی از انها کافیت و در این شب  
 شب هفت روزم و چهارم با شیره نمایند و با ههای برین با در آب معدل الحار  
 که برید بید و جونیم کوب و کل خلیجی بنفشه دران جو شانه بنده باشند سلیجی بگذارند  
 بمالند و اگر این اجزا نباشد آب کرم کافیت و در این تب بسیار برین را بیوشانند  
 مکرر با در بزنند و صندک سرخ و سعید بز بریتان چپ بمالند و با جله در این تب  
 کولایب و بنیوخ بکنند ماغیب که در آن است که صفراء و بعضی از عروق منعقن شده با  
 نرد و عروق حوالی قلب علامتش نیز زودم تب است و شخستی و بیخ و همان روزی در

زبان و زردی و رفتن بول و بالجمله علامات خفیه حرقه است و اعراض صعبه حرقه  
 از قبل هذبان و اضطراب و تعلق زیاد و سایر اعراض صعبه که در حرقه مذکور شد نیست  
 خلاصه اینکه تب لا ازم صفراوی هرگاه با اعراض شدید و صعبه باشد حرقه است و هرگاه  
 این اعراض صعبه نباشد مستی تب لا ازم است و الا در ماده شریکید و لهذا علاج این تب  
 علاج حرقه است مگر اینکه در این نوع باید تبرید کم از حرقه کرد و الا در دو راه غذا  
 و تدابیر مشترک است **تب صفراوی** با برکه ماده اش خارج عروق مثل معده و کبد  
 و طحال و مراده و غیر اینها از فضایی که در جوف میباشد و منعقد شود و از آنجا که  
 علامه این تب این است که روزی در سرهای خفیف بی شود و تب هم می رسد و  
 بعد از تب عرق بیاید و بعد از عرق تب با کلیته رفع می شود و در روز دیگر تب  
 نمیباشد تا آنکه در دو سیم باز روز و سرهای عرق میشود و هنگامیکه روزی شش  
 و یک روز میباشند و مدت این تب از اول نوبه تا رفع شود از نه ساعت تا یک روز  
 که اگر از این مدت تجاوز کند معلومی شود که ماده صفراوی غالب نیست بلکه  
 مرکبات پنج پخته در اول اعراض برهای مکتبه مذکور خواهد شد و دیگر از علامات این  
 تب تشنگی است و تلخی دهان و زردی رنگ و در چشم و طووج و سستی معده  
 و بی صفراوی و تعلق و اضطراب و رفتن نوبه و زردی بول نباشد تب بد بو  
 رسا و علامات غلبه صفرا چنانچه در صفراوی و تب لا ازمی است مگر آنکه  
 سهل زاده و زردی نوبه باید هر روزی که اتفاق افتد و بالجمله در این تب

نیز مثل صفراوی لا ازم مطابق پنج حرقه باید بود و مگر اینکه حرقه محتاج برید ز با دست و  
 تب بر تب حرقه برید نباید بود و تب خوردن ایام سهل در نوع اخراج و نوع اول  
 نیست بلکه باید سهل در روز نوبه داده نشود تب بلغمی آن نیز ماده اش با داخل عروق  
 که از آنجمله کوبند با خارج عروق است که از مواظبت کوبند اما نفعه علامتش لزوم  
 میباشد و حوارت ملائم است و در صورت و پشت چشمها اندک بلغمی میباشد و اشها  
 نمیشد و علامت صفرا از تشنگی و تلخی دهان و خستگی کام و زبان و تعلق و اضطراب و سستی  
 علامات مخصوصه صفرا نیست و اب دهان بسیار میباشد و بول در این تب غلیظ میباشد  
 و گاهی برنج میزند و غشایان و بی بلغمی میباشد و لحم دهان کاهی شود و است اگر سبب تب  
 بلغم مالم باشد و گاهی ریش است اگر سبب حرقه باشد و رنگ در این تب بزرگ بلغمی  
 مایل بر زردی میباشد خصوصاً در اواخر و سستی و کسالت از لوازم این تب است  
 علامت این از ابتداء منفعی باید داد از عنبات قلب و بیخ بلغمی اصل القوس شحم غلیظی کا و بران  
 از هر یک دو مثقال سپستان پانزده دانه و زنجبیر ده مثقال و در روز هشتم سهل  
 از اجزای منفعی مذکور باضافه سنبله کمی شد مثقال کلرنج یک مثقال عقیق ده  
 دانه کل بنفشه دو مثقال فلوس فلوس چینه ده مثقال روغن بادام یک مثقال و در  
 روز دهم و شانزدهم همین در در سایر ایام منفعی مذکور را و نذا از اول تا شام  
 شود و بای برنج با بشیره بادام و طرف شام چلو با زرد تخم و اگر آثار بود و در ماده  
 مثل رطوبت دهان و کسالت و سستی و بیخ و بعضا باشد بعد از هضم کوبند

بچه را شور با نموده میل نمایند و اینها و زرشکها و آب بسیار سرد اخر از نماید  
 سواپایان این که در این نیت مناسبت و کلابی نیز ضرر ندارد و بعد از شازیم  
 اگر تب رفع شود و بهما و الا سده هر دو کلفتند افتاب نیت سه متقال و هفت متقال  
 سکجین بخورند و طریق ساختن کلفتند این است که ورق کل سرج تازه را بره کرده  
 و شکر را بقوام آورند در وقت کفند تا چهل روز و اگر در ملاء بکندارند  
 بهتر است و اگر خشک شود شکر زاده و باره بریزند تا خوب بکندارند و بعد از این سکجین  
 بزودی باین دستور که روز اول چهار متقال و در دوم پنج متقال و در سوم شش متقال  
 و چهارم هفت متقال و بعد از آن هر دو هفت متقال با شکر کابنی یک متقال  
 و شیره را زانرا کفمال میل نمایند و اگر در وقت باها و چشمها باقی باشد هر روز  
 و در شک صبر بقدر نیم متقال اضافت نمایند و اگر معده ضعیف باشد و غذا هضم نمی  
 شده باشد و آنچه باشد و عطش زیاد بی باشد و می خورد با ضامه سکجین بزودی  
 هر دو نیم متقال میل نمایند و این ضابطه را بری دارند تا ده روزه و روزی که  
 خشک باشد بعد از خوردن شش روز سکجین بزودی سه چهارم میل نمایند از این  
 چینی یک متقال نیم زرد کفقال نیم عساره افسنین دو دانگ عطا ده غافق دو دانگ  
 غار بون نیم متقال این اجزا واجب کرده فرزند و از عفیان ده متقال نیز بخورند  
 در عرق کابنی حل کرده نیم متقال کرم بنوشند و همچنین کباز و از هم نیز همین  
 میل نمایند و طریق ساختن سکجین بزودی این است که کابنی را زانرا به پنج دانگ

کرم کوز

کرم کوز نیم غبار از هر یک پنج متقال بیج کابنی ده متقال نیم خون روزه کرمک چهار متقال کاک کوز  
 و ریشد از هر یک سه متقال نیم کرفس اینون کل سرج از هر یک دو متقال اجزا را نیم کوبیده  
 بچینانند و بخوشانند و صاف کنند با نند سفید بقدر پنجاه و دم و سرکه کشند چهل متقال بقوام  
 آورند سفت فری در شک صبر این است در شک زانرا زانرا پاک کرده هفت متقال نیم نیم  
 کابنی در خم حرقه مغز چنار از هر یک یک متقال نیم و ورق کل سرج دو متقال نیم و بوند چینی نبل  
 اقلیب از هر یک نیم متقال اجزا را کوبیده و با عتاب بد فطونا و نیز سلازند صفت فری در  
 صبر این است و ورق کل سرج شش متقال ربا لوس چهار متقال سنبلاطین یک متقال  
 و متقال عصا ره غافق چهار متقال اجزا را کوبیده و بچیند و فری سلازند و ملاء و متجو  
 کلفتند و سکجین ساده بدستور مذکور بعد از سکجین بزودی نافع است و کاهی کلفتند زانرا  
 دو دانگ مصطکی کوبیده میل نمایند و گاه باشد که ملاء و متجو فری کلفتند با سکجین تازه  
 مسیغنی از سکجین بزودی باشد و هر سه چهار شب بکندارند و آه التریه میل نمایند  
 صفت دواء التریه این است زنجبیل مصطکی از هر یک ده متقال زرد بخت متقال نبات  
 سفید چهل متقال اجزا را نیم کوبیده سقف سلازند و اگر دواء التریه را با کلفتند نیم  
 موره بخورند و از عفیان اب کرم بنوشند هم خوب است و دوا و از این تب و کویکی  
 مرض خوردن سرور و فطوس با بزلایق فادوق هر روز و بقدر نیم متقال مناسبت  
 و غذا بعد از شازیم بخورد آب با کوشن مرغ و کوسفند جوان و طوق شام بر بلو و فله  
 جلو میل نمایند و اگر این تب کفند شود و بطول انجامد فری بوند چینی نافع و جریست

خصوصاً هرگاه در بیکر آب سرد صلابتی باورنی باشد چنانچه باورنی در صورت و دستها و پاها  
 باشد و سبکچین بزورنی و سبکچین ساد و بقدیم منقال تا بکفالت میل نمایند صفت  
 درین بوند چینی این است شش منقال روزی یک بار از هر یک سه منقال اینون تخم کزنی  
 عصاره غافق از هر یک دو منقال اجزا را کوبیده فرسوسا زنده هرگاه این تبا این ندرایر  
 وقع نشود و تا با بقیه چنانچه مذکور شده باشد شربت اصول بدهند خصوصاً هرگاه  
 باورم دست و پا و شکم و صورت باشد با این دستور که از چهار منقال غافق منقال  
 بدهند و هفت منقال کرسید تاد و آرد و روزی یک بار از هر یک ظاهر شد تا بقیه چهار روز  
 بدهند هر روز با شیره زانیاچ و تخم کابنی از هر یک یک منقال و قند و آرد هم سه پهل بدهند  
 یکی از سه هلاک که مذکور شد صفت شربت اصول این است تخم کزنی پنج دان با پنج کابنی  
 از هر یک ده منقال پوست بجز کبر خنثی منقال را زانیاچ تخم کزنی تخم کابنی از هر یک هفت  
 منقال لغت اعاج از سنبلا الطیب ساورن بجز از هر یک سه منقال هم موثر شقی است  
 انجیر زرده دانه قند سفید صد و پنجاه منقال چنانچه رسم است شربت سازند و  
 در کتبی بهای اینی مرکب فربق دود و دانه تا نیم منقال عصاره غافق با سبکچین ساز  
 مکرر داده ام و در پنج شش روز تب رفع شده است و کابنی با اب انان هم نافع است اما  
 تب بلعی که ماده ان غاوج عروقی متعفن شده باشد که از امواته و نایبند هرگز نباید  
 علامتش آنست که هر روز نوبه می آید و درهای بسیار شده بد میباشند و نوز که میباشند  
 و زمان سرها طول میباشند و مدت نوبه و تب طول میباشند که غالباً مدت این تب

مکرون

همه ساعات است و بعد از آن عرق می آید و تب با کتله رفع می شود و اگر رفع شود و زمان رفع  
 شدن بسیار کم میباشند که باز نوبه می آید و سایر علائم این تبی است که در بقیه لا زم است  
 شد و علائم نیز بدان دستور است که در این تب بی در وقت نوبه بسیار نافع است چنانچه  
 قلع این نوبه سدا و متبیه می شود و خصوصاً اگر بی در وقت نوبه شلاب رب و سبکچین  
 و عنک خورده شود و وقت شود و خوردن سبکچین با آب کرم پیش از وقت نوبه بدون  
 بی کردن نافع است و سایر ندرایر بخوبیت که مذکور شد و در این تب و تب بلعی لا زم انما بلعی  
 سلال هم نباید و سایر ندرایر که ماده این تب بلعی است و ماده بلعی و بر نفع می آید و نوز  
 رفع عیشود پس باید که طبیب در بعضی هیک سلال هم رساند و نوز علاج نمایند بلکه  
 لوازم اهتمام در معالجه بخوبی که مذکور شد بعد از نوبه تا صحت حاصل شود و انشا الله تعالی  
 اما تب سوداوی ماده ان نیز با داخل عروق و غاوج عروقی آنچه ماده اش داخل عروق  
 از اربع لا زم گویند و آنچه خارج عروق از اربع ظاهر گویند اما تاریخ لا زم ناد و الو قع است  
 باعتبار وقت و زاد و عروقی و اگر کالی انفا فامند بعد از بهای دیگر است که ماده ان  
 محرق شده و منتقل با این تب شده است و علائم معالجه تب سلابی است و معالجه تب  
 با بر چنانچه مذکور خواهد شد اما بی ربع لا زم نوز که انفاق یافتند که ابتدا هم بد  
 بلکه غالباً مسبوق به بهای دیگر میباشند علامتش آنست که یک روز نوبه و تب  
 هست و در روز بیست و در روز چهارم ان نوبه سابقه باز نوبه و تب بهم می آید  
 و نوز در این تب در اول مرض بسیار کم میباشند و هر چه کنند نوبه و تب در ان نشان

نفع ماده است و زوال غرض بکرم ماده این تب بسیار شدید میباشد و در اول نوبه کوبان  
 که اسلوب انهای بدن شکندی شود و مفصل تمام وجع می آید و در تب بسیار نوبه  
 شود هر چند از تب بچی شدید است اما بعد صفراوی نیست و مدت بوی بر این تب غالباً  
 یک ششانه روزی کشند و اکثر این است که از اول در ابتدا آن پیر نمیشود و وصلات  
 سپر زمین باشد و با علائمان غلبه هر چنانچه که باشد چنانچه از زبان مذکور شد معلوم  
 می شود که ماده آن خرفه از آن خلط است **علائمان آن است که متعری این تب در اول**  
**بلکه تا ششماه نشوند زیرا که ماده این تب متعری است و میل از نفع خوب**  
 رفع این شدن ضررهای عظیمه دارد و لهذا باید بمدا را اسلوب نماید و از اول  
 سوزا مثل باد نجان عدس و بقول کنند و چیزهای شور و نمک سوده و گوشت  
 نمک بد و پنیر کهنه و سایر مقلبات سوزا را اغذیه نماید تا احتیاطاً از نمک و پنیر  
 از انواع سوزا که مورت این تب شده در اصلاح و نفع آن گوشت چنانچه اگر از  
 احتیاط صفرا ناخون بهم رسیده باشد علامتش علائمان غلبه صفرا و خوش چنان  
 در تب دموی و صفراوی مذکور شد باید که مداومت بچونین سببها و عرق  
 کاغذی با عرق شاهزاده و یا نارین بکند و یا نارین را که هر یک در طبع باشد با  
 سرخشک و آب نمک ناری را که بافتند و کاهی با آب گلاب همسوز نمایند و امتحان و هر  
 باعث خفگی باشد احتیاطاً نمایند و از میوه ها خوبتر هندوانه و جلوبو و کلانی  
 و الوی زرد خشک خوب و الوی رسیده میل نمایند **حکیم علی کلابی در شرح کتاب**

بکرم

میگوید که ماری نوبه بی غرض شده بود و در سفر بودم و با جوی از آمد فاکر ایشان  
 بنویسید بودند رفیق بودم و ایشان را بخوردن مسهل مرغی نمودند و من مناسب  
 نمیدانستم تا آنکه ایشان شی مسهل زنیب دادند و با این من حاضر کردند و مرا از چوب  
 آن بی نمودند من خود را جواب میدادم که شاید ایشان دست از من بدانند تا آنکه  
 جواب برود و ما لم رو با دیدم که مردی خرم لبان سفید بی قشقه کی می گفت  
 که این مرد نوبه شایع تا نوشتن پیش رفتن و از آن خود را و اینکه مرا از چوب زنیب  
 می کند با و گفتن و استعمال نمودم بنتم نمود و گفتن خود را که این چوب را  
 از چیزی که مصلح سوزا و مسکن صفراست و زلولیتم و قاع خوش و لذیذ است و خوش  
 منظر است و غذاست واجب و درواست و از خواص بیشتر تا سی و سه خاصیت و منفعت  
 بی شمرود و در هر شبه چوب سن زبا رسیدند که انا این چه باشد که بیان فرمایند  
 که این چه چوب است گفت الوی زرد خوب رسیده و من بیدار شدم و با صبح بخواب  
 گفتم و مسهل بخوردم و بعد از آن در او غذا و آب را منصرف بمان کردم در یک هفته  
 مرخص شدم تمام شد کلام حکیم علی رحمة الله و درین نوع احتیاط از سر نهان و در عین لازم است  
 و گوشت بسیار از آن که مثل بزه و بزغاله و مرغ خیر و خورس چیر نافع است و حمام در همه  
 انواع نافع است و اگر ماده سوزا از احتیاط بلغم یا سوزا بهم رسیده باشد علامتش غلبه  
 انا را برودت چنانچه در شب بچی مذکور شد باید که مداومت بچونین کلفتند و بچونین  
 و عرق شاهزاده بکنند و کاهی کلفتند با مصلح بچوب و از میوه ها بر هر کنند و کاهی اطریقند



سفید در روز نوبه میل نمایند و کاهی کلبر که بر فالتا بخندان گویند <sup>کچین</sup> درد کینه  
 چند جوش داده بپوش کچین ساد میل نمایند خصوصا اگر با افت پیرز باشد و در کون  
 در وقت نوبه در همه انواع بسیار نافع است و در او انور مداومت بخندن مثل فلق  
 روی بر شش و چون شهو و حیات استفا بسیار نافع است بهرها الدین در غلامه النجار  
بی گوید که حیات استفا در این بابی است یعنی علامه عظیم است و باعث بر ساختن خضرا و از او  
 ربع براد و ایشان امام الدین صفر بود که یک سال داشته و انبیا و ائمه و افاضه را در معالجه آن غایب بود  
 از این در او نوبت خوردن حیات نافع تمام شد کلام صاحب خلاصه النجار و وقت خوردن  
 مخدران در وسا و غیره از آمدن نوبه است طریق ساختن نلو نپای روی موافق  
 کامل الصناعت که نزد جبرئیل بن سنیها است این است زعفران پنجگانه لقله سفید در التبع  
 از هر یک بیست مثقال آمون ده مثقال فطر سائون که نیم گرم چینی است چهار مثقال  
 نیم گرم بنی سته مثقال سنبله الطیب چهار مثقال سنا ربع هندی سیلج حبت بلبان طاهر  
 فریبون از هر یک یک مثقال اجزا را گویند و بر وزن بلبان چوب کرده با سته برابر عمل  
 صاف بقوام آورده بر ششند و بعد از ششماه استعمال نمایند و قدر ریتان بعد از خوردن  
طریق ساختن بر ششها موافق ششها تا نون لقله سفید بذرا النج از هر یک بیست  
 مثقال آمون ده مثقال زعفران پنجگانه سنبله الطیب را با غا فر فرضا فریبون  
 از هر یک یک مثقال اجزا را گویند و پنجه با سته وزن او و بر عمل که گفته بقوام او  
 و بعد از ششماه استعمال نمایند طریق ساختن حیات استفا نجل یک مثقال رینود  
دو مثقال

حیات استفا

در مثقال جو زمانه که از آن نوره گویند سته مثقال اجزا را گویند باد و برابری عسل  
 بقوام آورده بر ششند و شربت خودی و نوبه ربع هرگاه ماده اش بسیار باشد و پنج  
 سد کو و تدابیر بسیار بعد از هفتاد روز زمین مخدران کفایت می کند احتیاج بنفیه می  
 شود و اگر ماده ناسد بسیار در بدن باشد نفعی باید بهما آورد نافع مرض شود و نفعی  
 اگر بعد از ششماه بکند بغزات و بعضی از اطمینان سفید را بعد از هفتاد روز ذکر شد اندر  
سفید بسیب مخلط محدث مرض باید بجای این چنانچه اگر ماده از احراق خونت و علامت ششها  
بارها سپین شد و آیا سلیق مکنند و ملاحظه نمایند که اگر خون بسیار سیاه مخلط مانند  
 که بعد از شصت مثقال بناید و اگر در شش و سنج کم رنگ باشد البته دقت نمایند و نکته  
 که بناید بر این نقد بر ضد ضرر عظیم دارد و بعد از آن بر هر نقد بر مشغول دادن  
 مسهل و منفع شوند و اگر ماده از احراق صفر باشد و علامتش علامات غلبه صفرا  
 چنانچه مذکور شد ملائمت را علاج و موی مخدر است مگر آنکه در صفراوی فصد بخورد  
 نیست و منفع و مسهل و سایر تدابیر در هر یک از صفراوی و موی یکی است و بالجمله در  
 روی که از خواره فراج باشد بدان خواست که منفع از نکا و زبان و شاهره با پنج گانه پوشا  
شم کافی باد نحوه از هر یک دو مثقال و نخچین ده مثقال بدهند شش روز بیا نگه  
ماء الشیتر با سکچین شش روز بدهند و بعد از آن منفع مذکور را بجای دو روز بیا نگان  
مسهرلی از اجزای منفع مذکور با ضاد شش می کند مثقال پوست هلیله کالی سه  
مثقال بنفشه بجای آمپون از هر یک دو مثقال موی منفع بیت دانه ملون نخچین پنج

دره شغال و روغن بادام بک شغال و باز منبج مذکور چهار روز و نیم مهله در  
 چنین تا چنان منبج و مهله مذکور خورده شود و بعد از آن سببین بر روی بویگی  
 در بلبلی مذکور زشد بقدر چهار شغال بخورند و در این آن هر روز یک دره بویجون  
 نخاع که در صنف قلب مذکور شد بقدر چهار شغال یا پنج شغال بخورند یا از سه شغال  
 دو پین آن بخورند و در اتمام شقه غذا در روز مهله بخورد با کوشش بره و مرغ  
 بچه و در منبج و شربت بر روی چلو با فلیه از کوششهای مذکور با برهندی و با نان  
 با فقه شور یا در شیهها بر پلو و فلیه چلو سبیل نمائید و بعد از آنها مداومت بخند  
 مذکور و البته نافع است و اگر از احراق بلغم باشد یا سوداوی **لمعی علامت** جلاست  
 پروت مزاج باشد چنانچه در بلبلی مذکور شد و در سوداوی علامات و طوط  
 نیت مثل آب رفتن دهان و بدن بسیار لاغر و رنگ و ریزه و کمر قریب است و علاج  
 آن در نوع بدن خواست که منبج از شاه تره و کاه و زبانا سلطون و در سبب دانند  
 اصل السوس پر سیاوشان با به بخورند هر یک در شغال کلفتند پنج شغال و همچنین در <sup>شغال</sup>  
 و بعد از شش روز همین منبج را با ضار سنای یکی صلیب بر پوست بچو فیه چون از <sup>بک</sup>  
 دو شغال نلوس خال ریزه شغال و روغن بادام بک شغال و او در شب سهله بکفا  
 ایا ریح فقیرا واجب کرده در برند و صبح مهله را بنوشند هرات و اگر غلبه رطوبت باشد  
 ملاء ایتر با سببین دو پین سهلات نافع است بخورند که در ریح خاوند مذکور شد و این <sup>شغال</sup>  
 چهار پنج دره بنوشند و بعد از آن سببین بر روی با فری و در صغر و بره و از با ترید

مذکور

مذکور بنوشند و در پین آن هوشش روز با بک دفعه سهله مذکور را با بویجون نخاع  
 نمایند و سهله با بک در روز و نیم نوبه خورده شود و در این نوع نیز بعد از سهله  
 خذرات البته نافع است **بجلی از طریقه سهله دادن در این مرض نهایت اجتناب**  
**تمام باید که بعد از پاد بک پیش از نفع این ماده ملاحظه رفع شدن آن مورت مفاسدا**  
 و قبل از ششماه نهادن سهله اولی است بکن راه سعاجه بدان هیچ است که مذکور شد و بعد از  
 شقیه یاد و بک یکی ریزه چند نفعیه نشه باشد مشرد و بکوس و زبان قاروق در شب ریح تا  
 نافع است خصوصاً هرگاه حوارث زیاد در مزاج نباشد از است بجلی از معالجات حیثان خلطیه  
 که مذکور شد و بعضی از انواع حیثان خلطیه که مذکور شد و بعضی از انواع حیثان خلطیه  
 هست که خارج از این انواع مذکور هم شامه و سبب و علامه و علاج مختصات و اطباء  
 هر یک را اصلی ما بهم ظاهر کرده اند خلفت تفصیل آنها لایق این مختصر نیست اما بویجون  
 در علاج با آنها نفاذها دارد بدگر آن بر راحک پس **بک** **بجلی** **بجلی** **بجلی** **بجلی** **بجلی**  
 در وقت نوبه غشی میکند و بهوش می شود تا عرفی نکند تا فری شود چون اکثر ماز  
 آن بلغم است و نادره از صفرا ماز می شود و اجتناب از در و بلع حیثان بلغمه مذکور می کنند  
 اما آنچه سبب بلغم باشد علامت است که نوبه هر روزه میباید شد مثل نوبه موافق  
 و اینکه در صورت و در ریحها میباید و رنگ صاحبین ب ب بک خال میباید  
 کاهی رنگ بلغمی میباید و کاهی برندی و کاهی بکودی و سببها میباید و لیها کاه بسیار  
 میشود و کاهی چشمها پر خون می آمده نباشد مشکلی که کالوی و از افتزده باشد و سایر

علامتی که در نوید بلغمه مذکور شد میباشد و علاج این لب بسیار صعب است زیرا که  
 ماده آن ماده فاسده است و نهایت غلظت و قوت در کمال ضعف است پس اگر خواهیم  
 بمسئله مؤثری رفع این کیم بسبب قوت سهیل مواد فاسده بیکدیگر نماید و بسبب غلظت و  
 ناپی رفع می شود و سهیل ضعیف می کشد و دفع می شود و نمی تواند کرد و بیکدیگر نماند  
 منع کنیم یا ناطیف و تقلید ز یاد کنیم قوت ساقط می شود و اگر غذا را بهم مدد است  
 شود بکار قوت می آید بهر حال علاج اشک که در وقت نوید وحدوث غیبی مکرر کلا  
 بر صورت زنده و بعضی اخیرا رکنند کافها را حکم به بندند و تمام بدن را مانند ک  
 کنند بدین ترتیب که اول از آنو کنند تا سنجبر و بعد از آن از راهها تا آنو و بعد از آن  
 از دوشها تا سر انگشتان دست و بعد از آن پشت و سپینه و معده و شکم و بازو <sup>بسیار</sup> و  
 عود نماید و چنان کنند که نصف زمان شب را مانند ک و نصف بکر بعضی را عبال خود  
 گذارند که بخواب رود و اگر کف گذارند تا اینوس <sup>منقول است</sup> که من محلی از برای این  
 ماده هفتاد و مانند ک نیافتم و بیکدیگر مندل سفید و جو از با و عرق جاد و کلاجر که باشد  
 بی عرق جاد بر بر پیشان چپ بمانند و مخلطه که در هر فده مذکور شد مکرر بد مایع بمانند  
 و اما علاج و رفع ماده مرضی با این نحو کنند که طرف صغیر یک شغال تخم کرمش را پاره کشیده با  
 شغال بکین شکر پی و عسل بدهند تا عیب الغلب و از آن به ریخ کاخی زهر یک در <sup>ساعت</sup>  
 کفند تا نای چهار شغال جو شاپیده صاف نموده بدهند و قبل از وقت نوید بیک <sup>عده</sup> سا  
 اگر تواندی کردی بزمانند و قبل از نوید هفت ساعت خفته با این دستور عمل آورند

بشکل

عیب الغلب را از آن به ریخ کاخی اکلیل المک سنا و بکیم خطمی نیازی اصل السوس زهر یک  
 شغال عتاب سپستان از هر یک ده دانه ریخین نلو سخیل ریخ زهر یک ده شغال شکر  
 سفید پنجه شغال اب و یک چند در ده شغال نکت طعام نیم شغال در ریخ ده بعد از نهد و در  
 روز میان خفته بهین دستور بعد از زرد و در روز خفته بی نقرمانند و در روز  
 خفته بنویسند صبح با بکین بر تخم کرمش تا منفع مند کورید دهند و در او خور و روزا در  
 معدتی و مرز و پدید و کل داغشان از هر یک در دانک با آب سیب بدهند و بعد از نوید در  
 گاه باشد که سر و بطوس با ریخ فاد و زهر یک فاد و دانک با نیم شغال تواند  
 صاحب خلاصه ایجاب ریخ بوز دادن فاد و هر چه می توانی بزرگه است و غذا را از زین <sup>بسیار</sup>  
 و خور و سچید از کباب کرده با آب زاید دهند و در کب طنبه مائه اشتر با فند و نان با شرب  
 فند غلای صاحب این سب را در کرده اند و فند زان دو افشه را با آب افان ترین و با نان  
 داده ام و بسیار نافع باشد ام و در زهر تخم مرغ و ترچاو و اما جو و مسچر و مرغ سچر نهی  
 توان داد و اما آنچه سبب آن منفر باشد نادر و الو قوع است و شیخ الریسی میگوید که این  
 ماده غلای از سمیت نیست لهذا علاجش از دفع اول صعب تر است بلکه قابل علاج نیست  
 که نوید این بد و در نوید غیبی باید و هر روز نهیست و علامت دیگر آنکه عارض نهیست و مکرر  
 در صاحبان مزاج خا و باجی و اینکه صورت و بدن در اول مرض نهیست لغوی می آید  
 و اکثر است که در و چهارم می کشد و بهر حال علاج آن است که خفته که در هر فرم  
 شد در روز نوید بعد از زرد و سنا و تاپر و نقویت نهیست که در هر فرم مذکور شد

و ماء التير با آب ناروش هر صبح بدهند و نهار برون وقت نوبت نوشت که در نوع اول مذکور شد  
اینکه بویابندن جو زرد این نوع مناسب نثار در بلاد که اینها را چنان که مذکور شد مفردان  
هر یک برود و ترکیب آنها به یک دیگر انواع و اقوا بسیار حاصلی شود چرا که ترکیب از همین  
مختلف میتوان شد مثل ترکیب در نوع خلطی با یکدیگر خلطی با هوای ترکیب آن در نوع خلطی  
میتواند شد مثل ترکیب در نوع خلطی با یکدیگر و لهذا ضرورت و انواع ترکیب حاصلی شود مثل  
نار یا نار با لادن و نار با لادن و لهذا اعتماد بر او در اجتناب در علامتین مثل اگر هرگاه  
باشد نوبه هر دو زده بود و نوبه بلغمی خلیجی و هرگاه سه ریح مایر باشد با نوبه هر دو زده  
میباید لهذا این اعتماد در تشخیص با علامت است چنانچه مذکور شد و ترکیب بر دو نوع است  
یو یکی آنکه در ماده مختلف جدا گانه در محل متعین شده باشند مثل اگر ماده بلغم در حبابی  
و ماده صفراء در حبابی دیگر باشند دیگر آنکه در ماده مختلف با یکدیگر مخلوط شده باشند  
مثل آنکه ندری از صفراء مخلوط بقدری از بلغم در یک محل متعین شده باشند و تفصیل آن  
از اینها مشکل است چرا که ترکیب تناسلی و تلافی و دبابی و بالانزنی باشد و ترکیب در غیر  
اینها با یکدیگر بجای می رسد که از جمله آن بر می توان گفت غایت بحسب ترکیب علامت و  
با نثار اینچه در طب مذکور شد بکنند و چون که در ترکیب از این مرکبات مذکور شد هرگز از  
مابقی و هر یک منتهی باین نام نذر و دیگر انواع اند لهذا انظار با اسباب و علامات و معانی  
مفصلاً مذکور می گوییم که از انظار منتهی باین غیر مالم و دیگری منتهی بسطو القبا متاعب  
ان است که صفراء مخلوط بلغم در داخل ریح یا خارج عروق متعین شده باشد هرگاه

عروق باشد تب لا زنی است با بعضی از علامات صفراوی و اگر خارج عروق باشد یک روز نوبه  
بلغم و روز نوبه بلغم کند و مدت از دو تا سه ساعت میکند و بعضی دیگر از علامات نوبه  
بلغمی نیز دارد و باینکه بعضی از علامات بلغم و بعضی از علامات صفراوی است و القبا است  
که صفراء داخل یا خارج بلغم در داخل یا خارج عروق متعین شده باشند و لهذا شرط القبا  
چهار نوع میباشد یکی آنکه صفراء بلغم هر دو در خارج عروق متعین شده باشند پس هرگاه  
در ریحی که روز نوبه صفراء است یک نوبه بلغمی کند با علامات نوبه بلغمی و روزی که نوبه  
صفراوی است یا در نوبه بلغمی کند یکی با علامات نوبه صفراوی و یکی با علامات نوبه بلغمی  
یک نوبه بلغمی کند و در کتب ساز علامات هر دو نوبه بسیار آه احوالی یک نوبه اند است و دیگر  
انفت نوبی دیگر آنکه مرکب باشد از صفراء و بلغمی لادن و در این نوع مابقی و ترکیب  
نوبه میباشد و علامات صفراء و بلغمی لادن و بلغمی لادن چنانکه هر یک مذکور شد میباشد دیگر  
آنکه مرکب باشد از صفراء و نار و بلغمی لادن و نار و نوبه بلغمی کند با علامات نوبه صفراء  
و یک روزی کند و بت لادن نار و با علامات تب لادن بلغمی دیگر آنکه مرکب باشد از صفراء  
لادن و بلغمی نار و هر روز یک نوبه بکوبد یکی کند با علامات نوبه بلغمی و ترکیب لادن دارد  
با علامات تب لادن صفراوی و هیچ انواع غرض مالم و شرط القبا در معالجه صفراء  
بجهت آنکه در سبب مصلحت معالجه اینها مرکبات از معالجه صفراء و مالم و بلغمی مالم  
و اینها طولانی میباشد چنانچه مالم غلبه در شرح اسباب و علامات می گوید که با اینها  
که یک سال بکشد زیرا که اگر معالجه بلغمی از مسمومان بشود صفراء فسد می کند

و اگر انقباضی صغیر از آن بشود بلغم غلیظی کند و هرگاه در معالج ملاحظه هر دو طرف بشود  
 هیچ یک ناپدید نمیشود و گاه باشد که طولانی تر باشد و احتیاجا بلغم آمد و معدن پاکد  
 با محال ضعیف شود و مفاسد دیگر بر آنکه در بالبله در هر یک از اینها در ابتدا سنجی <sup>التقل</sup> <sub>عین</sub>  
 نسبتا زینج کاپنی کا و زبان از هر یک دو مشغال سپستان ده و اندر شتر تخم خیاره و مشغال شتر  
 پنلو فرسه مشغال بدهند و تا در و نیم اگر توبه باشد بعد از نیم هر دو که توبه نباشد  
 با توبه سنگین بنا شد سهیلی بدهند از عنب الثعلب پنج کاپنی کا و زبان اصلا سوسن کلینو  
 کل سرخ کلینو شسته سنای یکی از هر یک دو مشغال عقیاب سپستان از هر یک ده و اندر نیمین  
 شتر شست فلوسنخ و اجزا از هر یک ده مشغال روغن یا فام یک مشغال روغن بکر و زنجبیل و دم  
 و در او زده شتر یکی که در و زونو بیاض شده و اگر روزی توبه باشد غیر از اینها هر روزی که از آن  
 افتد سهیلی را بدهند و بعد از آن هر روز ده مشغال سنگین با بزرگ تخم کاپنی بدهند اگر  
 غلیظه بلغم چنانچه علامت آن در رتب بلغم مذکور شده باشد کلفتند و سنگین بدهند که بعد  
 در او زده حیوانی بدهند از بوهانار شتر و میخوش مناسب است و کلای و الوپی زرد  
 رسیده و اوجده رسیده بعد از شتر زده شربت دیناری که از عترت فانی متفرقات درین  
 پنج مشغال تا هفت مشغال با عنب الثعلب دو مشغال شتر را و زبان نیم کاپنی از هر یک یک مشغال  
 طویلساخن شربت دینا درین است تخم کل سرخ از هر یک چهار مشغال پنج کاپنی شست مشغال پنلو  
 کا و زبان از هر یک دو مشغال تخم کثوث سه مشغال اجزا از بوشانند و صاف نمایند تا چهل  
 مشغال فند با شکر صاف کرده بقولم او زهد و بعد از شدن سه مشغال و پودنی چینی و زنج

کوبیده

کوبیده داخل نمایند و بعد از شش روز شربت دینار را نام سهیلی بگردند چنانچه مذکور شد  
 و بعد از آن سنگین بزوری و فری زده صیغری چنانچه سابقا مذکور شد و سدا رسد بکافند و کین  
 آنها بسیار نافع است و هرگاه توبه باشد در وقت توبه فی کردن بسیار نافع است و در اول شتر  
 تب یک بار در و آله التریه چنانچه در رتب بلغم مذکور شد نافع است و اگر علامت غلیظه صغیر  
 ظاهر شود و سنگین و عرفی کاپنی با ابنا ناپین با فند با بزرگ با جگر بسیار نافع است و با غلبه بلغم  
 تلخ و ریخوبیت که در اینجا در رتب بلغم مذکور شد و بعد از نیم در تمام نههای غلیظی چنانچه در  
 که مسی زینت ملاء الحیوة موده اند جزیه کرده ام اصلاح مزاج احسان می کند و تب با فلع  
 می نماید و مزاج با اصلاح می آید و در رتب و ربع نیز بخوبی رسیده که بلغم سنگین بزور  
 مکرر داده ام و نفع از او تمام و در رتب نههای غلیظی تبیت که نافع نباشد صفت <sup>الله</sup>  
**الحیوة این است در شکم بیلا ندر خوب بی مشغال تخم کثوث پنج مشغال کل کثوث دینت کثوث**  
 از هر یک سه مشغال تخم کاپنی چهار مشغال و از زبان کر نمازج کل سرخ از هر یک دو مشغال  
 و نیم فند با بزرگ سفید پنجاه درم اجزا از بوشانیده و صاف موده با فند با شکر بقولم او زهد  
 و هر دو را زنجبیل تا هفت مشغال بنوشند اگر تب صغیر او یا موی باشد با شتر تخم  
 غلیظ و تخم کاپنی و اگر حارث غالب باشد در رتب کاهور در رتب بلغم و سوزاوی و تیمانی  
 مرکبته با فری زده شکر صیغری فری زده و صیغری شتر تخم کاپنی و شتر را و زبان و در این شتر و در  
 نیز مناسب است و با بمله این شربت در انواع اینها بعد از نیم صلیب مختلفه مجرب مزاج و  
 سنجی بخوبی رسیده است و در او از بوهانای مرکبته متر و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل

مناسبت و مختارانی که در وریع مذکور شد و در کتبکی سایر روزها در بجای کتب  
 لازم نباشد تا نفع هرگاه با حارث مزاج باشد حبا لثقا و اگر بدون حارث مزاج باشد  
 با فلوپنا و بر شعنا نفع است و با انواع فوهای کهنه این سفون که چمر از اسفوف ناهن  
 اسم کرده ام **جیان نام است و بجز به و سپید پوست** خستاشن یک مثال نلفلسیاه شش داند  
 بام برن کوبیده سد بخش نماید و در رسته روز یک بخن از اطون صیغ با کلاب جوشانید  
 و صاف نموده نیم گرم بنوشند تب و **بای ساقا مذکور شد** که یکی با سباب تبهای عفونی  
 هوای و بای تب که با ششاق و ظریفی ملاقات با غلاطی رسد و متعین میکند و با شفیه  
 که عارض هوا شود پس از اسبابا رضیده مثل غلاطه بخاران رد بر که از زمین مستطاعی شود  
 با سمان بسبب شیخی از اسباب سما و نیز که بسبب رطوبت مغز هوا شود و با غلاطه رسد  
 و تول عفونت کرده از جمله علامت و با اخت که با جوی که در کا و جی باز در شمل کله و <sup>یک</sup>  
 از اشیا هائی خود هر چند تم کمانند باشند یا جوهر را کرده باشند آنها را کمانند می گویند  
 و حیوانانی که از عفونت متولد می شوند مثل وریج دیبای شود و حیوانانی که از پر  
 زمین می باشند مثل وشن **سپید بر روی زمین می گردند** و نجاهای خود می گردند  
 و نفس کیبیدن خوشتر آید همیشه و ادنی را از آن را جی حاصل می شود و چون بر بلند  
 برآیند و در هوا نظر کنند چون نمایند که هواد و دناک و غلیظ و پرم است و از جمله <sup>مات</sup>  
 و با غیر فصولت را از وضع طبیعی خصوصاً **تایشان** و ظهور جویم بینی بر شهاب و شهب  
 در او قابل بر ماه و بلول ماه و وی و دیگر از علامت یکی با لثقا یا جی یا بر هائی این

جی

بجلی از علامت هوا می دانی اما ندید بر خیز از آن که نفل ممکن باشد البته نفل کنند که  
 ادنی کزاز ناک و پرسنوک میباشند و اگر نفل ممکن نباشد این او به را مگرد و دو کنتا  
 غیر مستط کند و سدر و سحر با پوستنا درین لادن مشک زعفران سعدا هبل مستط کند  
 راوند طوبیله واد و اگر جمیع اینها نباشد یعنی که لاث بشود و کافیت و همیشه پیاز و  
 و سپر پیوند و بنوشند و در دغانه بیاشند و موبر و سرکه و انقوی و سپر مکر بنوشند و  
 بیاشند و لثقا را با اینها آلوده بر پیش دهان و بینی بازند و دغانه و پوری که در آن جی  
 در آن زا بدینند که هوای خارج داخل شود چنان هوا میان بخاران و بنوشند  
 اینها با صلاح آمده و حسب القدر و از این خانه حوک نکند و بجائی زوند و اگر با لثقا  
 حوک کنند یعنی از لثقا سرکه الوده کرده بر بندند و با زرد و معا و در ک  
 و با جویان تا اپر با بد کما ز خوردن مثل مبهوها و سپر همز کنند و از جماع و غم زنی  
 و کسبکی اخر از عنانید را ب بسیار رسد بنوشند و در اینجه بخورید سپر و سرکه و پیاز <sup>خدا</sup>  
 کنند و غلای رشی بی چوبی **میسل نمایند** و شربتی مطلقا بخورند و از کوشک جویان  
 آن بلد اگر توانند اخر از نمایند و الا بسیار کم بخورند و از تر با لاث و باق مارد و <sup>دیگر</sup>  
 و حیوانان خطائی و هر یک که باشد مکر بخورند و بر شعنا و فلوپنای روی بنوشند  
 و فاد زهر معدنی هم خوب است اما علامت تب و بای و بعد از حد و <sup>این</sup> و با و جوی  
 تب در اکثر این است که تب در ظاهر بسیار ملام است و در این طایفه حدت میدارد  
 و فلق و اضطراب عظیم میباشد و نفس کیبیدن در کمان اضطراب و نهایت توان میباشد

وگاهه یکی نفس نیز میباشد و نفس بد بو میباشد و شبان باشد که عروق نیز بد بو میباشد  
و گاهه باشد که بول نیز سبز یا سیاه باشد و عطش و خشکی زبان ایشان در وقت صفاوی یا سودا  
از علامت ایشان نباشد و اکثر بهوشی نیز غرضی شود و علاجه آنرا با عدس و گندم و جو  
و بویید پنهایی که در غرض از او یاد مذکور شد و گاهه نیز صندل و کلاب مکرر بپسندند  
و آب بسیار در بنوشند و ضد باسلیق میکنند و از ربوب قوا که بارده مثل رب غوره  
و رب لیمو و رب زنج و رب انار هر یک باشد مکرر میل نمایند مناسب است و اگر در  
انگراسه مل نمایند اوئی است و فرغ کافور و با ربوب مذکور با آب انارین بهترین دواها  
در فرغ کافور را در زمان تب بعد از پنجم دهند و فاد زهر معدنی و زرا وید و کل باغستان  
و شبان زهر یک دو دانگ تا نیم مثقال با آب سیب و آب انارین بسیار مناسب است و غذایش  
غوره و آش سطاق و آشن ناد هر یک که نماید مثلا ز هضم **بی حیوانی** و بعد از آن **بی حیوانی** <sup>بند</sup>  
و اگر منع نماید باشد حیوانی پیش از هضم بدهند بر است خلاصه اسباب و علامت آن <sup>و علاج</sup>  
بتهای جلی و با این زنج است که مذکور شد هر گاه مجموع اینها را در وقت داشته باشد و نظر  
در وقت ملاحظه نمایند البته از همه معالجات بر جایند زیرا که خلاصه معالجه <sup>بند</sup>  
بعد داخل اطاری بعدی شود بلکه در وقت یکی طاره و دیگری را بدو بجهت آنکه در وقت  
بتهای سوئی و صفراوی سوای ضد پندان چندان تفاوت نیست و هم چنین در علاج  
بتهای یعنی سوذای و مشادک بسیار است و آنچه از علامت هر یک از اعلاط را بر  
مکرر مذکور شد در تشخیص اینست که مینیب و از ترکیب آنها با هم که در تشخیص کتابت

ازین

ازین مواد اسنان است و با هم جدا نمیدانند و تب بی اگر مجموع علامت آن که از برای هر یک  
مذکور شد در نظر بگیرد و حال بعضی را باها ملاحظه نمایند و تشخیص در کمال سهولت است  
نکته از تشخیص معالجه بعضی که در هر بی مذکور شد البته نافع است اما تب در وقت که عبا  
از اینکه خوارق غریبه اعضا را خصوصاً مغز را که کند و رطوبات بدن را بخیلید بر بدن  
سبب اسباب مختلفه بهم میرسد مثلا اسباب سخته خارجه از ظالم و غیره و مغز و با بخیلید  
سبب غلبه خوارق مغز بدن می شود و از اسفالت بتهای عفوئی هم چنان اتفاق می افتد  
و تابع بتهای کسب و کسب یکی از اسباب هم رسیده باشد نیز میتواند بود و دیگر غالب است  
که بعد از بتهای عفوئی و بتهای وی هم رسد که اتفاق می شود که ابتدا حادث شود  
و ابریت را سه مرتبه می باشد بحسب مراتب تا بر خوارق در بدن و افنای رطوبات  
مرتب اول که تا بر خوارق نافع است و اگر رطوبات بدن بحال خود است تشخیص آن بسیار  
مشکلات است بجهت آنکه تا بر خوارق او در بر طرف کردن رطوبات واضع شده و علاجه آن  
خوارق نیز که مدتی از رطوبات فانی شده بدلا از اسبابین و تشکین این خوارق کرد  
در کمال سهولت است مرتبه دوم که خواره قوه که شد است زیرا که رطوبات <sup>بند</sup> <sup>بند</sup> <sup>بند</sup>  
بودند بر طرف شده و رطوبات بدن را بخیلید روده شناختنی اسنان است بجهت ظهور آثار  
خوارق و افنای رطوبات و علاجه آن شکلات است از برای اینکه خوارق قوت که شد است <sup>بند</sup>  
بدن فانی شده است تشکین خوارق و هم عوض رطوباتی رفته را او برین شکلات  
و مرتبه سوم که بتهای شده رسیده است و افنای تمام رطوباتی بدن کرده قابل علاج

نیست بجهت آنکه در این مرتبه ضعف موهنازا و اعصاب درجه کمال رسیده و جوارق قوت  
 گرفته و رطوبتهای که در این مرتبه بر طرف شد رطوبتی چند است که از ماده صغیری است  
 بهم رسیده و بود بدلائل و ارسا بنیدن محالست مثل هرگاه فیثله جوارق را فاق کره باشد  
 و جرم فیثله سوخته باشد هر چند روغن برزخه و جرم فیثله میتواند شد اما در این  
 صورت قابل علاج نیست و حکم کردن بوجو این برب و مرتبه اولی هرگاه مسبوق برین  
 دیگر نباشد بر ممره الفبا مشکلات رزاک از علامات چیزی که دلالت بر وجود این تب  
 کردن و بجز که در دو نوع دیگر تب میباشد موجود نیست و اغلب این است که در این تب  
 صاحب تب عینا در هرگاه از اشغال برهای عفوئی نباشد در ابتدا حکم با اشغال کردن  
 مشکلات و تبیای شیبی است بر تب لازم یعنی هرگاه غرض نباشد از اولها است  
 بهم رسیده باشد با حکم باینکه بخورد و شد مشکلات رزاک با وجود آن چیزی که در این تب  
 این تب بهم رسیده و چون ابتدا این تب با سایر اشغال و رطوبتی ندارد و جودش  
 مشکلات و هرگاه مرکب شود با چیزی دیگر در تبی شکل زنی شود و وجهش ظاهرات و مرتبه  
 در قیام تبی است با اعتبار ظهور علامات که در صوح و ظهور هر روزم نباشد و در  
 لازمی مغرط است دریدن و احوالی علامت این تب که در مرتبه اول نیز علامات این است  
 که بعد از خوردن غذای این تب حرا و اشتداد پیدا کند و ترک و روی برین است  
 میشود و این علامت در برهای عفوئی میباشد و دیگر از علامات این است که در اول  
 مرتبه چیزی میباشد بجز یک در نماز و روزه است و اگر این است که در این تب

بما

اسهال نیز میباشد و اینها با بهمان دفعی خود بسیار بد بود و مثل بول چوب و اگر این است  
 که در این مرتبه اسهال نیز میباشد و اینها با بهمان دفعی خود بسیار بد بود و مثل بول چوب  
 و اگر این است که در این مرتبه سرفه شدید می باشد و گاه هست که سبب سرفه اجابت  
 شش میباشد که از ابروف الفبا سرفه کنید و در مرتبه تب این علامات و دفع و این بی شو  
 و عوارض تبی باشد می باشد و سرفهها زوی زود و جبهتها بکود می افتد و پلنگی  
 کینه می شود و صورت کوه کینه و گوشها کوچک و کردن با دریک و بجز بهر و در  
 و تمام بدن هم مشکیده می شود و تبیای است که نانشها بخورد از چیزی که رسد که کوش  
 و موهنا بلند می شود و شیش هم برسد و علاج این تب کاه و صندل هر چند مفوق بر  
 طبیب مازالت و ذکر شایع از موضع رسالت است چرا که تبی این در ابتدا و مطالبه  
 بعد از ابتدا و در وضوح بجز که در مشکلات هر چند طبیبان این زمان تبی این  
 و نقره میان منشایات و اسنبا طاسبا یا از علامات این تبی این است که تبی این  
 مینداند بلکه مناط طبایع خوش آمد گفتن باهل دنیا و ترکیبی لایس و تبی و طبله و گاه  
 عطا و بیست و بی و بیست و قلم این علم از رسوم مکرر است نه طبیبان این علم بجزوی نه  
 مرتبه از طبیب عالم احتیاج بقایت چون در حدیث دیگر از حیثات با اسباب و علامات  
 و مطالبات تبی تبی این است رساله مذکور شد از این جنبه با آنکه ساکن بودن مناسبت  
 بنوعی از ملامت این بر ذاعت و البته از ملامت این تبی این است که در این تب  
 معالجه و فرقی با علاج سایر تبها معلوم می شود پس بدانکه علاج این تب تبی این است



و پیر احتیاج بتغذیه مثل برهمنای خالی نیست زیرا که در این تب عفونت خلطی که محتاج  
 بتغذیه باشد نیست و اگر از ابتدا و معالجه کنند بر روی علاج می شود و هر چند بکنند  
 علاجش شکل بر می شود تا بجای که مرتبه سیم رسید علاج ندادد و علاج آن باد و تیر  
 و غذا بود غذا سینه و غیر غذا سینه شود اما در **تغذیه احتیاج فرعی کافور است** بقدر نیم  
 نیم سعال تا بکشتن مال ماساژ و التیام بقدری سعال باشد نیم خور و شربت که در آن هر یک  
 سه سعال و لعاب بزهر فلوطا و لعاب مجذاز و عرق نیلوفر و شربت سبب و شربت نرج و شربت  
 کبوتر و هر یک پنج سعال و اگر نرسد و اگر نرسد شربت نیلوفر را شربت نیفشه در آن  
 سه سعال تا فرعی کافور را بهند و از روی آنکه که در او بچرخد و کشته و بعد از آن بکل  
 که منده شب در سنور کرم را چون تمام بکنند و صبح از آب صافان از بیست سعال تا بچهل  
 سعال تا فرعی کافور بدهند و اگر صبح بسیار زد و فرعی کافور را با چکی از مندا کوبان  
 بدهند و بعد از سه ساعت ماساژ التیام را در آنها و بعد از سه ساعت دیگر غذا بچسب  
 بدهند و لحاظ است و اگر بعد از دو یا سه ساعت دفع بقدری که معده از خنده  
 خضم و فواید بر آید بپوشند و بعد از آن غذا میل نمایند شایده در علاج این تب  
 خوردن سبب کسب از نافع ادویه است و طریقی خوردن آن این است که طرف صبح و منزل  
 ده سعال از آب یک سعال بنات در روز نیم باز نه سعال و هم چنین روزی پنج  
 سعال شرب را اضافه نمایند تا بچهل سعال برسد و احتیاج کند و اگر از آن یا بیشتر رسد و  
 که چهل سعال را خوردند باز بر تیریا و کم کنند تا بده سعال و باز پنج مندا کوبان اضافه

نماید

نماید تا بچهل سعال و این طریقی را مسلوله دارند تا قدری که مسیغی از خود روان شوند و اگر  
 فرعی کافور را با سبب سینه نمایند شاید که بسیار در تیریا احتیاج نیفتند و هر گاه با تیریا کوبی  
 از برهمنای خلطی باشد خوردن بر الایع مناسب نیست و بسیار در تیریا علاج نمایند و غذای آن  
 جو یا پنبه را نه بی نمک و گاهی بون جو را با دوغ بدهند و نان کندم نیز میتوان داد و اینها  
 هند یا نه و نان و پنیر و سیب ترش رسیده و امروز و خنک است تازه بسیار مناسب است  
 طرف شام گوشت بره و بزغالله و ماهی تازه و مرغ بچه و خروس و بچه مرغی که مرغی رتیب  
 نمایند و در روغن و کله و پاچه پره نیز مناسب است و از غذا بپزند مسکن و کال است  
 چنانکه مسکن زار و طبای خوش هوای فرا دهند که آب در آن خواب بسیار باشد و از روی  
 و طبه خوشبو مثل سیب و کلابی در اطراف پیچیده باشند و بر ک پیچ بسیار خیره باشند  
 و ریخت خواب و لباسهای مرغی باید که از کتان باشد و بوییدن را نیفتد و کلان بوی زرد  
 نافع است و صندل سفید و کلاب و کافور را بکثیر کبینه مکرر بمانند و هر روز اگر ضعف  
 نباشد یک روز در میان تمام وقت مناسب است و تمام باید مسدل باشد هر وقت عرف  
 نکند و تمام که هر روز در میان این نیم گرم بنشیند و از تمام که هر وقت بی تمام بدن در روغن  
 نیفتد با تمام و اگر نباشد روغن نیم که خوب کنند و بعد از آن غذا بخورند و هر یک باید که از  
 دوغ و غضب و کربنکی و تیریا و کربنکی و مفرط و هر چه خنکی افزاید جز با سندان از اینها و از  
 خوش بپزند و سبب تیریا و انبساط طبع می شود و بر اینها مشغول باشد مثل جالد یا امده تا  
 و طرکات و رباب طوب و معنیان خوش را از وسایلها و باید که غانده کی و فواخن را

بقامات غریب اینک باشد مثل شرمناز و اشزان و نیشابورک و لاس و بیخ گاه و یا بیلخچر ریختن  
 نان و عبت نابد با بد که مهیا شود و از این مشتق باشد باید که از او در باد باشد چنانست  
 چینی از علاج تب و فایکین اگر این تب با بهمای دیگر خلطی جمع شده باشد باید که از مغز  
 یک تا فل نباشد و علاج تب خلطی را با حیاط نماند کنند و سهل عینف نهند و اگر او  
 یکی از آنها جمع شده نابد ملا خطه جانب و دم کند و در فرج و لیلان بکوشند آنها  
 جوات بختان زیاد نکند و سل را علاجی که اکثر او فایکین باد و مثل ضرر و عسل و اسهال در  
 هر ذلک مرغان جانبا نماند و لازم است چنانچه اگر شکر بد نابد فرج خشک شود  
 و اگر با علامتانی زلد نابد چنانچه در ریف اول ضرر مذکور شد علاج بهمان خوبی که  
 مذکور شد بکند و اگر با علامتانی غلبه خوارت بزراج شش ظاهر باشد آن نبرد و ضرر  
 مذکور شد بهمان خوبی که مذکور شد علاج بکند سوای آنکه نفعیه و فساد و فساد  
 دارد و فساد راه علاج نبویست که مذکور شد سوای نفعیه و فساد و سل را نماند  
 ببل پنا و رند و اگر اسهال نابد و باشد سر علاج مناسب نیست بوقیان ماء التیر لابد داد  
 غا لبنا اشتهای که نابد میباشند ضرر و تب و اگر ظاهر باشد نابد سفوف الفی برین  
 در ظاهر مذکور شد بهمان تفصیل بدهند و بعد از سکون شدن بچتر سفوف و عسل  
 بخوبی که در ظاهر مذکور شد بدهند و فرج طیاره نماند و فرج بوداده و تب بر سرین  
 با شربت مورخین نافع است و شربت مورخ و هر گاه اسهال و زردی لایم نابد بیضی نافع و تب  
 و تب طیاره کا فوری بوق فوری کا فوری و اسهال مناسب است صفت فرج طیاره

بجوان

نافع است و ورق کلرچ سه مشتاق شحمای بوداده صغری نفا سده از هر یک دو مشتاق  
 کباب شکر ری کرد سمان زرشک هسه پرون کرده از هر یک یک مشتاق و نیم اجزا را کوبند و  
 با کلاب سرشند فرس سانه قدر شربت یک مشتاق با شکر نماند کوبند و با شربت مورخ و با شربت  
 و با شربت عسلها لاجزا نابد نماند بوداده صغری شربت مورخ است مورخ و شربت  
 نیم کوب کرده بچوشانند و صاف نمانند و با صغری مشتاق فند سفید بوقلم او رند و بعد از قوام  
 اگر دو مشتاق کباب سر سوده اضافه نمانند هم شاید قدر شربت از سکه مشتاق تا پنج مشتاق  
 با شربت مورخ بوداده و فرس طیاره نماند صفت فرج طیاره کا فوری است شربت مورخ  
 شحم کابینی مغز خیار مغز کدو و ورق کلرچ از هر یک سه مشتاق شحم خشک است سفید  
 مشتاق کباب سر صندل سفید سوده نفا سده از هر یک دو مشتاق کا فوری یک مشتاق لافقا  
 بند و فلو نماند و کربن و هم چنین بقدر خودی حبت سانه و از بیخ لانه نماند و با شربت  
 شربهای مذکوره با ماء التیر میل نمایند و بدانکه در این تب و بهمای خلطی مکرر  
 می شود که اسهال با زردی و تب و با صورتی و شکم کچی شوند و هر گاه او دید نماند  
 داده میشود تب با و بر شدن که کهنه نماند خارج هستیم بد وانی که ماده فرج نماند  
 کند و بعد از آن سبب مینویس شود و بیخ و تب زیاد شود و این صفا نماند  
 در آن باشد این است رهنه چینی چهار مشتاق و ورق کلرچ نیم مشتاق پوسته پرن در  
 نیم کبیرا از هر یک دو مشتاق عود فارسی مصیعی از هر یک یک مشتاق صغری صغری  
 یک مشتاق نیم اجزا از کوبیده سفوف سانه و در وقت حاجت یک مشتاق لافقا

بنوشند و اگر یک روز در میان نماند دهند بدندم شاید بفرجی از این سهل را که با هیچ  
 بوده و از آن تابقان هیچ یاب شدت میگردید باین سفوف که از یک کجی از آبای  
 فیر است و فیر از امسی سفوف سده بودم علاج کرده ام و با جله در کجی اسهلانی  
 که با هیچ نایب ناهم در و باشد و این سفوف نبرد و بجهت اطفاقی در غای احتیاد  
 و در این سفوف میتوان کرد غایب یعنی در قیافه این مراتب منوط برای طبیب است  
 و در کس که چنانچه سابقا مذکور شد برای این است که تا از در این رساله راه علاج سبب در  
 یا اختلاف را با معالجات بهای جلی بداند و اگر عمل برای طبیب هم بکند بر توای و خطا  
 آن مطلع شوند و اگر مضطرب شود یا شک خود معالجه نماید تا جمل چینی داشتند باشد که  
 خطای فاحش نکند **میراثی الاغانی الامور** و از ام و صبور چنانچه ذکر جمیع افرا و اول  
**و صبور لاجع** این رساله نیست بزرگ در فردا زانها که کبر الوشوع و فیه و علاج لغفا  
 بد و نضور و طبیب چنانچه است بر داخت تریب و لغفا که کوچک بسیار است با لریجی که در  
 ظاهر حلد هم میرسد و گاه نایب شد که در میان لغفا و لغفا بزرگ نشود و چندان  
 فرور شد در گوشت پنبیاشد و خاوش بسیار میدارد و اکثر این است که جمیع بکل  
 بزوی کند و سبب آن با خون صنوا و سبب یا بلغم صلاح بودی که آن نیز بلغمی است  
 مخلوط بصنوا و علامه دموی شده سرچنان است که شدت خاوشی و سوزش و جوان  
 ملتی و اینکه در روز ظهور و بچنانچه است بیشتر است علاجش فضا سنا که علامت  
 غلبه خون بچونی که در صداع دموی مذکور شده باشد و الا سنا بکل بسیار نایب

سفره

رفع شد و احتیاج بقصد نباشد و خوردن آب ناردین بیشتر نشد و گاهی با بذر نطونا با سبب  
 بیشتر عقاب و غایب با سببین و بیشتر غم خورده اند که انوی بخا تا بپت مانده و مهندی با زرد  
 متقال و انوی زرد خشک با زرد متقال بخنداند و آب طاقان را با بیشتر خشک بر نهایی  
 بنوشند و خوردن در غم نافع است و غلظت سرخ و دروغ نماید و گوشت ماهی نان مناسبت  
 در بره و بزغال و خوسبچه و پیغمبر ماش و مدس و ماش غومر و لیمو و مهندی و زرد خشک  
 بسا نافع است و گاه و خیا و هندی و زرد و انوی زرد و کدو و اسفناج نافع است  
 و دیگر آب نیم گرم بریدن ریختن و بدن را با بسوس کردن و غم خورنده گویند سن بسیار  
 میباشد و سرکه و کلاب و روغن کلینج بر بدن ماییدن بسیار نافع است و لیدن آب غومر  
 هم نافع است علامه یعنی اذت که رنگ و لغفا چندان بچینی مایل نیست ظهور و بچینی اذت  
 بیشتر است و حدت و جوان که در دموی میباشد و در بلغمی نیست ملاحظت خوردن کلفند و کجی  
 و خوردن اطو بقل صغیرا یا با رخ فیرا یا نهایی و خوردن اطو بقل صغیره که دموی نیز نافع است  
 و مکرر تجام رفتن و باب نیم گرم بر بدن نشستن و ماییدن آب کرمت و سرکه و او در جو این نفع است  
 و نیز پید در این نوع اول باید بشود و مد و دم حار کب سده نوری شک و سبب آن خون  
 حا مخلوط بر طوبیت است و علاجش علاج نوع اول از علاج و در همه نمایرد و انوی و غذای و  
 خوردن سببین صاحب و مکرر نافع است و خنده و مکرر این نفع است که ابتدا و بذر نطونا  
 با سفید غم رخ مخلوط نموده نما د نمایند بعد از آن که جمع شد و سرکه بکشد فضا نایب است  
 که سزا میبکند باید منجیات استعمال نمایند و منجیات اینهاست بذر نطونا را با ابدهن نما

توانید که طبع نازک و مسکن و مریخ افش نماید و دیگر کتدم را بجا نیند و تمامانند  
 و اگر کسی که میخواهد ناشنا باشد نفع است همانا و دیگر چغندر را بپزند با روغن بیدار  
 همانا و دیگر چغندر با دو شاب همانا و دیگر بیا زنجیره همانا و دیگر هسته بزمهر  
 کوبیده با سرچینه همانا و دیگر تخم مروا بجز خشک سقز با سرکا و روغن زرد و روغن بزرگ و روغن  
 بوزه بچشمه همانا و تمامانند همانا و دیگر اگر با عدس و جوارش صفت باشد ماست و سرش با  
 و تخم مرو و موم زرد و کلاری فی ششده با سرکا و همانا و دیگر اکلیل الملک هلیله هم کتدم  
 هسته بزمهر و دیگر کتدم با روغن بچشمه و موم زرد با با سرکا و بدون روغن موم و اگر  
 سرکه بزرگ و تراضافه نماید در اینجا و اسرار است و هسته بزمهر و کوبیده و بچشمه و اندک  
 پسته مرغ اضافه نماید ششده و اینجا و جرقیت و اسطال کتدم بجز با سرکا از آنست  
 مذکور و در اینجا و نافع است و همچنین شیشه کوبیده همانا و دیگر از همانا و بجز این  
 همانا و مشهور است بزمهر ششده که با نندیده سرکه بزرگ و زرد و تخم مرغ عسل اگر از اینها  
 منفی شود و بعد از آنجا رو با کشدن چون غلیظ است که خون میلم شود و اگر خود  
 میلم نشود کلنا و تر که بزمهر سفوطی زرد و بزمهر ما و اینها از آنست که با سرکا  
 بران بپاشند بجز که مکرر وصل عارض شود ببلای و بنام رفتن و نفع آن میکند و مکرر  
 اگر زلوا نداشته که از اینها که دیگر وصل بهم نمیرسد و وصلی کرد و سرهم می رسد  
 باید که خوب محافظت نماید که از جوک سوار می و بزمهر شیشه کوبیده و خود و آه کاه  
 که با سوسور شود و اطراف کاند را برایش کرده بران چسبانیده بجز که بر اطراف آن

چسبانیده

چسبانیده باشد بر طحال حفظ شایسته شدن میکند و چون وصل را بچنان کند که کتدم  
 دیگر رسد زبانه که هم افش که هر چای کبر رسد باز و ملامت رسد ملامت هم موم چنانچه  
 سه موم مشهوره و ملز و عدس یعنی کتدم را انواع بسیار میباشد و ذکر علاج آنها مفصلاً  
 بطول می انجامد و دیگر بعضی از او و بزمهر که نفع و ذکر علاج بعضی از او مشهور است  
 بر نانشه بیا که با خورد داشتن ششخ کار کوبیده و نادر معدن هندی یا فندکهای یا کتدم  
 بسیار خوش فاش و نادر و در نا و جبهه در پای و جبهه و در خطای و کل با عتشان و بزمهر ما  
 و تخم بزرگ و مخلصه هر یک از اینها ماسخ کردید و جانورهای کزده است و با خورد داشتن  
 مجموع را با بعضی آنها را ضرورت و مالمیدن و خوردن هر یک از اینها در علاج ششخ  
 و ملز و عدس نافع است و از او و بزمهر که نفع و در علاج جمیع موم زبانه فارون و بعد از  
 مشهوره و بطوس و بعد از آن زبانه القین که صفت آن این است کل با عتشان بیت الفار و  
 روغن کار و چوب کنند و با سده مساوی او و بزمهر عسل بقوام آورده و بشند و در شربت  
 یک شغال نیم رو و بعضی فنج ابرو با بقدر نصف یکی از اینها اضافه شده و این زبانه  
 بدن از زهر پاک می کند و دیگر زبانه قاریه که صفت آن این است چنطیا نار زرد و نند  
 بیت الفار و ترکیب آن را ملامت و بی با سده برابر او عسل بقوام آورده و بشند و قدرش  
 یک شغال و دیگر این ترکیب که در دفع تمامی موم عظیم نفع است بزرگ سدا بختک  
 ده شغال مغز کرده و کتدم که طعام کتدم و نیم اجزا را کوبیده و مخلوط نمایند  
 در همین این ترکیب و در تمامی موم عظیم نفع است مغز کرده و شش شغال سداب یک

طعام از هر یک کفشا لایحه کوبیده بقدری که اجزا طبع کند فله شربت ناهت مغال و پیچ  
 باین ترکیب هسته رنج کفشا نیم اضافه نموده اند اما ند بپر عام لثقی در سهوم مستخرج  
 ابرامت کدایکم و روغن کاه و ابی که سعایت دژان جو شایند با شد و اب نمک و سب  
 دیوره بنوشند و مکرر بی کنند و بعد از آن سرد روغن کاه بنوشند و اگر آثار خارش هم  
 از التهاب و جوارش مغز و منتهی در همان باشد صندل و کافور بر زهر پستان چپ که جلال  
 با اب خیار و کاه و کافور و کشتی که باشد عا لند و روغن قه و لعاب بذر قطونا و سایر  
 و شکر کاه و پاشا مند و از مپوها خیار و هندی و لوز و الو از بقول کاه و زعفران و سناج  
 که داید هند و اگر آثار برودت هم از پیچتی اعضا سردی بدن و عرفی سر و خواب بسیار  
 سبکی یا با هر باشد سرد سداب بخورد و حلیت باشد و چند سدر پیچنی و زرد پستان پیچ  
 عا لند و غلاخو ذاب یا کباب زکوش کبوتر مرغ و ادویه خاده بد هند و ادویه که  
 در علاج مطلق هموم گذشت بعد از آنها بد هند و اگر در واد صفا و برآمدگی شکم و خستیا  
 طبع هم رسد خفته نمایند بدان حفته سناج که سده مغال دینا ج حلیت از هر یک  
 و مغال حلیت سبکی از هر یک کفشا شکر سرج و اگر نماند شکر سفیده مغال  
 بوتر و پیچ نیم مغال سه نازه پنجاه مغال روغن و بیون بنوشند بچشمال و اگر نباشد  
 روغن با دام الح اگر عقی و عرفی سرد و بهوشی و سایر اعراض ناخوش بهم برسد کلاب  
 مکرر و بصورت زنند و دست باها را عا لند و بجز از زنیان کاه کرد و استا و مند کوه  
 هر چه میسر شود و در حلق برزند و اگر اسهال و پیچ زیاد باشد خفته نکنند و

در بیان

و زنیان مذکور زانار و روغن تازه و رب سیب و رب به و رب عوز به هند چون افون  
 از او و به سببه سهرولت ذکر مغالینان مخصوصا سبب با نکه افون و اشانان  
 مثل تا نوره و شوکران و بد و لثقی و سوت پیچتی اعضا و غاوش بدن و سرد شدن دستها  
 و پیچ سرد تا و یک چشم و کفکری کلو و سبکی زبان و بکو و افتادن چشمها و خواب بسیار  
 و سبکی دست و پا است چون جگر عرق سرد و سبکی اعصاب و خواب سبکی با فراط رسد  
 علاج ندارد و بدن افون خورده هر گاه عا لاند و بیوشند بوی افون بی هند و علاجش  
 اولی که کند و عقیات مذکور و هده ندر پیچت که در مغالینان شکر که مذکور شد  
 و آنچه با افون خصوصیت دارد و سبکی است یا انستین و دیگر حلیت و چند سدر  
 ناصدا اهل اجزا را و برابری جوامع او ربه بر شند و قدر شربت و مغال و دیگر سدر  
 که در و دیگر که در و سدر و انستین یا روغن کل سرج و اگر فله افون که خورده شد  
 سنا و جان چند سدر بخورد و رفع مفرطان می کند و بیونیدن چند سدر حلیت  
 در میان اب گرم نشاندن و سزا که در سنان و خوردن اب کوشه های چرب لازم است  
 و سهوم هر پی که نباشد خصوصا افون خورده تا نکند از خواب رود اما سهوم هر  
 بد که چند فرده ازها کفشا می کند بد اگر در کزیدن هر یک از خشت با یکد با لای از اها تا  
 حکم بد بندند و در پیشرا که کرا ناستا نباشد روغن کل سرج معصمه کرده باشد عکد  
 و اب دهن را بننداد و بعد از آن زدن و بطول را بخانید و دیگر موضع کزیده را  
 بخامت کنند و اگر شیخ برزند یا موضع را زدن و بننداد از ندر نافع است و اگر مهر شاکر

باشد بر موضع کوبیده گنارند و پیر بران بریزند و تا سر سبزی شود و مهر چسبیده است  
 نکرا و نمائند و چون پیر دیگر کوبیده شود و مهره بیغند علامت نجاست و در بعضی از  
 حیوانات سچی مثل بعضی از انواع مار بر بدن آن عضو اگر ستم نماید بدن رتسیده بشا  
 وان ممکن قطع باشد لایم است که بدن مار و علامت کردن مار است که از موضع  
 کوبیده اولاً و خون بیرون می آید و بعد از آن چرکی مثل زردیاب و موضع ورم پی  
 و در دم سرخ می باشد و بعد از آن بنه پیشود و در هین و زبان خشک می شود و در نزد  
 انبساطی بهمی رسد و بدن گرم میشود و عرق سردی بدو نرسد و در زیر مایل می  
 و غلیان در می صفر و بی می شود و هر چند مار از انواع می باشد و در علاج با یکدیگر  
 مخالفتهای دارند از معالجه آنچه مشترکست در همه انواع این است اولاً آنچه در <sup>محل</sup> <sub>محل</sub>  
 مشترک هر دو آن صلاحی می مذکور شد زنیاق فاروق اعظم او پیر مار کوبیده است  
 و آنچه خواصی باوسته سسند زنج است و اگر شکم خونی باشد که فند بر موضع ماق  
 کوبیده گنارند جذب ستم میکند و خویون و غوغه کند که اول کپال بران کوشه باشد  
 بیجا نافع است و بعضی مشقی از سایر معالجه دانسته اند و نشان بدن در هین شیر  
 بیجا نافع است که بدن عرق علامت شد و در شدیدا است و در حال تخلف بهم میرسد  
 کاهی سرما و کاهی شدن حوارت بناسد و بیجا ناسد که بعضی اعضا و غیبی عرق سرد مانع  
 شود و قضیب ورم کند و مقصد بدن آید و اعضا سرد شود و علاجتی بد شوهر مشترک  
 بهمان دستور زفا جمیل و آنچه خواص باوسته ترکیب با موضع کوبیده مقابلند و آنها دار

فلان

فضل با برکه و موش زاشکم بیجا فند که کرم مفا و کشته بخم بویجه را بنر مفا و نمائند نمائ  
 زنیاق فاروق نافع است و زنیاق که خواص باوسته است پوست بیج کرا فسین زنیاق  
 طوبل و مدحج اما اجزا را با د و برابری معلوم کنند مگر سبب چهار دانگ و خویون  
 شهر خام کوبیده بیجا نافع است و عرق کوبیده را از مهره مفا شایاناب باید که در خصوص  
 کرمی کردن ریلد و عکبوز از علامت موالع کردن و سبب یا بعضی از انواع عکبوز  
 که سبب دادند ورم موضع کوبیده و در و معده و فاعل و بدن و در بعضی سچی بدن  
 و برآمدگی شکم و عرق مفرط و عسسه و در سردی و پی و ایام و در بعضی در فتن سچی از <sup>جسد</sup>  
 و خروج با داز مقعد و اضطراب عظیم و خواب بیجا است که سبب سچی هم رسد علامت  
 بدستور معالجات مشترک است و آنچه خواص باوسته نشان در لب کرم است خصوصاً  
 در حجام که فی الحال و معی و اساکن می کند و تا چند روز نجام مکرر نافع است و بعد از  
 سکون ریح موزع کردن را با آب نمک بیجا کرده بشویند و بعد از آن خاکشیر جو یا بخر را با  
 اهک و کلاه و ترکیب و نمک را با آب بیجا کرم نمائند و نمائند و پیر زنیاق خواص باوسته کوبیده  
 زنیاق علامت شد و رومات و سچی موضع کوبیده و علامتش بعد از معالجات مشترک از سبب  
 و مایلیدن زنیاق مایلیدن کلا سچی است تا برکه و هر چند کل برست و ای عوق و نمائند  
 نازک و در بعضی این بیج بر موضع کوبیده مکرر و آب موضع کوبیده را در آب بیجا کرم کنند  
 و بلا فضل نقل یا بیج نمائند لکن بیج می نمایند و غیر در لکن بیج و مع طوب کوبیده و  
 کوبیده مایلیدن حد را از خطای بخر به عود هم و در ریح شدید زنیاق کوبیده خویون

بک درم مرزنجوش و سه درم کینز خشک نافع است و استعمال شافع در مقلد از بچ  
 مسکن و جع است و اگر وجع شدید بطول انجامد و ضد نافع است و علاج سایر جانورهای  
 کزنده بهنجی است که در معالجات مضر ذکر شده آنچه از معالجات مضر کند گویند  
 در همه مذکور است نیز کافیت هایتان چهار شهر جوانان بتیمی اند خصیصه بک داده  
 علاج آنها را حدیثا ذکر نموده و الا اعتماد کلی و اینها بر همان هاست که کلیه کند  
 و ذکر ادویه که حشرات موزنه از آنها میگریزند مناسب است و سوسه فروغ  
 فنجکش در عطای که ناید حشرات میگریزند و هم چنین دو در کردن پویا نادر و  
 کردن اصل السوس و هم چنین دو در کردن شاخ و سیم جوانان و مقدر سبک و  
 ربهمانی ببطوان الوده بد و دعو و حلقه کشند حشرات داخل اطفاله نمیشوند  
 و با خود را ستن زنیان که مذکور شد این اثر دارد و ما را از دارنده صبر و عصب  
 از دو دو کرد بگریزند **و الله اعلم بحقایق الامور** بیدانکه چون اینرا مبلغان این  
 اوزان نکار شده اکثر آنها بان دستور معا بر است و از دستوائت قدما آنچه  
 و آنچه در کتب طبیه مذکور است خند بر این اطفال سکو و وزیده بفریب آنها  
 قناعت به بپری از کبر نموده و چون در میان شوید این اولی بعضی از خادیم  
 خواست ذکر بعضی از اراغ و اطفال در علاج نموده اند این خادیم طام و دستور  
 ایشان نکرده اگر ظاهر بعضی از مواد یا بعضی مواضع این کتاب منافات داشته  
 باشد سبب این است که تراغ از شوید این اوزان در هنگامی که بر ویانی حال <sup>کنند</sup>

مطالعه

سال و زحمت بدن و بیبری او وطن و در اولا جوانان صفتان و در ایام شدت و اوقات سخت  
 و در اوقات افتتاح و اوقات انقلاب و در آن روزهای اندک که اخوان عاشر شهر صفر المصفر  
 عام احد و اربعین و ماهه و القیوم و اتفاق انا و حاضرین این زمان و سرکاران خوان  
 پیشین کسرم و دنیان را معذرو و خواهند دست رساله عزیت در معالجه بعضی امراض که

که اکثر آنرا از اسرار نوشته اند این است که بیان میشود و شفقت سریت نیز زیاده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از خرافات حکیم شرف بجهت جیاتان ما ز عفته و انواع حوارث که نافع است و مجرب و  
 شمع خیار و شم خربوزه که مرمک شمع کاپنی از هر یک ده مثقال پوست ریشته کاپنی چهل مثقال  
 شیشک بیست پنج مثقال قند سفید پنجاه مثقال بیلوق معول سیرت سلازنده در برت باز  
 چهار مثقال ناده مثقال مقصده و غره که حاجی حین جراح بجهت جراحی کردن شده  
 دکام و حلقوم و بلب داده بجزیت سمان کلنار فارسی فوله پوسنا نار هلیله سیاه  
 نیم کوب کرده بوشنایند طاق نموده مکر مقصده و غره بتاید هشته زغال را باید  
 برشته کرده بچوبی که در دهه را برشته می کنند و نرم کوبیده بر این دنلا هفتا پاشیده

بجهت تحلیل در مع غله زردی و اولم خار و لته نافر او و جاع دنلا ترا بجزیت بچوبی که

بجهت اسهال صغیری از جربانست و گاه ناست که مطلق آنرا نشود و مصیبتی کند رجعت

بلوط شاه را پنج اجزای و بعد از آن کوبند سه مثقال مجموع غسل بقوام اوزن و شسته

غله شربت نادر و مثقال پیتزان مبارک شسته ساعت فاصله از زردی و ماسا اینها

لازم است از جرات حکیم عمل با فرقی است در قطع تب ربعی نظیر است و مکرر بخورد  
 اسازون شامی کند و ترکیب چند سربعد سه پله بدو پنج چون از هر یک دو  
 مثقال گرفته و بیخته با یک وزن او و به غسل کف کرده همچون سازندند  
 سرتیاز یک نمودند و نمود و ساعه بنام از نوید بیکه نمود میل نمایند از جرات حکیم  
 عماد الدین نمودند و از نوید دو سلعت بنام از نوید بیک نمودند و بخوردند  
 در آن روز تا نوید سیم تب رفع می شود **مجموع** در بکر که **سعی است بجز اللولو و جرت**  
**صفحات** چند بید سرجلیدت فرغند با ریختن زرد ترکیب میده سالها از هر یک سه مثقال  
 اکنون یک مثقال گرفته و بیخته با یک وزن غسل بقوام آورند و بر سرشند و بخوردند  
**مجموع طباشیر بجهه اسهال و نفوین معده** بسیار مفید است طباشیر در کف کسح الله  
 هفت مثقال سما و یک پانک و نیم کلنا و چهار دانگ و نیم قانله کبار و دو دانگ و نیم مسکه  
 دانه دو دانگ و نیم گرفته و بیخته با دو وزن او و به فند سفید شسته مجموع سازندند  
 سرتیان دو مثقال با اب به یا اب سیب میل نمایند **فصل شربت در بنام اسازون**  
 سرتیان از دو مثقال ناسته مثقال با اب عین الثعلب با بخرده شود پوسید  
 کابینی هبل مثقال کلک و زباین کل نیل و قرقر سرخ نیم کابینی نیم کسوت از هر یک ده مثقال  
 ریوند چینی دو اردو مثقال با فند نخ نمایند فند فله معتقی ندارد هر قدر که سرت  
 بقولم آورند او و به **بجهه** انداز مسکوحه که در حین مبارک بر فضیلت  
 بادیان فلفله سفید زنجبیل غا و فرجا دا و چینی از هر یک یک مثقال و نیم مجموع اسازون

در اسهال که در این است  
 در اسهال که در این است

در جرات

از هر یک که زاننده با اب سرشته در ظرف شیشه بگذارد که خشک شود و در حین مبارک  
 قدری ساییده بر فضیلت نمایند از جرات که از غلط مرحوم حکیم بجای نرفته شده **در**  
**بجهه اسهال** و ضعف اندام مسنده بر طوبی و برودت با سندان جمله جرات  
 سکرده و از اسرار است زینج سرخ شش مثقال کوکرده مثقال سه تا که انقار است  
 او هر یک چهار مثقال بخار او را بر صلا بده کرده با روغن کاسنی نمایند و با روغن پاکیزه  
 بروغن زرد که پهن نموده او و بر روی پا بچند برزند و پا بچند لایق نماید و با شکر  
 نمایند و سر از بر پانزده تا فطوره و روغن بچکد و بعد از آن زانت که از زانت است و در کبر  
 و با زرد بوق اول نگاه دارد و فطوره در بکر بپاید و همچنین این دستور تمام پیشه شده  
 مجموع روغن بچکد در وقت حاجت بر فضیلت ملاحظه نمایند و بعد از آن سه روز مبارک است  
**بجهه دفع مفاصل و تخام طلا** نمایند جرت سوزنجان مصری بر موضع کسح  
 که در او با بجد و تپک هفتد خوب شد و از خواص این دوا اینکه بعد از وصول عافیت  
 از کسح و طایب باقی نمی ماند و دوا او هر روز از او کسح رفع می شود گاه نایب است بپوش  
 بکشد و طریق ساختن در او با بجد <sup>اول</sup> با بجد حاجت گرفته و در ظرف مسنانه فلح که در روغن و  
 کسحی نمایند باشد کرده با شکر ملائم مانده چنانچه بپوشانند تا نصف برسد پس از آنش بر  
 داشته در ظرف شیشه ضبط نمایند و اگر خواهند اقله نیای فقی سه مثقال سفید  
 فلح دو مثقال و لایق اول یک صد مثقال در یک تازه فلح بپوشانند تا نصف برسد

در جرات



و در وای دویم زانم سائیده و در وای سیم زاناب کپش زانم صلابه عوده و در وای  
 زجایی با یکدیگر مخلوط عوده و اعیان و غروف زجایی مضبوط نمایند بخوبی رسیده  
 و جایی با جایی دیگر نیست و در وای اول بکفیتی که مذکور شد بخوشا شناسند استعمال  
 نافع و مؤثر فواید طوبی استعمال آنکه نادره معدنی زاناب کپش نیز سائیده بر کپه  
 طلا نمایند بکشانند روز دیگر و ای زربور ز طلا عوده و کپش سسل عقده با  
 استعمال بالمشه نازکی بر آن گذارند که چون کند و شبانه روزی در دسته دفعه طلا  
 بچید بد کنند و طلائی نادره در همان دفعه اول ضرور است و در دفعات دیگر <sup>نیست</sup> در  
 مکر آنکه کعب و سوزش زیادتی داشته باشد که طلائی مذکور در هر دسته دفعه  
 که طلائی اصل استعمال بینمایند استعمال نمایند و اگر وای مذکور در نظر نیکی  
 هست خشک شود اب کپش نیز زاناب بر نند ما میمان هم رسانند اب دراج و هیچ  
 حال استعمال نمایند در دفعه از اسرار مکتومه و در قبه حجیت جناب پیغمبر <sup>صلی</sup> الا  
 انا حله صادق خلف علامه در شرح محمد جعفر شیخ الاسلام سائید صفرمان بر آن مطبق  
 شد و مخلوق کثیر زاناب معالجه عوده اند و در تعلیم آن نهایت مضایفه داشت با کفنی  
 بقریبی که در آن معلوم چیر کردید رساله حجرتاب و در معالجه بعضی از اسرار و شنبه  
 شده منقولست از نظر مرحوم میر و مؤلف مذکور بجمله سونیکلی اش زرد هم مرغ  
 بر کراناب ندیده بید رنگ کرده همین عوده و سونیکلی اش صفای نماید و <sup>وای</sup>  
 بطرفی عوده بوداده بیدریم استعمال با عسل رسیده بجمله دفعه بواجب خورد شونیز زاناب

بمعال

بهم شقال بجمله سیم زاناب بخوردند نغان خنبر بر زاناب قدر خوبی بجمله سیم کلب سوده شقال  
 نمایند **مسئله نازج زاناب** و حج **مغاضل بانان** میل نمایند ذایع بند دست در کوب  
 بعد از شخوان منقل با بام از دست راست بجمله دفعه خیارک طرف چپ از دست چپ  
 بجمله دفعه خیارک طرف راست نماید و علف سفید را جو نمایند بجمله دفعه مغاضل <sup>بمعال</sup>  
 از نشیند و بجمله دفعه و الله و الحان لاث حرت حتی کوله نعل که در یک شبانه  
 روز ملیم میشود و هم چنین در زاناب خدام واکله و هر یک از فرج خبیده منقرض  
 نافع است که در یک شبانه روز دفع میکند و هر مار با از دکدم مخلوط عوده <sup>بمعال</sup>  
 خشک شدن زاناب **مسئله** کرده ضبط نمایند و در وقت خلج استعمال نمایند **بمعال**  
 حد و در فریب با عتد رحب و در سنبل الطیب و قماری و در چینی زاناب و از هر یک <sup>بمعال</sup>  
 شقال اینون کعبه عریا زهریک پنجشال بدو البیع نقل سبیا از هر یک دو مقال <sup>بمعال</sup>  
 بکفمال و کاهی زیاد کرده می شود و بموجب نقاشی نراج بر بنی این ادویه زاناب <sup>بمعال</sup>  
 مشک بجزر و قخللا و ورق نعرا از هر یک بقدر هلیت **بمعال** و بکمال **بمعال**  
 نقل زنجبیل را در چینی قائله فر نقل کم کرمی را زیاده اینون نافع است <sup>بمعال</sup>  
 مغز خیلاد مغز خمخوزه زعفران مصطکی حد و زاناب کپش <sup>بمعال</sup>  
 شقال نبات سفید و فزده شقال قیون پنجشال **بمعال** که ملا <sup>بمعال</sup>  
 حرت میمانش **بمعال** بجمله بواجب بر رسیده نافع است بنلو فر عناب سپستان خناری  
 عنبا الثلب کپش شکر سببال بنفسه میخسار و پاک کرمه اینون را زیاده کل خطی <sup>بمعال</sup>

بمعال دفعه شقال

کل در دو جوشانده ناب ان استیجا نمایند و بر نعل ان نیم گرم نیشدینچی که میرزا احمد  
 لمیبیجه در عشا نزال جرب نامشده عود خام فر نفل زعفران بالنگو دار لفضل  
 ثم صبا بونه مرادید پامند سر شده حبه عوده هر دو ز بقدر دوهاش فرود نماند  
 سفوف که بجه اسفال صبا ن جرب ثم خنقا ش حبه لاس کندر سعد کونی بالثوب  
 گرفته و بجه بقید نیم سفال یا هر رصعه بدهند در منجبه و رع از ام و بشو و ناز  
 از طایب نصیر جراح صندل سفید و سفال اما قیام بر زود و حصص مکی امون ز غوا  
 کما مایشاید بدشو و معول و مر سا زنده ایضا و مر از خرفان های حین جراح بجه  
 چشم و انواع او زام حاره و در اعضا و مفصل حاره نافع است میر زو اما قیام صنف  
 پنج سفال کلا و پی سه سفال شایف مامیاشه سفال زعفران یک سفال صندل رخ  
 سه سفال عدس مشتر پنج سفال ریوند چی و سفال کافور فونل از هر یک دو سفال  
 و پاک هلیله زرد از هر یک سه سفال کلر خ و سفال هر پازد جو زو زو نیم کوبید با  
 اب کثیر بر فرصت از حدت سهیلی که انواع اطرا طی کند خصوصا سودا نافع و جرب  
 پوسته کوراد و کوزه کرده سرش را حکم بر بندند در سوزن کفادند تا بپزد و برون  
 او در ده با چینی که مناسب باشد ترکیب عوده حبه سا ز بقدر دانک ز پوسته خوبه  
 و را کوزند در سبب است شاف سوزنک ز طایب حین جراح از اسرا است و فصله مؤش  
 دره سفال و فصله حلخ و سفال از زو ف نیم سفال دم الاخون نیم سفال صنف جری نیم  
 سفال نشانه نیم سفال پشست یک سفال بعد از صوف یا سر زعفران هر کرده شاد سازد

هفت سوزنک

در کوزه

در وقت حاجت سائید استمال نمایند هر چه که بجه جمع خواهد کرد از اسباب نایاب  
 حادث شده باشد مناسبست و غنی جواع صاف مر ناسک دم الاخون زرده نیم رخ  
 از هر یک بقدر کفایت نفعه سهونی که در انواع نوبها نافع و در کتبی از انواع آ  
 پوسته خنقا ش نفل سیاه سلادی با پی یکدیگر کوبیده سه نخین عوده هر دو طرف  
 صنف یک نخین از اب یک نینان بجه حفظ قوت باه کرده و از کثرت مقاربت ضعف  
 بهم می رسد بگرد و میانی کافی سه سفال و در یک سفال روغن کوسند بر روی  
 اثر عمل کند و با زرده سفال عمل بیو ام او که خوب بزنج و غلوط عوده می جت  
 ساخته بعد از فراغ از حلیع یک حبه فرز بر ندر کپی رفته و سفال حاصل و طایب نماید  
 حبه زله حکیم سبجای کپلانی نشانه صنف عربی ربنا لوسو ثم نخل اسرا امون از هر یک  
 پنج سفال کبیرا هیدانه بر لیان دو سفال زعفران سا زنده ای نیم سفال ابغاب بد و فلو نا  
 حبه سا زنده حبه زله یک جرب و معوی عوی و نافع و اگر از هر یک از پنج نخل صنف  
 عربی کپلانی نشانه او در پنج از هر یک پنج سفال امون ده سفال بجز سه همب از یک دانک تا  
 سفال حبیب فر جراح شربت و بنیا علی اشاد و دام نلله بد رهند با بد رنجیا ه را  
 از هر یک سه سفال و در اجهر بنلو ز از هر یک دو سفال اصل الهند سه سفال اصل از زیاده  
 و از زیاده بد ز کثرت و بوند چی از هر یک دو سفال بد ز العج سه سفال سکر بقدر  
 نافع است سفوف مسک از اسنادی دام ظله خناری بد ز الخطی از هر یک دو سفال و  
 نیم سفال سکین بن بزور چی معند از اسنادی دام ظله اصل هند با و در اجهر بد و هند

حفظ قوت باه

باید در کس اصل را از پانصد ریختن بدو و البقیه از هر یک سه مثقال را از اینج در و مثقال  
 شکر سرکه از هر یک هفت در حاجت سنون از اسنادی بجهت قطع خون ازین دندان مرغ  
 خوری او و شرف خون مطلقا و از اسرار است باین امر ده مثقال بون هندوی  
 و قهقریون بخریده کرده که بعد آمده است از اسنادی بجهت جمع المرافضات طاهره و اسهلها  
 صفرا و زهر و از پوزا و اسرار است طباطبائی سفید نشاسته از هر یک دو مثقال تخم خنثا  
 پنج مثقال خوفه سفید کرده تخم کاسپی مغز خنثا مغز کدو و کل مغز از هر یک سه مثقال  
 کافور با لعاب بند رطوبت تا بقدر خوردی حب سازند و تاده و آنرا بخرید و این حب را زانوی  
 قلبه که نافع است بصفت قلب و سوء مزاج خارا و وجهه امراض بجز وضعف از نفع است  
 و بتغشای روح و حوائط غریبه و معوی طلع و نافع امراض است و نیز نفع دارد در جمع  
 امراض خارده و در احوال بطنی با عینه نافع است در نوزاد خون جمع اعضا و نفع است  
 این حب زیاده و موم خارده است و فخرین دارم و نفع میکند در رسل و در حب سعال  
 از ترکیب جدی طاب ترانه نافع است و در جمع اقسام سعال و در غرض خود نیا ندم در  
 سرفه مثل این حب بلکه در میان ترکیبها در این باب نافع است و این حب و کان دارم که نیت  
 عدلی از برای او در رسل **مشتان کیهو انبان** سفید نشاسته با ملائی مقطر مؤثر است  
 تخم شاپوش خنثا شکر از هر یک دو مثقال ببلانده کلاری می مغز بادام مقطر از هر یک  
 دو مثقال اینون سه مثقال با لعاب هیدانه سرشته حب ساخته و در خواب یکی را  
 در روز زبان نگاه دارند و یکی از روز برنده طبع خسته بجهت او را در جوف خنجره و نای

زینون

فراسیون از هر یک دو مثقال توپهای سرخ چهار مثقال نیم کوب جو شاستند با قدری سرکه  
 شربت موره بنوشند **شراب مجیب التبع** از اسنادی نام طله معوی بکر معده و در جمع  
 بهما نافع خصوصاً در معده و رتب لثه و شطرنج کران تراک بخریده کرده نام و نافع است  
 در سوء الفئید و اسهال و زنجبیل کند سدها و مدد جوف و بولت و نفع می نماید  
 در وارد و صدغ و سد و شقیفه و جمع امراض سرکه از مشار که مغز ناید و بطنی بقره  
 اسهلان نافع است و اگر بخرید رسیدات صفتان و زرشک سبک کون و زرشک کون  
 کل سرخ از هر یک دو مثقال کرمانج دو مثقال هند سفید بقدر ملایم و مقدار خوان  
 ده مثقال در نوع دیگر ازید و اسنادی ام این است تخم کون زرشک کون کل کون از  
 هر یک ده مثقال زرشک سیاه کرمانج و قهقریون اول را بخرید و رده و این را بخرید  
 کرده ام **شراب اسطوخودوس** از حکیم عجمی با این است اسطوخودوس ده مثقال عود سبیل  
 کل کا و زانابن از زانابن بود و چون به تخم خنثی از هر یک پنج مثقال بنفشه هفت مثقال پسته  
 بی دانم و بر منق ببت دانم کل سرخ هفت مثقال پسته و سیاه و شان ده مثقال اصل کون  
 ده مثقال سرکه بقدر حاجت بطریق معول شربت سازند **طله جرب** بجهت سوء الفئید  
 و بجهت اطراف و قهقریون با دما بخرید و رسانیده آب بر سرین کرده و سرکه و مایه بخرید  
 جده قطع نغان اصل اسطوخودوس بخریده شده است **جرب جبهه** و بجهت امون سه مثقال و نیم  
 زعفران دو مثقال قند دو مثقال ترنج دو مثقال سلیمه کنگال ملایم کنگال کنگال لیسیده  
 سه مثقال چند بند سر سبیل از طبیب شطرنج کنگال بقدر ملایم نیم ساعت قبل از خواب

و مضاف فرزند **مللان** سه مضاف بهم موافق مشهور و مغز هر مغز زعفران مصیبتی از  
 هریک کفقال سفر جیل چنده نیم من و ازین غزال بیرون کرده **شکر مللان** از خط  
 استاد **دیحام** سبب نمانده کباب رهل فرقیل را چینی بعد پوست اوج زرباد زعفران از  
 هریک سه مضاف سفر جیل **سفر جیل** و رسم **سخت** کبابا خور یکی اعضا جریب استاد دیحام  
 و زو و جریب کد استاد دیحام باید داده چیده فرج ساعیه و کله و زرف الدم و زالله  
 شیم فاسد و انبان **چینی** کات هندی زود نمایند **سنون** از **زاکبیا** شعله **دیحام** و جریبان  
 و بی تقویت دندان و منع مواد لفا و قطع زرف دم اضا و نیز نافع است **چینه** فرج  
 ناسبه و تا گلان و از آلده کوش فاسد و انبان **چینی** صفشان بد و خور فتابا شهر  
 الکزیره کلسخ از هریک کفقال خون سیا و شان کفقال پنج مغان بد و نظونانگان  
 هندی بد و زرد احمر زهر این کفقال فونل کبکد دکومند بچینه استعمال نمایند **فرج**  
**چینه** و دفع او زام **خاتمه** در هر عضو که ناید و در هیچ آنچه و درع نابد از حکم **طاب**  
**محلی** شرف و آن **ضخ** از اسرار و جریب است کلید و بقدر حاجت بزرگه چون کند و انضا  
 نماند بچین **احمر** بقدر حاجت و استعمال نمایند و آن **زهر** احمر نماند **فما** و **سرخ** **الاشربه**  
 اخراج بیرو و بپاکن و فاد و امثال آن سل ماده و اجیع مسامان و فافا فاد و نوشته  
 انقدر و دانند که بسیار ریشیا رخسند و ماند و شود پس شک اولی فی القویه کاشته  
 حکرا و ذاکر که **فما** نمایند که در حال اخراج می کند **جیل** که مانع **انفین** **سدن** **با**  
 و از اسرار است **فطن** مفضوس و از آن احتمال نماید **مثل** از **جمعت** و بعد از **فراع** اخراج

اخراج نماید

اخراج نماید که **المسد** و این دعه حمل بهم بپزند و این بعد شربت بد فغان **بکر** بکنند  
 و باید بزنان **تعلیم** از **حمله** نشود اما در ضرورت **شعبه** **سنون** **جهه** **و دم** **لشه** **جریب**  
 استاد **دیحام** و **مغز** **ادام** کبابا با **توبه** کوفته در پای **نمان** بیاستند و این نیز از **الار**  
**ادویه** **جهه** **قطع** **زغان** پنج **خصیه** را حکم به بنده باها زاد و اب بر کذا زد **نمان**  
 کلا رخی سرکه در سرها کند و کج و نشا شده بر سرها کند و بخور اصل **سنون** بد کند **فخر**  
**جهه** **اسنما** و خصوصاً کو باطقان ناید و اسنما لاث که با هیچ اطواف ناید و این نیز  
 از **جریبان** مکوه **مسات** ریوند چینی **جها** و **مغال** کلنج **چینی** **چقال** پوست **پسند** **نیم** **کپنر**  
 از **هریک** دو **مغال** **خو** **دقار** **ای** **یک** **مغال** **مصیبتی** **میک** **از** **هریک** **نیم** **مغال** **امله**  
**مشترک** **بند** **و** **بیزند** **و** **فرج** **نمانید** **و** **مقدار** **کفقال** **استعمال** **نمانید** **ضخ** **سنون**  
**برای** **چشم** **و** **اکثر** **از** **انفان** **و** **از** **اسرار** **است** **جوب** **و** **از** **اید** **ناید** **و** **بیا** **خو** **از** **بر** **طرف** **کند**  
 و دعه و حکمه و ضعف ناید نافع است **مایه** **این** **چینی** **کلام** **میشا** **از** **هریک** **بچینی** **الان** **تر**  
**سفید** **چشم** **برج** **سرمه** **سنگ** **از** **هریک** **جها** **و** **مغال** **اجزا** **را** **کو** **فند** **و** **بچینه** **مشل** **غلبا** **و**  
 استعمال نمایند **فرج** **شوق** **الغاب** **نیم** **بد** **دم** **و** **از** **اسرار** **است** **کلنج** **شش** **مغال** **کباب** **بیرد**  
**مغال** **سنبی** **الطیب** **یک** **مغال** **عصاره** **خات** **جها** **و** **مغال** **اصل** **سنون** **سه** **مغال**  
**جهه** **مجموع** **جراحی** **کنند** **زرف** **روی** **سفن** **زخما** **و** **زهرات** **اندر** **مستاسب** **و** **مرز** **نیم** **نیم**  
**زنی** **استعمال** **کنند** **و** **البچه** **اکله** **عمل** **ماء** **الفراح** **ده** **مغال** **نمک** **دو** **وانک** **خل** **عقیق** **با**  
**بجو** **نمانند** **و** **لکه** **بچوب** **شسته** **دهان** **یا** **هرجا** **که** **ناید** **با** **این** **شویند** **و** **اگر** **در** **دهان**

162

کتابخانه  
مجلس شورای ملی  
شماره ۱۳۴

نابشد بعد از شستن با آب کثیر سب زباز برک شفا تو یا هلو معصمه نمایند و اگر قبل  
 اینها با هم رسد خشک آنها را کوبیده زرد و زرد نمایند و **روای کلیه رتغن** **لشکر کرم**  
 با روغن بید سیاهان که صفادان از برای فریخته جریبت از استاد حجام می نایند و با  
 از برای چنان طفل شیخ خوب ساخته بخورند و در طعام پاشیده شاول غنایند **طراوی**  
**جریبت حبه خوب** و از اسل و مکومده است زرنج سرخ کوبیده زرد شیطنج هند می کند  
 و زرد مدح ج از هر یک یک قطال کرده ما زواج را کوبیده بروغن زیتون شیر  
 سب بمانند و صبح بخام روند **طلا حبه حله** از جوار و با فلا سفید با آب کرم غنای  
**طلا حبه خوب** فقط سفید زرنج زرد از هر یک یک قطال نمک سنگ چهار دانگ نیم  
 نشا شده نیم شغال روغن کلر خ یک قطال بسیار نافع است و جریبت غنای کجاش و جریبت  
 در روزی که نشاد می و نشیون مانند بر خاطر و دستان دهد با دست  
 نه دست و فلان دستان و نه نشا مانند **خطی کرباد کار از من مانند**

قرآن العبد المذنب ابن مرزا اسماعیل ابراهیم  
 فی شهر مبارک چهارم شهر جماد الاول  
 سنه شان و خمین و هجرت  
 حرمه الهی بزرگوار  
 ۲۲۲۲  
 ۲۲۲

Handwritten marginal notes in Persian script, likely providing commentary or additional recipes related to the main text.

Extensive handwritten marginal notes in Persian script on the left page, including various recipes and medical observations.

دندان دردی که در او است  
بسیار است و در او است  
دندان دردی که در او است  
بسیار است و در او است  
دندان دردی که در او است  
بسیار است و در او است

بسیار است و در او است  
دندان دردی که در او است  
بسیار است و در او است  
دندان دردی که در او است  
بسیار است و در او است

بسیار است و در او است  
دندان دردی که در او است  
بسیار است و در او است  
دندان دردی که در او است  
بسیار است و در او است  
دندان دردی که در او است  
بسیار است و در او است  
دندان دردی که در او است  
بسیار است و در او است  
دندان دردی که در او است  
بسیار است و در او است

کفت رو به دندان شیر سنگین و نبات نیز بر گیر این پنج رو گوشت سردی  
باید چه طولی باشد چون کشت منبسط شد آن یکبار در دندان بر آن است  
دندان شود بپزند و گوشت نیز صیقل بر آن بگذارند و بر آن بگذارند

۲۸۵۰

۲۸۵۰





